

## در این شماره

## ایران شهر فرهنگی - شماره ۱۵

- ۴ سرمقاله / بیژن خلیلی: ملی مذهبی هایی که دغدغه ملی ندارند
- ۶ پرونده / مهدی آقازمانی: مقامی برای تحقیر اراده یک ملت
- ۸ پرونده / مجید محمدی: موثر اما محذوف
- ۱۰ پرونده / مردان دوم در دوران جمهوری اسلامی
- ۱۶ پرونده / مردان دوم عصر پهلوی
- ۲۶ پرونده / مردان دوم قاجاریه
- ۳۰ تاریخ معاصر به روایت تمبر / پرویز کاردان: یادگار دیدار رهبران
- ۳۲ یک سبد حکایت / محمود افهمی
- ۳۳ داستان کوتاه / فرهاد کاشفی: مارال
- ۳۴ وب نوشت‌های مادرانه / آتوسا راوش
- ۳۶ روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران
- ۴۲ مکتوبات فدوی / حمیدرضا رحیمی
- ۴۴ نقد و نظر / گلاویژ معتمدی: نگاهی به نگرش شیخ زنجانی
- ۴۶ اقتصاد و بین الملل / امین اکبریان: چشم انداز اقتصاد جهانی... ۴۶
- ۵۰ سفر در آمریکا / مهدی آقازمانی: ایالت نیومکزیکو
- ۵۲ گزارش تصویری / وفا خاتمی: یادمان استاد یوسف زمانی

## ایران شهر پزشکی - ضمیمه رایگان نهم

- ۵۴ درمان افرادی که نمی‌توانند شیر بنوشند
- ۵۶ گوجه فرنگی دنیایی متنوع از مواد ارزشمند
- ۵۸ کلسیم عنصر معجزه آسا

## جدول ایران شهر - شماره ۶۵

- ۶۸ جدول‌های کلاسیک، شرح در متن، سودوکو، زنجیره و...
- ۱۲۲ حل جدول‌های ایران شهر شماره ۶۳
- ۱۲۶ راهنمای حل جدول
- ۱۲۹ مسابقه همراه با جایزه



# ایران شهر

شماره پانزدهم، فوریه ۲۰۱۴

IRANSHAHR Magazine

Is published by Ketab Corp.

بنیانگذار و مدیر مسئول: بیژن خلیلی

زیر نظر شورای نویسندگان

ناشر: شرکت کتاب

مشاور ارشد بازرگانی: شیدخت حکیم زاده

KETAB Corporation

1419 Westwood Blvd,

Los Angeles, CA 90024. USA

818.908.0808

800.908.0808

Fax: 818.908.1457

www.iranshahrweekly.com

ketab1@ketab.com

© Copyright 2014

- مطالب منتشر شده در ایران شهر نشانگر عقیده و آرای نویسندگان آن است و الزامی و نظر ایران شهر محسوب نمی‌شود.
- مسئولیت صحت محتوای آگهی‌های منتشر شده در این ماهنامه با صاحبان آگهی است و ایران شهر در این خصوص مسئولیتی ندارد.
- استفاده از مقالات، طرح‌ها و ایده‌های منعکس شده در این مجله فقط با اجازه کتبی امکان پذیر است.
- ایران شهر در حکم و ویرایش مطالب وارد مختار است.
- مطالب و تصاویری که برای ما می‌فرستید مسترد نمی‌شود.

اول فوریه روز ملی و

بین‌المللی دریای (خلیج)

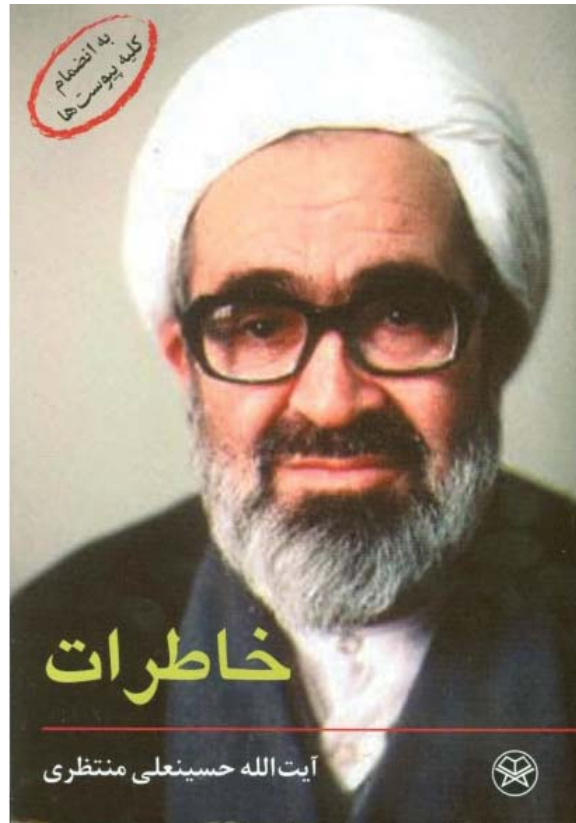
پارس را گرامی می‌داریم.

برای پشتیبانی از ما، ایران شهر را مشترک شوید

ما باور داریم آگاهی مقدمه آزادی است

# ملی مذهبی‌هایی که دغدغه ملی ندارند

بیژن خلیلی



برای مثال ملموس نگاه کنیم به مقاله آقای محمد سهیمی با عنوان "آقای نیکفر، چه کسی خشونت را شروع کرد و چرا؟" در گویا نیوز: "رژیم کشتار" آقای نیکفر، آیت الله خمینی، اسدالله لاجوردی سعید امامی، و سعید مرتضوی و اعضای حزب مؤتلفه را در کنار آیت الله سید محمود علایی طالقانی، آیت الله حسینعلی منتظری، آقایان مهندس مهدی بازرگان، داریوش فروهر، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر یدالله سبحانی و مهندس عزت الله سبحانی، سید محمد خاتمی، عبدالله نوری، مهندس میر حسین موسوی، مهدی کروبی، دکتر سعید حجاریان، مصطفی تاج زاده، بهزاد نبوی، ابوالفضل قدیانی، دکتر عبدالکریم سروش و صدها تن دیگر می‌نشانند."

برای آن که بتوانیم تفاوت طیف نخست را با طیف دوم بسنجیم سه فراز از کتاب خاطرات آقای منتظری در سه دوره زندگی او را استخراج می‌کنیم و این جامی آوریم:

✽ آیت الله حسینعلی منتظری (در دوران پهلوی دوم): مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۰ فقط بدلیل آن که یکی از مواد آن حذف قید سوگند به قرآن مجید برای نمایندگان و به جای آن سوگند به کتاب آسمانی است و یکی دیگر از مواد آن حذف قید ذکوریت بوده یعنی مخالفت با

پرونده این شماره ایران‌شهر در مورد مردان دوم سیاسی تاریخ معاصر ایران است البته باید توجه داشت که این مردان دوم در زمان‌هایی، خود مردان اول سیاست بوده‌اند و در دوران‌هایی پس از انقلاب مشروطه که هنوز قانون اساسی ملعبه دست مردان اول قرار نگرفته بود هم قانونا و هم عملا حرف اول را می‌زدند.

بنابراین تفاوت‌های ماهوی بین این افراد وجود دارد و به طور قطع نمی‌توان آنان را با هم در یک کاسه گذاشت. دکتر مصدق چنان استقلال عملی در چارچوب قانون اساسی دارد که بانی و باعث ملی شدن صنعت نفت ایران می‌شود و با شیر پیر انگلیس به مقابله بر می‌خیزد و مرد سال مجله تایم می‌گردد. و در برابر آن، امیر عباس هویدا را نیز داریم که ۱۳ سال بر اریکه قدرت با عنوان مرد دوم بوده‌است ولی از خود هیچ استقلال عملی نداشته، چنانچه خود می‌گوید: "ما فقط مرد اول داریم و پس از آن هم هیچ کس را نداریم."

در همین رابطه بسیار اهمیت دارد که به یاد داشته باشیم نباید این مردان دوم را که در لحظه‌ای در تاریخ مناسبات‌شان با مرد اول، مورد بی‌مهری قرار گرفتند مظلوم تصور کنیم و در ضمیر خود آگاه و یا ضمیر ناخودآگاه‌مان آنها را از همه گناهان‌شان به ویژه گناهان اجتماعی‌شان که به پایمال کردن و پایمال شدن حقوق انسانی انجامیده، تبرئه کنیم.

ولی بسا پشت پرده ایادی ای هست که به همین بهانه می‌خواهند اصل اسلام و کشوری را که به اسم اسلام است زیر سؤال ببرند و بگویند اسلام با حقوق انسان‌ها مخالفت دارد، اینها بسا در این مایه‌ها هم باشند. (صفحه ۴۰۶ همان منبع)

\*\*\*

باید توجه کنیم که آقای منتظری حتی در زمانی که مغضوب است و می‌داند و پذیرفته است که بر او و بر ایرانیان ستم رفته است، می‌گوید اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی نباید ضربه بخورد. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که یا آقای منتظری آگاهانه بر این موضوع پی می‌فشارد و با همه فجایعی که انقلاب ضد ملی ولی اسلامی برای ایرانیان به بار آورده است هم چنان بر نگاهداری آن اصرار دارد و یا ناآگاه است در هر دو صورت آگاه یا نا آگاه نتیجه کار این شخص در اجتماع با طیف دیگری که آقای سهرابی آن‌ها را از یکدیگر مجزا کرده‌اند یکی است و هم چنان حضور آنان و یا باورهای آنان بر بستر جامعه چند قومی و چند مذهبی ایران خطرناک اند.

نکته دیگری که در مورد آقای سهرابی باید توجه داشت آن است که ضمن این که ایشان خود را به صراحت ملی - مذهبی اعلام می‌کنند، افراد نامبرده در بالا را نیز در همین زمره به حساب می‌آورند (این جا ملی به مفهوم ملیت ایرانی و مذهبی نیز مفهوم شیعه اثنی عشری دارد) یعنی ایشان از طیف سیاستمدارانی هستند که فقط بخشی از ملت ایران را که شیعه باور هستند نمایندگی می‌کنند و نه کس دیگری را و نه باور دیگری را. آنان هم چنان که آقای منتظری می‌گویند، نظام اسلامی (شیعه مذهب) را اصل اساسی مملکت می‌دانند و لاغیر.

در نهایت نه طیف نخست نه طیف دوم و نه هیچ طیف دیگری برآمده از انقلاب ضد ملی ولی اسلامی و نه مردان اول و نه مردان دوم و نه مردان آخر برآمده از آن در راستای منافع ملی ایران نیستند و ادعای آنان جز سراب و عده دیگری به ملت ایران نمی‌دهد.

حضور زنان به عنوان نماینده (ص ۱۰۳ و ۱۰۴- خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، چاپ شرکت کتاب ۲۰۰۱ میلادی)

\* آیت الله حسینعلی منتظری (در زمانی که بر سریر قدرت است): ایشان کسی است که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانیده و به تصویب آن در مجلس خبرگان کمک نموده است (صفحه ۲۵۴ همان منبع)

\* آیت الله حسینعلی منتظری (در زمانی که مغضوب شده است): رد تقاضای ملاقات گالیندوپل (نماینده سازمان ملل)


س: بعد از توضیقاتی که نسبت به بیت حضرت تعالی صورت گرفت گویا از مجامع بین‌المللی از جمله کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هیاتی برای رسیدگی به مساله حقوق بشر به سرپرستی گالیندوپل به ایران آمده بودند و از جمله تقاضای ملاقات با حضرت تعالی را داشتند و حضرت تعالی حاضر نشدید با آنها ملاقات کنید، بفرمایید انگیزه حضرت تعالی از رد این ملاقات چه بود؟

ج: بله اگر گالیندوپل می‌آمد اینجا من حرف‌های زیادی برای گفتن داشتم، برای اینکه در این شرایط هم نسبت به من فشار هست هم نسبت به مردم. ولی من دیدم اگر اینها بیایند و ما بخواهیم همه حرف‌ها را بز نیم بالاخره یک مقدار پرده‌داری می‌شود، باید اصل این انقلاب باقی بماند و جوری نشود که از صحبت‌های ما علیه اصل انقلاب بهره‌برداری بشود، و اگر هم انسان بخواهد پیش آنها مسائل را نگوید و مسامحه کند آن هم درست نیست. برای اینکه آنها منعکس می‌کنند که فلانی هم چیزی برای گفتن نداشت و معنای این حرف این بود که هیچ اشکالی وجود ندارد و در ایران حقوق انسان‌ها حفظ می‌شود و آزادی هم هست. بالاخره برای من دوران امر بین محذورین بود، از طرف اگر می‌خواستم چیزی نگویم این معنا تثبیت می‌شد که همه چیز در ایران درست است و اگر می‌خواستم بگویم پرده‌داری بود و دلمان نمی‌خواست که به اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی و کشور ضربه بخورد. روی این اصل من ملاقات با آنها را نپذیرفتم. البته از آن طرف هم معلوم نیست که آنها صددرصد مدافع حقوق انسان‌ها باشند. آنان شعارهای آزادی و حقوق انسان‌ها را سر می‌دهند

## فرم تقاضای اشتراک

تاریخ:.....

### جدول هزینه اشتراک مجله فرهنگی ایران‌شهر

اروپا	کانادا	داخل آمریکا	
\$ 150	\$ 120	\$ 60	۱۲ شماره
----	-----	-----	-----

NAME: \_\_\_\_\_  
 LAST NAME: \_\_\_\_\_  
 ADDRESS: \_\_\_\_\_  
 SUITE#: \_\_\_\_\_  
 CITY: \_\_\_\_\_  
 STATE: \_\_\_\_\_  
 ZIP CODE: \_\_\_\_\_  
 TEL: \_\_\_\_\_

شما می‌توانید با انتخاب گزینه مورد نظرتان در جدول اشتراک وجه آنرا از طریق چک به حساب KETAB CORP پرداخت نمایید و یا با تماس با ما از طریق کارت‌های اعتباری خود وجه مورد نظر را انتقال دهید. لازم به ذکر است شرایط ارسال و زمان دریافت مجلات تابع شرایط پست ایالات متحده خواهد بود.

اینجانب ..... ضمن مطالعه اطلاعات فوق، متقاضی اشتراک مجله جدول ایران‌شهر از شماره ..... برای مدت ۱۲ شماره می‌باشم.

امضا

برای اشتراک، فرم فوق را تکمیل نموده و به همراه چک به آدرس مجله ارسال فرمایید و یا با دفتر مجله تماس بگیرید

# ریاست جمهوری اسلامی ایران مقامی برای تحقیر اراده یک ملت



ارزش پول ملی (ریال) هم سقوط بیشتری داشته است. اما وقتی پای مردمسالاری در میان باشد می‌توانم به خود اجازه دهم تا نظراتم را به رشته تحریر در آورم.

برای شروع بد نیست سری به قانون اساسی جمهوری اسلامی بزنیم و ببینیم رئیس جمهور با تعریف این قانون کیست. در اصل ۱۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین نوشته شده است:

«اصل یکصد و سیزدهم: پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در امور که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد.»

قبل از بازنویسی این قانون در سال ۱۳۶۸ خورشیدی متن همین اصل چنین بود:

«اصل یکصد و سیزدهم: پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیترین مقام

«نظام سیاسی ایران در سی و چند سال گذشته جمهوری اسلامی بوده است. هم اصول مردم سالاری را در خود دارد و هم متضمن دین و ایمان مردم است. یعنی در یک کلمه دنیا و آخرت همه ما را خریده است.»

تعجب نکنید! من هم با شما هم عقیده‌ام اما ذکر این نقل قول از امام جمعه موقت تهران کاظم صدیقی را لازم می‌بینم تا ببینیم آیا به راستی جمهوری اسلامی ضامن مردمسالاری و دینداری یک ملت بوده است یا نه؟ البته من

کارشناس امور مذهبی نیستم و حفظ دین و ایمان مردم در جمهوری اسلامی را واگذار می‌کنم به آنان که بیشتر از دین می‌دانند، اگرچه همه‌مان می‌دانیم ارزش قسم حضرت عباس از سی سال پیش تا حالا حتی از



**دکتر مهدی آقازمانی**  
(جامعه‌شناس)

محقق شده است، در اداره کشور است.

مواردی از این دست تا آن اندازه در مقایسه تطبیقی قانون اساسی جمهوری اسلامی و روش‌های اجرایی در اداره کشور زیاد است که در این مقاله کوتاه نمی‌گنجد. اما تا همین جای کار کاملاً مشخص است که اراده ملت در مقابل اراده رهبر پیشیزی ارزش ندارد.

حال اجازه بدهید دمی به مجلس شورای اسلامی در میدان بهارستان تهران برویم. جایی که با خود لقب خانه ملت را یدک می‌کشد و روزگاری نماد مشروطه خواهی و استبداد ستیزی مردم ایران بود.

اگر از هر نماینده‌ای در مجلس بپرسید تا چه زمانی از رییس جمهور قانونی کشور حمایت و پشتیبانی می‌کند؟ بی‌تردید همه آنها ابتدا می‌گویند: «تا زمانی که در خط ولایت قدم بردارد و سرباز رهبری باشد» و بعد برای خالی نبودن عریضه دو سه موضوع اجرای قانون اساسی یا صیانت از تمایت ارضی کشور و... را هم به آن اضافه می‌کنند.

این جملات را کارمندان بیت رهبری به زبان نمی‌آورند بلکه نمایندگانی می‌گویند که خود به واسطه رای مردم مشروعیت نشستن بر کرسی‌های پارلمان یک کشور و تدوین قوانین یک نظام سیاسی را باید کسب کنند. حتی آنها هم به ولی نعمت خود یعنی مردمی که با رای آنها به وکالت می‌رسند خیانت کرده و به جای نمایندگی آنها تلاش می‌کنند از یک دیگر در تملق گویی رهبر سبقت جویند.

مجلس، رییس جمهور را نه به واسطه پشتوانه رای مردمی‌اش که به واسطه مطیع بودن در برابر رهبر اندازه می‌زند و همین است که احمدی نژاد در خلال سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹ محبوب نمایندگان است و در سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۲ مغضوب آنها. نه تقلب در انتخابات و نه اعتراض میلیون‌ها ایرانی که فقط سرکشی او از دستور رهبری او را عزیز و دلیل نمایندگان مجلس می‌کند.

اگر قبول کنیم که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی رییس جمهور مرد دوم حقوقی ایران محسوب می‌شود باید باور داشته باشیم که او حتی از اداره و کنترل اقتصاد کشور هم ناتوان است. در سیستمی که نیمی از نهادهای بزرگ مالی یا وابسته به سپاه تحت فرماندهی شخص رهبر هستند و یا متعلق به بنیادهایی که مستقیماً زیر نظر رهبر اداره می‌شوند طبیعی است تیم اقتصادی دولت نه مدیران اقتصاد کشور که تدارک‌چیان رتق و فتق امور برای سیستم اقتصادی وابسته به شخص رهبرند و رییس جمهور به عنوان نماینده ملت هیچ‌کاره‌ای که قرار است مدافع حقوق مردم باشد.

تدوینگران قانون اساسی و ساختارسازان سیستم حکومت در جمهوری اسلامی در حقیقت مقام ریاست جمهوری را در قالب قبایی برانزده یک مترسک دوخته‌اند که بیش از آن که متضمن پاسداری از حقوق شهروندی و منافع ملی مردم ایران باشد، نشانه بارزی از تحقیر مردم در ساختار سیاسی قدرت در ایران است.

بی‌تردید در پاسخ به ادعای امام جمعه تهران که جمهوری اسلامی را حافظ آخرت و دنیای مردم تلقی می‌کند همین یک جمله کافی است:

«حاج آقای صدیقی، جمهوری اسلامی نه تنها حافظ دنیای ما نبود که آن را به باد هم داد... آخرت‌مان را هم اگر اینگونه نگه می‌دارد بدا به حال ما که نه دنیا را داشته‌ایم و نه آخرتی خواهیم داشت.»

رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد.»

در همین نخستین اشاره به مقام ریاست جمهوری اسلامی دو نکته مهم نهفته است. ابتدا آنکه منتخب ملت در رده‌ای پایین‌تر منتخب خبرگان جا می‌گیرد. پس نخستین اصل مردمسالاری که برابری همگان و برابری رای همه است زیر سوال می‌رود. نکته دوم آنکه حتی در حوزه قوه زیر نظر خود نیز تام‌الاختیار نیست و محدوده وظایف او تا آنجاست که امور مربوط به رهبری تعیین می‌کند. پس آنکه مردم برای این مقام بر می‌گزینند اگر پس از عبور از هفت خوان نظارت‌ها و تقلب‌ها، همان باشد که مردم خواسته بودند باز هم در پیشگاه رهبر، مدبری از رده میانی تلقی می‌شود که تا هر اندازه که بخواهد اجازه دارد در کار او مداخله نماید.

حال نکته جالب‌تر آنکه در مقایسه همین اصل ۱۱۳ با نسخه قبل از اصلاح آن می‌بینیم آنچه به عنوان تنظیم روابط سه قوه جزو وظایف رییس جمهور بر شمرده می‌شد از او سلب شده و به مقام رهبری واگذار گردیده است. معنای این تغییر به ظاهر جزئی، وقتی بهتر آشکار می‌شود که بدانیم تعیین رییس قوه قضاییه از وظایف شخص رهبر است و این بدان معناست که نظام قضایی ایران خود را در پیشگاه ملتی که باید حکم این سیستم قضایی را گردن نهد، پاسخگو نمی‌داند و رییس جمهور که نماینده مردم و منتخب آنهاست حق تنظیم روابط این سیستم با دیگر قوای کشور را نداشته و عملاً قوه قضاییه بخشی از بیت رهبری تلقی می‌شود.

تا همین جای کار کفایت که بدانیم نقشی که قانون اساسی جمهوری اسلامی به بالاترین مقام یک نظام مردم‌سالار می‌دهد کمتر آن است که بتوان وی را نماینده حقیقی مردم آن کشور تلقی کرد.

اما کار به همین جا پایان نیافته است. اصل ۱۳۳ قانون با صراحت انتخاب وزرای کابینه را از حقوق رییس جمهور منتخب مردم قلمداد می‌کند و می‌گوید:

«اصل یکصد و سی و سوم: وزراء توسط رئیس جمهور تعیین و برای گرفتن رای اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. با تغییر مجلس، گرفتن رای اعتماد جدید برای وزراء لازم نیست. تعداد وزیران و حدود اختیارات هر یک از آنان را قانون معین می‌کند.»

اما بر هیچ کس در سیستم اداری و اجرایی ایران پوشیده نیست که از زمان رهبری علی‌خامنه‌ای انتخاب ۵ وزیر اطلاعات، کشور، دفاع، امور خارجه و فرهنگ نه با شخص رییس جمهور که به دستور رهبری انجام می‌گیرد و این روال در همه این ادوار صورت گرفته است. در این روند یا شخص رهبری مستقیماً کسی را به رییس جمهور اعلام می‌کند مانند حیدر مصلحی که وزیر اطلاعات دولت دوم احمدی نژاد بود و یا رییس جمهور پس از کسب اجازه از رهبر فردی را به مجلس برای گرفتن رای اعتماد معرفی می‌کند. این وزرا علی‌الرغم آنکه عضوی از کابینه دولت به ریاست رییس جمهور هستند اما در نهایت بسیاری از سر نخ‌های اجرایی خود را نه از نهاد ریاست جمهوری در خیابان پاستور که از چند ساختمان آن طرف‌تر در همین خیابان (بیت رهبری) دریافت می‌کنند. معنای چنین رفتاری باز هم محدود شدن خواسته مردم که در رای به رییس جمهور



# مردان دوم جمهوری اسلامی: موثر اما محذوف

مجید محمدی  
(جامعه شناس)



(و هنوز هم نمی‌تواند) بدون دخالت و مزاحمت لباس شخصی‌ها یک سخنرانی خود را در سطح کشور به پایان برساند. اکنون پرسش این است که این مردان دوم که چنین نقش‌های کلیدی‌ای در دوران خمینی و خامنه‌ای داشتند و خمینی و خامنه‌ای سخنان بسیار ستایش انگیزی در باب آنها (قبل از به حاشیه بردن آنها) دارند چرا از سریر قدرت پایین کشیده و مغضوب واقع شدند تا حدی که برخی از اعضای خانواده و اطرافیان منتظری اعدام (مهدی هاشمی برادر داماد وی) و زندانی (سعید منتظری پسر وی) شدند و اعضای خانواده‌ی رفسنجانی نیز بعضاً محاکمه شده (فائزه‌ی هاشمی و حسین مرعشی برادر همسر وی) و خواهند شد (فاطمه و مهدی هاشمی) و برای برخی از آنها حکم زندان بریده شد (فائزه هاشمی به مدت شش ماه و حسین مرعشی به مدت یک سال).

## منحنی، گستره و ابعاد قدرت

قدرت در دولت‌های معاصر یک پدیده متغیر، چند ضلعی و چند پایه

در طول دوران ۳۵ ساله‌ی جمهوری اسلامی و در دوران رهبری خمینی و خامنه‌ای دو چهره در قد و قامت خمینی و خامنه‌ای مطرح بودند: حسینعلی منتظری که ولایت فقیه را به پیش نویس قانون اساسی تنظیم شده توسط ملی-مذهبی‌ها الصاق کرد و بعد خود رسماً به ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، امامت نماز جمعه تهران (پس از فوت طالقانی) و مقام قائم مقامی رهبری رسید و هاشمی رفسنجانی که با نطق خود در مجلس خبرگان خامنه‌ای را به رهبری رساند هم دو دوره رئیس جمهور، بعد رئیس مجلس خبرگان، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و یکی از ائمه‌ی جمعه‌ی تهران بود. محمود طالقانی اولین امام جمعه تهران نیز چهره‌ای در حد مردان دوم بود اما مرگ زودرس وی امکان مانورهای سیاسی را از وی گرفت.

منتظری درست پیش از مرگ خمینی از قائم مقامی رهبری عزل شد و در دوران خامنه‌ای پنج سال در حصر خانگی قرار گرفت و رفسنجانی پس از بروز جنبش سبز از همه‌ی مقامات خود بجز ریاست مجمع تشخیص مصلحت عزل شد. افول قدرت وی تا حدی بود که حتی نمی‌توانست



بیشتری از منابع کمیاب قدرت ببرند اما اعتماد ولی فقیه و وفاداران به او از آنها به تدریج سلب شد.

### مردان شماره ۲، پلکان قدرت

رهبران جمهوری اسلامی برای بالا رفتن از نردبان قدرت به مردان شماره دو احتیاج دارند اما برای تحکیم قدرت آنها را مانعی بر سر کار خود می‌بینند و پله‌ها را یکی یکی می‌شکنند تا در نهایت خود در بالای هرم تنها بمانند. منتظری و طالقانی (اگر زود به دلیل مرگ از صحنه خارج نمی‌شد) مردان شماره ۲ خمینی بودند و نقشی کلیدی در تحکیم قدرت وی در چارچوب‌های قانونی داشتند. اما هنگامی که منتظری رهبری خمینی را به چالش گرفت باید حذف می‌شد چون اعتبار و اقتدار سیاسی‌اش را از خمینی اخذ نمی‌کرد.

بدون رفسنجانی علی‌خامنه‌ای نمی‌توانست پله‌های قدرت را یکی یکی طی کند اما خامنه‌ای توانست در فقط یک دهه نیروی انتظامی (سیف‌اللهی)، اطلاعات (فلاحیان)، سپاه (محسن رضایی) و رادیو و تلویزیون (محمد هاشمی) را که همه زیر نفوذ و تحت کنترل نزدیکان رفسنجانی بودند از چنگش بیرون آورد. در دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی تنها وزرای اقتصادی و وزرای رفسنجانی بودند و بقیه بیشتر وزیر خامنه‌ای بودند تا وزیر رفسنجانی. دوم خرداد یک سخته در روند یکدست کردن قدرت خامنه‌ای بود (تحت تاثیر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شرایط پایان جنگ میان ایران و عراق و زندگی خواهی مردم پس از یک دهه حاکمیت فرهنگ مرگ) اما خامنه‌ای و نیروهای امنیتی و نظامی‌اش توانستند جنبش اصلاحات و نمایندگان آن در حاکمیت را سرکوب کنند و با روی کار آوردن احمدی نژاد کار را از نظر خویش یکسره سازند.

### پارادکس قدرت مطلقه

مردان شماره ۲ در نظام‌های استبدادی تمرکز قدرت را به چالش نمی‌کشند با این امید که روزی خود در آن جایگاه قرار گیرند اما غافل‌اند از این که این تمرکز قدرت که قرار است بالقوه به کار جبه طلبی آنها یا اجرای احکام الهی بر اساس ایدئولوژی اسلامگرایی بیاید بالفعل به زندان یا طناب دار آنان تبدیل می‌شود. آنها چون این قدرت مطلقه را پذیرفته‌اند حتی منطقاً نمی‌توانند از بلایی که بر سر خود آنها می‌آید شکایت کنند. از این حیث صرف قرار گرفتن در حلقه مردان شماره دو در نظام‌های استبدادی مثل جمهوری اسلامی و بعد تصفیه آنها ایشان را در صف قربانیان این نظام‌ها، طرفدار اصلاحات یا قهرمانان سیاسی قرار نمی‌دهد.

رفسنجانی علی‌رغم فشارهای وارده بر وی هنوز یکی از باورمندان جدی جمهوری اسلامی است و از همه جنایات این رژیم دفاع می‌کند. اما منتظری با انتقاد از کشتار در زندان‌ها خود را در صف منتقدان قرار داد گرچه هرگز تمرکز قدرت در مقام ولایت فقیه را که سرچشمه همه فسادها و جنایات رژیم است مورد انتقاد قرار نداد. از این جهت نمی‌توان منتظری را برگشته از نظام تلقی کرد بلکه او صرفاً با یکی از سیاست‌های رژیم در برخورد با زندانیان سیاسی مخالف بود اما در حکومت روحانیت و اجرای احکام قساوت‌مندانانه‌ی شرع تردیدی نداشت.

است. هیچ رهبری خواه در دول دموکراتیک و خواه در نظام‌های اقتدارگرا در طول دوره‌ی رهبری خود از یک میزان مشخص قدرت برخوردار نیست بلکه با تحول ایام میزان و گستره قدرت او تغییر می‌کند. همچنین پیچیدگی قدرت در دولت‌های معاصر اقتضا دارد که رهبران سیاسی با تیمی از افراد کار کنند و به افرادی خاص در حلقه پیرامون خویش بیش از دیگران اعتماد کنند. همین امر موجب قدرت‌گیری برخی از افراد می‌شود موضوعی که چندان خوشایند رهبران مستبد نیست. در دولت‌های معاصر امکان حضور یک نفر در راس هرم قدرت و بقیه در کف هرم وجود ندارد. رهبران مستبد به حلقه‌ای از افراد قابل اعتماد که نخواهند قدرت آنها را چالش کنند نیاز دارند.

دو رهبر جمهوری اسلامی تا کنون منحنی‌های قدرت متفاوتی را تجربه کرده‌اند. خمینی در ابتدای رهبری خود در اوج قدرت بود و تا سال ۵۸ بعد از حذف ملی-مذهبی‌ها سهمی از قدرت برای غیر وفاداران به وی باقی نمانده بود اما با تنازع قدرت میان گروه‌های سیاسی، حذف‌ها و کشتارها در اوایل دهه‌ی شصت و شکست‌های دوران جنگ و کشتار سال ۶۷ قدرت او رو به افول رفت. هنگامی که قدرت رهبران فرهمند رو به افول می‌رود آنها بیشتر احساس شکنندگی داشته و به تصفیه می‌پردازند (مثل رابطه لنین و تروتسکی).

خامنه‌ای برعکس در ابتدای رهبری بسیاری از مراکز حساس قدرت را در اختیار نداشت و امور عملاً در دست هاشمی رفسنجانی بود اما او به تدریج رقبای خود را با اتکا بر قدرت‌های قانونی و نیز ارتباط محکم با نیروهای امنیتی و نظامی و باج دادن به روحانیون قم یکی یکی حذف کرد. خامنه‌ای در ابتدای دوران احمدی نژاد قدرت خود را تحکیم کرده و تقریباً دیگر کسی را در برابر خویش نمی‌دید. اما قدرت وی پس از بروز جنبش سبز با ریزش نیروهای وفادار به حکومت به شدت افول کرد. احمدی نژاد نیز در دو سال آخر دولتش دیگر فرد دست بوس سال ۸۴ نبود اما خامنه‌ای وی را با اتکا بر قوه‌ی قضاییه و وزارت اطلاعات کنترل کرد.

### تقسیم ناگزیر قدرت

نظام استبدادی توسط استبداد خواهان با در نظر گرفتن یک مرکز فرا نظارت، فرا قانون، و غیر پاسخگو (حامل فره الهی یا نایب امام زمان) خلق می‌شود تا نزدیکان به قدرت از مزایای این نظام برخوردار شوند اما حلقه پیرامون آن مرکز سیال است. افراد نزدیک به حلقه نمی‌توانند به طور تضمینی از سهم خود در قدرت مطمئن باشند بالخصوص اگر خصوصیات جاه طلبانه داشته باشند و مرکز قدرت از آنها احساس خطر کند. کسانی که طرفدار نظام شاهنشاهی مطلقه (غیر مشروطه) یا ولایت فقیه هستند و آن را مدل مناسبی برای ایران معرفی می‌کنند در واقع می‌خواهند قدرت را در یکجا مستقر کرده و خود از آن بهره برداری کنند.

سرسخت‌ترین مدافعان قدرت مطلقه در جمهوری اسلامی حلقه وفاداران به ولی فقیه هستند یعنی کسانی که در دوره‌ای معضوب آن قرار می‌گیرند، از منتظری تا کروی و موسوی و رفسنجانی تا عبدالله نوری و موسوی خوینی‌ها و صدها مقام جمهوری اسلامی که بازداشت و اعدام شده (قطب زاده) یا به خارج از کشور گریخته‌اند (بنی صدر، عطا مهاجرانی و برخی نمایندگان مجلس ششم). اینها می‌خواستند با نزدیکی به مرکز قدرت سهم

## توجه:

توالی معرفی برخی افراد در این پرونده نمایانگر یکسان بودن تاثیر و جایگاه آنها در تاریخ ایران نیست و مقایسه شخصیتی مانند امیر کبیر و... با عوامل جمهوری اسلامی، قصد این پرونده نبوده‌است.

# یاران قربانی برای حفظ قدرت خمینی و خامنه‌ای

مقدمه؛

در دو صفحه قبل در مطلبی به قلم آقای مجید محمدی زوایای هویت مردان دوم در جمهوری اسلامی شگافته شد، برای درک بهتر موضوع در ادامه این مطلب به زندگی برخی از این چهره‌ها اشاره خواهیم کرد و طبیعی است که صفحات بعد به مرور تنی چند از چهره‌های دوم در تاریخ معاصر و به قبل ایران زمین را معرفی خواهیم نمود.



## مهدی بازرگان

مهدی بازرگان از نخستین قربانیان جمهوری اسلامی است. مردی که در مقام نخست وزیر دولت موقت برآمده از انقلاب نقش به سزایی در احیای ساختار اداره کشور پس از انقلاب دارد.

مهدی بازرگان در سال‌های انقلاب مشروطه، در خانواده‌ای مذهبی آذربایجانی زاده شد. پدرش، حاج عباسقلی آقا تجارتنی تبریزی، پس از چندی در تهران مقیم شد و به عنوان یکی از تاجران سرشناس بازار تهران مطرح گردید. وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سلطانیه تهران و متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی به پایان رساند و سپس در سال ۱۳۰۶ در میان نخستین گروه محصلان ممتاز اعزامی دولت پهلوی قرار گرفت و به کشور فرانسه رفت. او در مدرسه حرفه و فن شهر پاریس در رشته ترمودینامیک و نساجی تحصیل کرد و پس از هفت سال در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت. مهدی بازرگان جزو نخستین گروه از فارغ التحصیلانی است که در تاریخ ایران زیر عنوان بورسیه به تحصیل در کشور دیگری پرداخته‌است.

وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ریاست شرکت آب و فاضلاب تهران را بر عهده گرفت و موفق شد نخستین شبکه لوله‌کشی آب را در تهران احداث کند. او همچنین در این سال‌ها به همراه پیشوایان مذهبی مانند سید رضا زنجانی، سید ابوالفضل زنجانی و سید محمود طالقانی در تأسیس نهضت مقاومت ملی نقشی مهم داشت. در سال ۱۳۳۴ و در پی شناسایی چاپخانه مخفی نهضت مقاومت ملی توسط فرمانداری نظامی تهران، همراه چندی دیگر از سران نهضت دستگیر شد و به زندان افتاد. مهندس بازرگان از هیات

موسسین جبهه ملی دوم (جبهه ملی ایران) بودند. جبهه ملی دوم در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۹ توسط یک هیأت مؤسس ۳۵ نفری از جمله سید باقر کاظمی، اللهیار صالح، غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی، دکتر سجادی، دکتر مهدی آذر، اصغر پارسا، ادیب برومند، مهدی بازرگان، کاظم حسینی، احمد زیرک‌زاده و آیت‌الله محمود طالقانی تشکیل شد و روز سی‌ام تیرماه ۱۳۳۹ اعلامیه تشکیل جبهه ملی دوم (جبهه ملی ایران) به طور گسترده انتشار یافت. مهندس بازرگان در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ به اتهام اقدام بر ضد امنیت کشور، ضدیت با سلطنت مشروطه و اهانت‌های گستاخانه به مقام شامخ سلطنت در دادگاه نظامی پس از ۳۱ جلسه محکوم شناخته شد و دادگاه رای به ۱۰ سال زندان برای او داد. او پس از دوره کوتاهی در زندان قصر به زندان برازجان در استان بوشهر تبعید شد و در سال ۱۳۴۶، پس از پنج سال زندان و تبعید آزاد شد و فعالیت‌های علمی، مذهبی و اجتماعی خود را از سر گرفت. وی در جریان انقلاب ۱۳۵۷ تلاش زیادی برای تغییر حکومت به صورتی



گزید.

بنی صدر در دهه هفتاد میلادی و سال های پیش از پیروزی انقلاب، به عنوان یک ناسیونالیست اسلامی پر شور و انقلابی با ایراد سخنرانی و چاپ و انتشار مقالات و کتب تالیفی خود، به مبارزه با حکومت شاه می پرداخت. به عقیده هاشمی رفسنجانی، در طی این سالها بنی صدر که نزدیکی بیشتری با جبهه ملی احساس می کرد و خود را تئوریسین انقلاب می دانست همواره درگیر رقابت با صادق قطب زاده (که او نیز در پاریس اقامت داشت) بود. قطب زاده نزدیکی فکری بیشتری با نهضت آزادی ایران داشت و به همین لحاظ بیشتر مورد تأیید مبارزین اسلامی بود. در سال ۱۳۵۷ و اندکی پیش از پیروزی انقلاب، با ورود خمینی به پاریس، او جزء معدود کسانی بود که در فرودگاه پاریس به استقبال او آمد و سپس به جمع همراهان او پیوست. پس از ناآرامی ها و آشوبهای داخلی که سبب خروج شاه از ایران شد، این دو در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ با پرواز ایرفرانس به کشور بازگشتند.

بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ خمینی که عهده دار کنترل کشور بود، دولت موقت را به کار گمارد و بنی صدر را ابتدا در ماه تیر ۵۸ به معاونت وزارت اقتصاد و دارایی و سپس در ماه آبان به سمت وزیر اقتصاد و دارایی منصوب کرد. بنی صدر همچنین از ابتدای بهار ۱۳۵۸ به عضویت شورای انقلاب در آمد و تا خاتمه دوره عملکرد شورای انقلاب در تیر ۱۳۵۹ به عضویت خود در این شورا ادامه داد. عمده فعالیت های این شورا به صورت مخفی صورت می گرفت. با بروز بحران گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران، به یکی از تصمیم گیرندگان و مخالفین اصلی آن تبدیل شد. رقابت وی با قطب زاده، باعث شد حل این بحران ۴۴۴ روز به طول بینجامد.

مدتی بعد از استعفای دولت موقت مهدی بازرگان، او با حمایت جامعه روحانیت مبارز برای انتخابات ریاست جمهوری کاندید شد و در پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸ با به دست آوردن یازده میلیون رای (۷۶ درصد آرا) به عنوان اولین رئیس جمهور تاریخ ایران انتخاب گشت.

بنی صدر پس از احراز پست ریاست جمهوری، اهدافی چون دوباره سازی مراکز قدرت، از دور خارج کردن تدریجی سپاه پاسداران، دادگاه های انقلاب

آرام و با همه پرسی داشت و حتی شاپور بختیار از طریق وی (به علت سابقه آشنایی در جبهه ملی) و مهندس عباس امیر انتظام حاضر به نوشتن استعفا نامه شد و متن آن به تأیید سید محمد حسینی بهشتی و سید محمود طالقانی رسید و قرار شد که شخصاً با روح الله خمینی دیدار کند اما در نهایت قضیه بی نتیجه ماند. سرانجام با پیروزی انقلاب، خمینی حکم نخست وزیری دولت موقت را به نام بازرگان صادر کرد.

اگرچه از همان ابتدای امر تضادهای جدی در دیدگاه نخست وزیر موقت و حلقه نزدیکان رهبر انقلاب مشهود بود، اما او به مدت ۹ ماه (۲۷۵ روز) سمت نخست وزیری موقت را بر عهده داشت.

پس از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ هیات دولت به ریاست مهندس بازرگان تشکیل جلسه داد و برای بار سوم استعفا نمود و از سوی جریان حاکم تلاش شد تا استعفای وی در نتیجه اشغال سفارت آمریکا وانمود شود.

بازرگان بعد از استعفا از نخست وزیری در دوره اول مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد. و این آخرین مسئولیت رسمی بود که نخستین مرد دوم انقلاب ایران به عهده داشت. جریان حاکم و شخص خمینی که دیگر بازرگان را مهره ای سوخته می دیدند پس از آن روند فعالیت های سیاسی او را محدود کردند و نتیجه آنکه او تا پایان عمر خود در تمام دوره های انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ثبت نام کرد اما همواره از سوی حاکمیت رد صلاحیت شد.

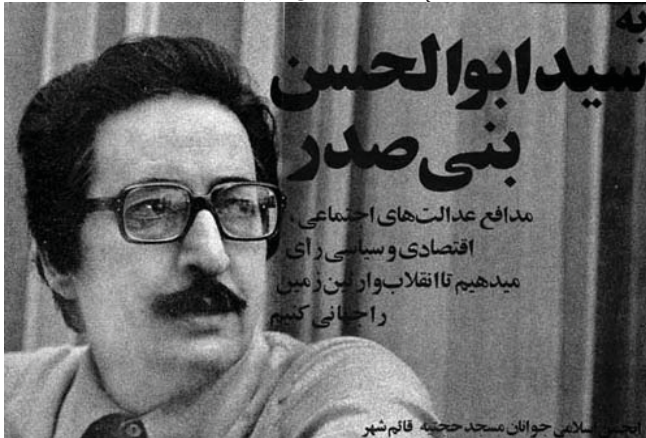
سال های بعد همواره برای او با سکوت و عدم مشارکت در فعالیت های مدنی همراه بود و هرگز نتوانست به جرگه قدرت و سیاست بازگردد. بسیاری از نزدیکانش و اعضای هیئت دولت موقت بعدها به عنوان عناصر نامطلوب برای رژیم اسلامی شناخته و از سر راه حاکمان کنار گذاشته شدند.

مهدی بازرگان در ۳۰ دی ۱۳۷۳ خورشیدی در ضمن سفر درمانی در ژنو درگذشت و بعد از انتقال پیکر او به تهران، در قم دفن شد. بنا به وصیت بازرگان، پیکرش در مقبره بیات در کنار والدین و برخی از اقوامش به خاک سپرده شد.

## ابوالحسن بنی صدر

روزگاری نه چندان دور از صدور فرمان عزل او از ریاست جمهوری، خمینی بنی صدر را فرزند معنوی خود می خواند و اعتقاد داشت خدا به جای مصطفی، ابوالحسن را به او داده است. همین پشتیبانی باعث شد تا بنی صدر جوان لقب نخستین رئیس جمهور ایران را برای همیشه تاریخ یدک بکشد. اما او نیز خیلی زود به مهره ای سوخته در نظام قدرت خمینی مبدل می شود و در حالی که تأثیر چشمگیری در به قدرت رسیدن خمینی دارد، مغضوب او قرار گیرد.

بنی صدر در روستای باغچه از توابع شهرستان کبوترآهنگ استان همدان به دنیا آمد. پدرش نصرالله بنی صدر، از روحانیون با نفوذ همدان بود که با روح الله خمینی نیز ارتباط دوستانه ای داشت. او در دانشگاه تهران، در رشته های اقتصاد و حقوق اسلامی تحصیل کرد و چهار سال در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی فعالیت نمود و بعدها به فرانسه مهاجرت کرد و در پاریس اقامت



و کمیته ها و ادغام آنها در سایر سازمان های دولتی، کاستن نفوذ روحانیون و همچنین ایجاد طرحی برای توسعه اقتصادی کشور را در دستور کار خود قرار داد بود. بر خلاف خواست حزب جمهوری اسلامی، خمینی به بنی صدر اجازه داد تا پیش از تشکیل مجلس، در ماه بهمن ۱۳۵۸ و با ادای سوگند،



جمهوری اسلامی را منتشر می‌کرد و بنی صدر شروع به انتشار روزنامه انقلاب اسلامی نمود.

در نهم ماه آبان، بنی صدر طی نامه‌ای رسمی به خمینی، وزیران کابینه نخست وزیر را که بی‌کفایت خطاب کرده بود، تهدیدی بزرگ تر از تجاوز عراق به خاک کشور خواند. وی همچنین در این نامه از نادیده گرفتن هشدارهایش در مورد وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و پافشاری‌هایش مبنی بر نیاز به سازماندهی مجدد نیروهای مسلح، گله کرد. این نامه و همچنین مخالفت‌های او در گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، خشم مجلس وقت را برانگیخت. بنی صدر در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران سخنرانی کرد و از وجود شکنجه در زندان‌های ایران خبر داد. این سخنرانی باعث جنجال‌های زیادی در فضای سیاسی ایران شد. او در ماه‌های آغازین سال ۱۳۶۰ دیگر از حمایت خمینی برخوردار نبود. در اوایل خردادماه، خمینی بدون نام بردن از بنی صدر، او را تقبیح کرد و شخصی خواند که خویش را بالاتر از قانون میبیند و به تصویبات مجلس بی‌اعتنا است. چند روز بعد روزنامه انقلاب اسلامی توقیف شد و خمینی بنی صدر را از سمت فرماندهی کل قوا برکنار کرد. همزمان نیروهای حزب اللهی به خیابان‌ها آمده و خواستار اعدام بنی صدر شدند.

در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ مجلس با اکثریت ۱۷۷ نفر در مقابل ۱۲ رای ممتنع و یک رای مخالف رأی بر عدم کفایت بنی صدر داد. عزت‌الله سحابی با برکناری بنی صدر مخالفت کرد و علیه علی خامنه‌ای از مخالفان بنی صدر در مجلس سخنرانی کرد. اما در حقیقت رای به برکناری بنی صدر از چند روز قبل آماده شده بود و سرانجام حکم مجلس یک روز بعد به امضای خمینی که از همراهی بنی صدر با مجاهدین خلق برآشفته بود، رسید.

حالا دیگر فرزند معنوی خمینی هم به مرد دومی بدل شده بود که استمرار بقای او در قدرت منافع حاکمیت را به خطر می‌انداخت، از همین رو پس از برکناری چاره‌ای جز خروج از ایران برای او باقی نمی‌ماند. ابوالحسن بنی صدر در طول این سال‌ها در فرانسه اقامت داشته است و همواره بر مواضع خود در مقابله با ولایت فقیه پافشاری کرده است.

حکم ریاست جمهوری خویش را دریافت کند. او همچنین یک ماه پس از پیروزی در انتخابات، با حکم خمینی به ریاست شورای انقلاب که هیات سیاست‌گذار و نظریه پرداز ایران محسوب می‌شد، منصوب گشت. خمینی همچنین به منظور تثبیت موقعیت او، سمت فرماندهی کل قوا را نیز به او محول کرد. با اینحال کوشش بنی صدر در جهت متمرکزتر کردن قدرت در دست خویش و مسئله وجود مراکز چندگانه قدرت، او را مانند نخست وزیر پیشین مهدی بازرگان، در رویارویی با روحانیون حزب جمهوری اسلامی چون علی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی قرار داد که می‌کوشیدند تا او را عاملی تشریفاتی و بی‌نفوذ جلوه دهند. این منازعات، بر فضای سیاسی کشور در دوران ریاست جمهوری او تاثیر بسیار نهاد. بنی صدر در انحلال دادگاه‌های انقلاب، سپاه پاسداران و کمیته‌ها و همچنین تحت کنترل درآوردن قوه قضائیه و رادیو و تلویزیون شکست خورد. خمینی شخصاً، مقام ریاست دیوان عالی کشور را به محمد بهشتی و دادستانی کل را به موسوی اردبیلی که از اعضای بلندپایه حزب جمهوری اسلامی بودند، محول نموده بود.

چندی بعد و پس از برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی، نمایندگان این مجلس که اکثریت آن‌ها را اعضای حزب جمهوری اسلامی تشکیل می‌دادند، کاندیداهای بنی صدر را برای احراز پست نخست‌وزیری نپذیرفتند. این کشمکش حدود یک ماه ادامه یافت و حتی نخست وزیر مصطفی میرسلیم از اعضای حزب جمهوری نیز مورد موافقت مجلس قرار نگرفت. حزب جمهوری، محمدعلی رجایی را معرفی نمود و بر آن پافشاری می‌کرد. بنی صدر سرانجام از روی اکراه و تحت فشارها، رجایی را که مورد تایید او نبود در مرداد ۱۳۵۹ به سمت نخست وزیر دولت خویش انتخاب کرد. مدتی بعد و با عدم پذیرش نامزدهای منتخب رجایی برای کابینه دولت توسط بنی صدر، روابط این دو به تیرگی گرایید.

در اواخر ماه شهریور همان سال، عراق به خاک ایران یورش برد که آتش جنگی هشت ساله بین این دو کشور را برافروخت. او در ابتدای جنگ به سیاست‌هایی معتقد بود که موجب مخالفت حزب جمهوری اسلامی و مجلس و روحانیونی که پیشتر از او حمایت کرده بودند، شد. حزب، روزنامه

# صادق قطب زاده



برای آنها که وقایع منجر به وقوع انقلاب در ایران را دنبال می‌کنند صادق قطب زاده اسم غریبه‌ای نیست. در حالی که برای نسل‌های بعدی که پس از انقلاب در ایران به دنیا آمده‌اند او چهره‌ای غریبه و غبار آلود دارد. او هم از همراهان خمینی در پاریس و پس از آن از چهره‌های مهم جا افتادن خمینی در قدرت بود که خیلی زود به سرنوشت مشترک مردان دوم در ایران گرفتار شد.

می‌گویند متولد زمستان ۱۳۱۵ بوده است. در دارالفنون تحصیلات مقدماتی را به آخر رسانده. خیلی زود به اپوزیسیون حکومت پهلوی بدل گشته. به سلک مصدقیون در آمده و بارها صابون زندان به تنش خورده. ناچار در اواخر دهه سی به امریکا مهاجرت می‌کند و رهبری انجمن اسلامی دانشجویان را بر عهده می‌گیرد.

در جشنی که حکومت پهلوی در واشنگتن ترتیب داده، قطب زاده بر گوش سفیر ایران «اردشیر زاهدی» سیلی می‌زند و از امریکا دیپورت می‌شود. مدت‌ها سرگردان دنیا بود تا بالاخره در کانادا رحل اقامت می‌گزیند.

سید روح الله که هنوز امام!!! نشده است، ساکن نجف است. قطب زاده مدام با چمدان‌های مملو از دلار به دیدن او می‌رود. کسی نمی‌داند قطب زاده این پول‌ها را از کجا می‌آورد. هزینه‌های مبارزه از این راه تأمین می‌شود. «سید مصطفی خمینی» به این پول‌ها اعتراض می‌کند. حتی در یکی از دیدارها، با قطب زاده درگیری فیزیکی پیدا می‌کند. اما خمینی، جانب قطب زاده را می‌گیرد، حتی بر سر دو پسر خود فریاد می‌زند که: «صادق، بیش از شما فرزند من است.» این مسأله سبب ساز کینه عمیق فرزندان خمینی نسبت به قطب زاده می‌گردد.

در دوره اقامت در پاریس هم، خمینی بدون مشورت با قطب زاده و ابراهیم یزدی حتی آب هم نمی‌خورد. در پرواز ایرفرانس در تاریخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، قطب زاده تنها کسی است که اجازه می‌یابد در طول سفر پر التهاب، در کنار خمینی بنشیند. حتی زمانی که خبرنگاری از احساس آیت الله می‌پرسد که بعد از پانزده سال قدم بر خاک میهن می‌نهد، خمینی جواب غیر مسؤلاًنه «هیچی» را می‌دهد که قطب زاده در مقام مترجم، با دستپاچگی سعی در رفع و رجوع این جواب نابخردانه می‌کند. اما این موضوع از چشمان تیزبین رسانه‌ها مخفی نمی‌ماند.

خمینی همواره معتقد بود که مهمترین رکن هر حکومت، رادیو و تلویزیون آنست. به همین دلیل قطب زاده که بیشترین وثوق را به او دارد، بر مسند ریاست اداره رادیو تلویزیون انقلاب می‌گمارد. نظرات ضد و نقیضی در مورد عملکرد او در این سمت وجود دارد. اما گروه‌های تندرو و متعصب مذهبی، برنامه‌های تلویزیون قطب زاده را مخرب تر از برنامه‌های تلویزیون طاغوت می‌دانند.

در روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ دانشجویان موسوم به پیرو خط امام، سفارت امریکا را به اشغال خود در می‌آورند. بحران جهانی بالا می‌گیرد. ایران کانون توجه دنیا می‌گردد. تردیدی نیست که قطب زاده برای آزادی‌گروگان‌ها و استرداد شاه، تلاش زیادی انجام داد. مقامات امریکایی هم حساب خاصی

روی قطب زاده باز کرده‌اند. چون می‌دانند که او علاوه بر وزیر امور خارجه، امین خمینی نیز هست. قطب زاده با هماهنگی خمینی، ملاقات‌های محرمانه‌ای با مقامات امریکایی دارد. بعدها مقامات جمهوری اسلامی، همین گفتگوها را سند خیانت قطب زاده معرفی کردند.

حزب جمهوری اسلامی در حال به دست گرفتن کامل قدرت و پاکسازی حکومت است. بسیاری پاکسازی‌های اول انقلاب را به بهشتی نسبت می‌دهند. هر آن کس که با این حزب یا اصل ولایت فقیه مخالف است، به تیر غیب گرفتار می‌آید. از طالقانی تا مطهری، قرنی، مفتح، ... همه به دست این فرقه حذف می‌شوند.

گفتگوهای تلفنی قطب زاده شنود می‌شوند. قطب زاده توسط قدوسی (دادستان کل انقلاب) دستگیر می‌شود. انقلاب از مسیر خود خارج شده. همه کسانی که روزی دل خوشی از قطب زاده نداشتند (مثل بازرگان، بنی صدر، دکتر سامی و ...) به حمایت از او بر می‌خیزند. چون به خوبی واقفند که انقلاب به کجا می‌رود. به خاطر تلاش این افراد و مقالات فراوان که در روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، حکومت ناگزیر به آزادی قطب زاده می‌شود. اما این تازه آغاز ماجراست.

مدتی می‌گذرد. ناگهان در روز ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۶۱ خبر دستگیری قطب زاده به جرم کودتا علیه جمهوری اسلامی و ترور خمینی، دنیا را به حیرت و می‌دارد. این دیگر جرمی نیست که بشود از آن به آسانی گذشت. اعلام می‌شود که کودتاگران با دفن مقدار زیادی مواد منفجره در اطراف منزل خمینی در جماران، قصد توطئه به جان ایشان را داشته‌اند.

سید احمد خمینی در زندان به ملاقات قطب زاده می‌رود و از او می‌خواهد که استغفار نامه‌ای که از قبل تنظیم شده را امضاء کرده و از آقای خمینی طلب مغفرت کند. قطب زاده بر می‌آشوبد و می‌گوید: کسی که باید عذر خواهی کند، خود خمینی است نه من. بالاخره قطب زاده بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود و اعتراف می‌کند. اما مهم‌ترین نکته این که نامی از آیت الله «سید کاظم شریعتمداری» به میان می‌آورد که همین مسأله موجب نابودی این مرجع می‌گردد. بسیاری بر این باور هستند که آقای خمینی با این عمل مرجع اعلا زمان خود را از دور خارج ساخت تا خود به تنهایی در قدرت بماند. فراموش نکنیم که آیت الله شریعتمداری در سال ۱۳۴۲ درجه مرجعیت را به خمینی اعطا کرد تا جان او را در برابر حکومت وقت نجات دهد. اما بعدها خود قربانی این تصمیم شد.

و پس از گذراندن حدود سه سال و نیم از دوران محکومیت به همراه آیت‌الله طالقانی در هشتم آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.

میزان مقبولیت و محوریت منتظری در مبارزه و انقلاب تا آنجا بود که خمینی در زمان تبعید، او را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خویش در ایران منصوب کرد و در نامه‌ای از وی خواست که بر جریانات بیت او در قم اشراف داشته باشد؛ و درباره او با تعبیری همچون «فقیه عالیقدر»، «مجاهد بزرگوار»، «حاصل عمر من»، «ذخیره انقلاب» و «برج بلند اسلام» یاد می‌کرد و حیثیت او را «واجب المراعات» دانسته و پس از پیروزی انقلاب بسیاری از مسائل فقهی و سیاسی مربوط به قوه قضائیه و وزارتخانه‌ها را به او ارجاع می‌داد. در پائیز سال ۱۳۵۷ زمانی که روح‌الله خمینی در نوفل لوشاتو در پاریس به سر می‌برد، حسین علی منتظری به پاریس سفر کرد و در خصوص جنبش انقلاب و شکل‌گیری حکومت اسلامی در ایران با خمینی مشورت نموده و دستورها و نظرات وی را دریافت کرد.

او پس از پیروزی انقلاب به ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی رسید و اصل ولایت فقیه به پیشنهاد او وارد قانون اساسی ایران شد. منتظری که در سال ۱۳۶۴ از سوی مجلس خبرگان رهبری به قائم‌مقامی ولی فقیه انتخاب شده بود، در فروردین ۱۳۶۸ از مقام خود استعفا داد. اختلاف اصلی وی با

روزنامه‌های آن روز برای تأکید بر فساد اخلاقی قطب زاده، نوشتند: قطب زاده در حالی که با معشوقه فرنگی خود در منزلش بود، دستگیر شد.

در واقع این دختر، نامزد قطب زاده بود. نامش «کروم جروم»، اهل کشور کانادا و خبرنگار شبکه سی بی سی بود. او بعدها کتابی در مورد قطب زاده نوشت به نام «مردی در آینه». خودش چنین می‌گوید: «صادق می‌دانست که به سراغش خواهند آمد. به او گفتم: من و دوستانم تو را از کشور خارج خواهیم کرد. اما او جواب داد: نه. این انقلاب کابوسی بود که من برای این ملت رقم زدم. من مقصر هستم. می‌مانم و با سرنوشتم روبرو می‌شوم. وقتی که سوار ماشین شد که برود، هرگز نمی‌دانستم که دیگر او را نخواهم دید. باور نمی‌کردم که آقای خمینی پسر خود را خواهد کشت.»

قطب زاده فوراً اعدام یا عفو نشد. او پنج ماه در زندان اوین (به زندانبانی اسدالله لاجوردی) روزهای پر محنتی را سپری کرد. دادگاه او در مرداد همان سال تشکیل شد و بعد از ۲۰ روز محاکمه، سرانجام در سحرگاه روز بیست و چهارم شهریور ماه سال ۱۳۶۱ به جوخه اعدام سپرده شد.

گروهی بر این باورند که او هرگز اعدام نشد. بلکه جایی در همین نزدیکی مخفی شده. به هر روی کتاب فرزند خوش قد و بالای انقلاب اسلامی این گونه بسته شد و بار دیگر یک مرد دوم برای بقای خمینی به زیر کشیده شد.

## حسینعلی منتظری



بی هیچ تردیدی لقب مرد دوم در جمهوری اسلامی برای نزدیک به یک دهه از آن مردی بود که نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی برخواسته از آرا و عقاید اوست. آنچه به عنوان ولایت فقیه در ساختار سیاسی ایران پس از انقلاب جا گرفت شارحی مهم تر از حسینعلی منتظری ندارد. ایده‌ای که منتظری آنرا جان داد، خمینی نخستین دارنده این لقب شد و منتظری آزادی، جان و حتی مشروعیت خود را در احیا و سپس مبارزه با انحراف آن هزینه کرد.

او در سال ۱۳۰۱ در نجف‌آباد به دنیا آمد پدرش حاج علی، کشاورز ساده‌ای بود که در کنار کار روزانه‌اش با کتاب و کتابخانه دمساز، و معلم اخلاق و مدرس قرآن بود. منتظری از هفت سالگی آموختن را با ادبیات فارسی و سپس صرف و نحو عربی آغاز کرد، و در سن ۱۲ سالگی به حوزه علمیه اصفهان وارد شده و در سن ۱۹ سالگی اصفهان را برای ادامه تحصیل ترک کرد و به قم وارد شد.

منتظری از شاگردان برجسته آیت‌الله بروجردی و روح‌الله خمینی و نماینده تام‌الاختیار وی در ایران بود. او به دلیل مخالفت با حکومت پهلوی سال‌ها در زندان به سر برد. ساواک در خارج از زندان نیز همیشه او را تحت نظر داشته و در زمان برگزاری جشن‌های تاجگذاری به عنوان راهکاری جدید تصمیم به تبعید وی به مسجد سلیمان گرفت، که این تبعید سه ماه به طول انجامید. پس از آن در مسجد سلیمان به منتظری ابلاغ کردند که نباید به قم برود، ولی او به قم مراجعت نمود و با وجود ممانعت شدید ساواک عده زیادی از علما، اساتید و طلاب حوزه علمیه با او دیدار کردند؛ تا اینکه از ناحیه ساواک او را به نجف‌آباد منتقل نموده و در آنجا تحت مراقبت شدید قرار دادند. پس از آن نیز به خلخال و سفر تبعید شد و سرانجام در تیرماه ۱۳۵۴ به زندان اوین افتاد

خمینی بر سر مسائل حقوق بشری به‌ویژه کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷ بود. پس از بروز اختلافات و نیز به دلیل اعتراض آگاهانه و عامدانه منتظری به اعدام زندانیان سیاسی (تابستان ۱۳۶۷) خمینی نوشت: «شما پس از این وکیل من نمی‌باشید.» منتظری نیز با نوشتن نامه‌ای خطاب به خمینی نسبت به اعدام‌های گسترده و شکنجه‌های جنسی در زندان‌های ایران اعتراض کرد. منتظری در قسمت‌هایی از این نامه می‌گوید:

«آیا میدانید که جنایاتی در زندان‌های جمهوری اسلامی بنام اسلام در حال وقوعند که شبیه آن در رژیم منحوس شاه هرگز دیده نشد؟ آیا میدانید که تعداد زیادی از زندانی‌ها تحت شکنجه توسط بازجویانشان کشته شده‌اند؟ آیا میدانید که در زندان مشهد، حدود ۲۵ دختر بخاطر آنچه بر آنها رفته بود، مجبور به درآوردن تخمدان یا رحم شدند؟ آیا می‌دانید که در برخی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند.»

خمینی در آخرین سال‌های زندگی خود به میزانی از قدرت دست یافته بود که دیگر نیازی به همراهان قدیم خود نداشته باشد. به همین دلیل با عزل و یا به عبارتی دیگر قبول استعفای منتظری خود را در آخرین ماه‌های زندگی

در بسیاری از رخداد‌های این دوران نقش اصلی دارد. او برای سالیان متمادی در مصدر امور در ایران قرار دارد و مناسبی چون ریاست جمهوری، ریاست مجلس، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، فرماندهی کل قوا، جانشینی فرماندهی کل قوای مسلح و ... را در کارنامه‌اش داشته است. رفسنجانی را هواداران جمهوری اسلامی برای سال‌ها از ستون‌های اصلی انقلاب لقب داده بودند و مخالفان جمهوری اسلامی معتقدند که رد پای او در همه جنایات این رژیم استبدادی در همه زمینه‌ها به روشنی پیدا است. باید گفت این هر دو رای در حقیقت دو روی سکه‌ای هستند که به نام هاشمی رفسنجانی در تاریخ معاصر سرزمین مظلوم ایران ضرب شده است.

با مرگ خمینی در خرداد ۱۳۶۸ و در حالی که رژیم ملایان با خلا رهبری روبرو بود، او با ایفای نقشی موثر، موفق به انتخاب علی خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی می‌شود در حالی که رهبر جدید شایسته هیچیک از پیش شرط‌های دیده شده برای رهبر در قانون اساسی مصوب خبرگان همین رژیم نیست. پاداش او برای این کار نزدیک به ۱۶ سال مشارکت در قدرت با خامنه‌ای است. هشت سال از این دوران با ریاست مستقیم او بر قوه مجریه رقم می‌خورد و در هشت سال بعد هم انتخاب محمد خاتمی که به او نزدیک است راه او را اداره کشور باز نگه می‌دارد.



اما خامنه‌ای هم به همان راهی می‌رود که سلفش خمینی پیموده است. او که در این سال‌ها قدرت را قبضه کرده است در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ هاشمی را که ستون انقلاب بر شمرده می‌شود در مقابل یک چهره ناشناخته و گمنام (محمود احمدی نژاد) بازنده می‌کند تا او را تحقیر کرده و به آرامی از صحنه سیاست محو کند. این رویداد در طول هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد با اشاره خامنه‌ای ادامه دارد و در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۳۸۸ با فاش کردن برخی چپاول‌های صورت گرفته توسط هاشمی و فرزندان‌ش به وسیله احمدی نژاد به اوج می‌رسد.

خامنه‌ای متصور است که کار هاشمی تمام شده است، اما گردن کشی احمدی نژاد در مقابل خامنه‌ای و شرایط ملت‌بند داخلی و بین‌المللی موجب می‌شود تا چرخه حذف هاشمی از صحنه قدرت کامل نشود. اگر چه تا همین جای کار، کفایت تا سرنوشت مرد دومی که اگر نبود خامنه‌ای رهبر نمی‌شد را بتوان تعیین شده تلقی کرد.

فراموش نکنیم صاحبان قدرت دوبار می‌میرند، بار نخست وقتی از قدرت برکنار می‌شوند و بار دوم وقتی اجل شان فرا می‌رسد.

صاحب بلامنازع قدرت سیاسی در ایران قلمداد می‌کند و اگر چه هنوز نزدیک به بیست سال تا مرگ منتظری فاصله است، مطالب درباره او در کتاب‌های درسی حذف شده، خیابان‌هایی که به نام او بود تغییر نام داده و در رسانه‌های دولتی او را «شیخ ساده لوح» می‌نامند.

منتظری در دو دهه پایانی عمر خود به انتقاد از سیاست‌های دولت ادامه داد و پس از انتقادی شدید از شاگرد سابقش سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۷۶، شش سال را در حبس خانگی بسر برد، منتظری که از مدافعان حکومت دینی و از مهمترین شارحان نظریه ولایت فقیه بود در عین حال از جدی‌ترین منتقدان حکومت ایران به‌شمار می‌رفت.

مهمترین اعتراضات او شامل وضعیت زندانیان، رابطه پنهانی با آمریکا، ادامه جنگ با عراق پس از آزادی خرمشهر، استقراض خارجی، رعایت حقوق بشر و دخالت حکومت در حوزه‌های علمیه می‌شد و پس از اعتراضات خیابانی پس از انتخابات ۱۳۸۸ به صف مخالفان پیوست و سرانجام نیز در انزوای کامل در دیماه همان سال درگذشت. با اینکه او از بنیانگذاران حکومت اسلامی در ایران است اما مانند بسیاری دیگر از مردان دوم در هرم قدرت قربانی بقای حکومتی شد که برای ادامه حیات نیازمند چهره قدسی شخص اول مملکت است.

## اکبر رفسنجانی

اگر اکبر هاشمی رفسنجانی نبود، ممکن است بسیاری از رویدادهای سه دهه اخیر بدون حضور او به وقوع می‌پیوست، اما بی تردید اکنون علی خامنه‌ای رهبر ایران نبود.

هاشمی که یکی از نزدیکترین حلقه‌های قدرت در دوران زمامداری خمینی است و پس از مرگ او نیز برای نزدیک به دو دهه مرد شماره دوم قدرت در ایران به‌شمار می‌رفت هم سرنوشتی مشابه با دیگر مردان دوم در ایران دارد. اگر چه او هنوز در ظاهر در هرم قدرت جا دارد اما بی تردید او هم قربانی ساختار سیاه حکومت استبدادی است که خود در ساختن آن به صورت چشمگیر کوشیده است.

اکبر هاشمی رفسنجانی در سوم شهریور ۱۳۱۳ در روستای بهرمان شهرستان رفسنجان و در خانواده‌ای نسبتاً ثروتمند به دنیا آمد. پدرش با اندکی تحصیلات حوزوی از باغداران و تاجران پسته بهرمان از توابع بخش نوق رفسنجان بود. در سن ۵ سالگی تحصیل را از مکتبخانه‌ای در نوق آغاز نمود. در سن ۱۴ سالگی به قم رفت و به تحصیل علوم دینی پرداخت. اساتید وی در حوزه علمیه قم سید حسین طباطبایی بروجردی، روح‌الله خمینی، سید محمد محقق داماد، محمدرضا گلپایگانی، سید محمد کاظم شریعتمداری، عبدالکریم حائری یزدی، شهاب‌الدین نجفی مرعشی، محمد حسین طباطبائی و حسین علی منتظری بوده‌اند. در آنجا تحت اثر تعلیمات روح‌الله خمینی به سیاست روی آورد و به مخالفت با حکومت محمدرضا شاه و انقلاب سفید او پرداخت. با تبعید روح‌الله خمینی، نقش هاشمی در مبارزه با شاه و نمایندگی خمینی در داخل کشور پررنگ‌تر شد. با وجود نگرش ضد غربی انقلابیون، او سفرهای زیادی از ژاپن در شرق تا ۲۰ ایالت از ایالات متحده در غرب نمود.

پس از انقلاب رفسنجانی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در ایران است و

## توجه:

توالی معرفی برخی افراد در این پرونده نمایانگر یکسان بودن تاثیر و جایگاه آنها در تاریخ ایران نیست و مقایسه شخصیتی مانند امیر کبیر و... با عوامل جمهوری اسلامی، قصد این پرونده نبوده است.

# مردان دوم عصر پهلوی

مقدمه؛

در دوره ۵۷ ساله سلطنت خاندان پهلوی مردان نامداری در مقام مرد دوم ایران ایستاده‌اند، اگرچه در دوران رضا شاه فهرست مردان دوم به سید ضیا طباطبایی و تیمورتاش خلاصه می شود، اما در عصر پادشاهی محمدرضا شاه بسیاری از نخست وزیران ایران در جایگاه مرد دوم می ایستند که در سه گروه مجزا قابل تقسیم بندی هستند، گروه نخست کسانی که گوش به فرمان شاه هستند اما در نهایت قربانی بقای سلطنت می شوند، مانند هویدا، منصور، اعلم و اقبال. گروه دوم نخست وزیرانی که اگرچه شخصیت مستقل در سیاست ایران دارند اما همواره با شاه همگامی می کنند مانند قوام، زاهدی و رزم آرا و گروه سوم دو نخست وزیر ایران که روبروی شاه می ایستند و هدفی جز حفظ ایران و منافع ملی کشور خود ندارند. این دو دکتر محمد مصدق و دکتر شاپور بختیار هستند.

در این بخش نگاهی اجمالی به زندگی برخی از مردان دوم در عصر پهلوی داریم.



## شاپور بختیار

او آخرین نخست وزیر نظام پادشاهی ایران شد و در حالی این مسئولیت را قبول کرد که خود بهتر از همگان می دانست امیدی به بهبود اوضاع نیست و مردم هیجان زده که حالا بی هیچ اطلاع درستی از شرایط حکومت آینده در خیابان ها بر علیه رژیم شاه شعار می دهند کنترل شدنی نیستند.

دکتر بختیار قمار بزرگی را پذیرفت به این امید که بتواند آینده ایران را نجات دهد اما دست تقدیر حوادث دردناکی را برای آخرین مرد دوم پهلوی ها رقم زده بود. مردی که بخش عمده‌ای از عمر خود را صرف مبارزه مددنی با رژیم کرده بود که حالا نخست وزیریش را قبول می کرد.

شاپور بختیار در سال ۱۲۹۳ در جنوب غربی ایران و از پدری به نام محمدرضا (معروف به سردار فاتح) و مادری به نام نازیبگم به دنیا آمد. خانواده او از طوایف ایل بختیاری بودند. پدر بزرگ مادری بختیار، نجف‌قلی صمصام‌السلطنه، دو بار در ۱۹۱۲ و ۱۹۱۸ به نخست‌وزیری رسیده بود.

شاپور بختیار تحصیلات دوره ابتدایی را در شهر کرد گذراند و تحصیلات متوسطه را ابتدا در اصفهان و سپس در بیروت پایتخت لبنان به پایان رساند. او مدرک دیپلم دبیرستان خود را در بیروت و از مدرسه فرانسوی بیروت دریافت کرد.

وی در ۱۹۳۶ به فرانسه رفت و در ۱۹۳۹ دکترای خود را در زمینه علوم سیاسی از دانشگاه سوربن دریافت کرد. او در ضمن دو مدرک لیسانس در زمینه‌های حقوق و فلسفه نیز دریافت کرده بود. با شروع جنگ جهانی دوم او به ارتش آزادی بخش فرانسه به رهبری ژنرال دوگل پیوست و به مبارزه با

نازیسم و رژیم هیتلر مشغول شد. در واقع او تنها ایرانی است که این شناسنامه پر افتخار را در کارنامه درخشان خود دارد.

در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران، بختیار که عضو حزب ایران شده بود به طرفداری از مصدق برخاست و در سال ۱۹۵۳ در دولت کوتاه محمد مصدق، بختیار معاون وزارت کار شد.

پس از بازگشت محمد رضا شاه پهلوی در پی کودتای ۲۸ مرداد، بختیار به منتقدان شاه پیوست و به همین علت چند بار به زندان افتاد. بختیار در جبهه ملی دوم نیز فعال بود. در بهمن ۱۳۴۲ همراه با دیگر رهبران جبهه ملی به زندان افتاد.

در خرداد ۱۳۵۶ سه تن از سران جبهه ملی یعنی کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار نامه‌ای به شاه نوشته و از او خواستند که برای نجات کشور به حکومت استبدادی پایان داده، به اصول مشروطیت تمکین کند. در اواخر سال ۱۹۷۸ و اوج گیری انقلاب ایران، شاه دستور آزادی بختیار



و مادرش شاهزاده نجم السلطنه نوه عباس میرزا ولیعهد قاجار و نایب السلطنه ایران بود. به عبارتی مادرش دختر عموی ناصرالدین شاه، دختر شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله بود.

این ارتباط فامیلی موجب می‌شود تا او در دوران سلطنت مظفرالدین شاه قاجار به مستوفی‌گری خراسان منسوب شود. او علی‌رغم احساس رضایت در سال‌های نخستین این مسئولیت، به کسب دانسته‌ها بیش از آنچه در مکتب‌خانه‌های فراگیر درس داده می‌شد، گرایش داشت و در این میان ماجرای گله‌مندی یک ارباب رجوع که به گفته مصدق «حقوقی در حقش برقرار شده و از تأدیه رسوم معمول خودداری می‌کرد...» بهانه‌ای به دست امین‌السلطان اتابک اعظم صدراعظم دوران ناصری و مظفری داد تا ناراحتی درونی خود را نسبت به مصدق که می‌اندیشید با مخالفان صدراعظم ارتباط دارد، اشکار ساخته و تصمیم به برکناری او بگیرد، کاری که در عمل رخ نداد. این جریان منجر به این شد که مصدق در خانه گوشه نشینی کند و روانه مدرسه تازه تأسیس شده علوم سیاسی آن دوره گردید. ولی به علت ممنوعیت تحصیل مستخدمین دولت، در خانه به مطالعه خصوصی پرداخت و از اساتیدی مانند شادروان شیخ محمدعلی کاشانی، میرزا عبدالرزاق خان یغابری، میرزاغلامحسین خان رهنما و میرزا جوادخان قریب (دیپلم مدرسه سیاسی و ناظم مدرسه آلمانی) بهره برد.

مصدق برای رها کردن کارش دو دلیل بر می‌شمرد: یکی این بود که از مسئولیت کاری که داشتم خود را رها کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم و دیگر اینکه چون تبلیغات علیه مستوفیان روز به روز بیشتر می‌شد. من خود را از جرگه آنان خارج نمایم و علت فراوانی تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این اندیشه در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات نو است؛ کارمندان پیشین باید از کار خارج شوند و جای خود را به چهره‌های جدید بسپارند.

برای شغل مستوفی شرایط مساعد نبود و دیگر اعتبار خود را از دست

از زندان را صادر کرد و از وی در دیداری خصوصی در کاخ نیاوران تهران خواست که مقام نخست‌وزیری ایران را قبول کند. بختیار با شاه توافق کرد که برای کابینه‌اش از مجلس سنا رای بگیرد، شاه از کشور خارج شود، ساواک منحل شود، زندانیان سیاسی آزاد شوند و شرایط آزادی مطبوعات فراهم شود. سرانجام بختیار برای «آرام کردن اوضاع» و جلوگیری از اوج گرفتن انقلاب ایران مقام نخست‌وزیری را قبول کرد و خود را «مرغ طوفان» نامید. بختیار علی‌رغم مخالفت جبهه ملی ایران این پست را قبول کرد و به همین علت از جبهه ملی کناره‌گیری کرد. ۳۷ روز بعد از آغاز نخست‌وزیری‌اش در روز ۲۲ بهمن ارتش اعلام بی‌طرفی کرد و انقلابی‌ها تمام مراکز و اداره‌های دولتی را به دست گرفتند و سرانجام شاپور بختیار، پس از مدتی مخفیانه زیستن، در میانه فروردین سال ۱۳۵۸ به فرانسه سفر کرد.

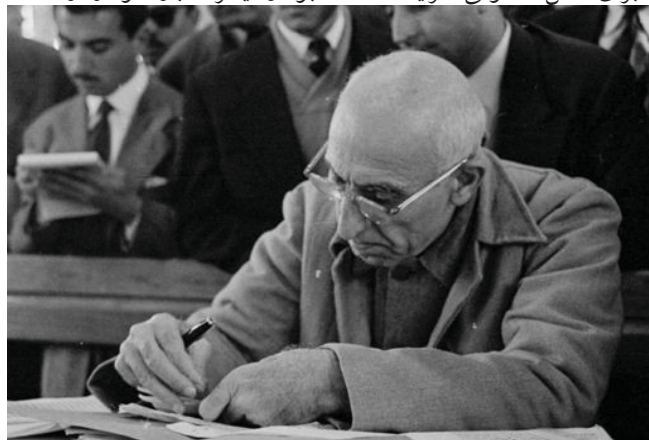
بلافاصله پس از ورود به فرانسه، وی نهضت مقاومت ملی ایران را بنیان گذاشت و به مخالفت صریح با جمهوری اسلامی و خمینی پرداخت. در تابستان ۱۳۵۹ تیمی به رهبری انیس نقاش اقدام به ترور وی کردند که با هوشیاری محافظان بختیار ناموفق بود. ماجرای عناد جمهوری اسلامی با دکتر بختیار به اینجا ختم نشد و در نهایت در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ برابر ۶ اوت ۱۹۹۱، شاپور بختیار و منشی وی سروش کتیبه در خانه مسکونی بختیار در حومه پاریس به قتل رسیدند. ترور توسط گروهی سه‌نفره به نام‌های فریدون بویراحمدی، محمدآزادی و علی و کیلی راد و بادستور مسئولین وقت جمهوری اسلامی انجام شد.

دکتر بختیار نخستین کسی بود که به صدای پای استبداد دینی که در راه بود هشدار داد. او جان و همه اعتبار سیاسی خود را قربانی بقای ایران کرد تا آزادی اندیشه و بیان و آبادانی از این سرزمین رخت نبندد، اما افسوس که مردم هیجان زده زمستان ۵۷ دستاوردهای دولت کوتاه او را نادیده گرفتند و به دست خود، خود را در دام استبداد سیاه دینی کردند که در سی و پنج سال بعد از آن روزها همچنان همین مردم را قربانی رژیم دیکتاتوری خود کرده‌است.

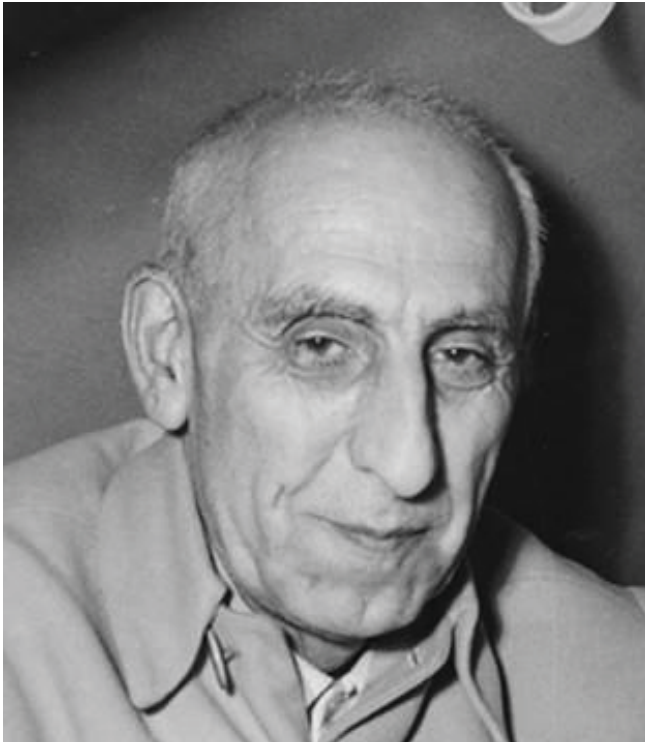
## محمد مصدق

نوشتن از دکتر مصدق در مقام مرد دوم در تاریخ ایران کار ساده‌ای نیست. چرا که بسیاری او را قهرمان ملی همه ادوار تاریخ ایران می‌دانند و بر هیچ کس پوشیده نیست که تلاش‌های او برای احیای حقوق و منافع ملی ایران تا چه اندازه با ارزش بوده است. بی شک تلاش او برای احیای حقوق مردم ایران برگ زرینی از وطن دوستی این مرد در تاریخ سرزمین ماست، اگرچه طرفداران نظام پادشاهی همواره این عملکرد او را نکوهش کرده‌اند و آنرا از سر زیاد خواهی او در کسب قدرت قلمداد نموده‌اند. اما آنچه در پس همه این تعریف‌ها و انتقادات مشخص است اینکه او در مقام مرد دوم ایران در دوره‌ای حساس تأثیری فراموش‌نشده در تاریخ آن مرز و بوم از خود به جا گذاشت.

دکتر محمد مصدق در بهار سال ۱۲۶۱ شمسی در یک خانواده اشرافی و بانفوذ دیوانی در دوره قاجاریه، در محله سنگلج در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا هدایت‌الله آشتیانی وزیر دفتر ناصرالدین شاه از خاندان مستوفیان آشتیانی (میرزا محسن آشتیانی، جداعلای خاندان آشتیانی) از ایل بختیاری بود



می‌داد. مصدق بر آن شد که در راه سیاست قدم بگذارد. مصدق شغل مستوفی خراسان را نزد آقا میرزا رضا گرگانی به امانت گذاشت. آقا میرزا مستوفی کردستان و ساوه بود. عبدالله مستوفی می‌نویسد «مصدق به مناسبت خصوصیتی که با برادرم آقا میرزا داشت به تقاضای خود مصدق، کار خراسان را هم ضمیمه سایر کارهای آقا میرزا گشت و فرمان و احکام آن صادر گردید». سال ۱۲۸۰ خورشیدی، مصدق که در آن زمان ۱۹ سال داشت زهرا دختر



میر سید زین العابدین ظهیر الاسلام سومین امام جمعه تهران را به همسری اختیار کرد. زهراملقب به شمس السلطنه بود. مادر زن مصدق دختر ناصرالدین شاه بود که لقب ضیاالسلطنه را داشت و پس از مرگ وی این لقب به دخترش زهرا که همسر مصدق بود داده شد. ازدواج این دو ۶۴ سال تا پایان زندگانی ایشان ادامه یافت. این زوج دو پسر به نام‌های احمد و غلامحسین و سه دختر به نام‌های منصوره و ضیاالشرف و خدیجه به دنیا آوردند.

مصدق در سال ۱۲۸۷ خورشیدی برای ادامه تحصیلات خود به فرانسه رفت و پس از پایان یافتن تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس به سویس رفت و به دریافت درجه دکتری در رشته حقوق در دانشگاه نوشاتل نائل آمد. موضوع پایان نامه دکترای وی ارث در احکام اسلامی بود. او اولین ایرانی است که در رشته حقوق دارای مدرک دکترای باشد.

مصدق در سال ۱۲۹۳ خورشیدی به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه علوم سیاسی تهران پرداخت. در همین زمان هم به تألیف و نشر آثاری همچون کاپیتولاسیون و ایران، دستور در محاکم حقوقی، شرکت‌های سهامی در اروپا پرداخت.

یک سال بعد برای مدتی به عضویت حزب اعتدال و سپس حزب دموکرات درآمد. و در آبان ماه همین سال به عضویت کمیسیون تطبیق حوالات (جانشین دیوان محاسبات) از طرف مجلس سوم به مدت ۲ سال انتخاب شد. بازگشت دکتر مصدق به ایران با آغاز جنگ جهانی اول مصادف بود. او با سوابقی که در امور مالیه و مستوفی‌گری خراسان داشت به خدمت در وزارت مالیه دعوت شد. نزدیک چهارده ماه در کابینه‌های مختلف این سمت را ننگه داشت.

در حکومت صمصام السلطنه به علت اختلاف با وزیر وقت مالیه (مشار الملک) از معاونت وزارت مالیه استعفا داد و هنگام تشکیل کابینه دوم وثوق‌الدوله به اروپا رفت.

در این دوران قرارداد ۱۹۱۹ به امضای وثوق‌الدوله رسید و مخالفت گسترده آزادی‌خواهان ایرانی با آن شروع شد. دکتر مصدق نیز در اروپا به انتشار نامه‌ها و مقاله‌هایی در مخالفت با این قرارداد اقدام کرد. اندکی بعد مشیرالدوله که به جای وثوق‌الدوله به نخست‌وزیری انتخاب شد، او را برای تصدی وزارت عدلیه (دادگستری) به ایران دعوت کرد.

در بازگشت به ایران از راه بندر بوشهر، پس از ورود به شیراز بر حسب درخواست محترمین فارس عریضه‌ای به تهران برد و در تهران به والیگری (استانداری) فارس منصوب شد و تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این مقام ماند. پس از کودتای سوم اسفند با نگارش مقالات و سخنرانی در میان رجال به مخالفت با این کودتا پرداخت.

دکتر مصدق دولت کودتا را به رسمیت نشناخت و از مقام خود مستعفی گشت و برای مصون ماندن از تعرض کودتاچیان به ایل بختیاری پناه برد و تا پایان سقوط کابینه سید ضیا مهمان خوانین بختیاری باقی ماند.

با سقوط کابینه سید ضیا، قوام السلطنه به نخست‌وزیری رسید و مأمور تشکیل کابینه شد و دکتر مصدق را به وزارت مالیه (دارائی) انتخاب کرد. با سقوط دولت قوام السلطنه و روی کار آمدن دوباره مشیرالدوله از مصدق خواسته شد که والی آذربایجان شود. بخاطر سرپیچی فرمانده قشون آذربایجان از دستورهاش بدستور رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ وقت، از این سمت مستعفی گشت و به تهران مراجعت کرد.

در خرداد ماه ۱۳۰۲ دکتر مصدق در کابینه مشیرالدوله به سمت وزیر خارجه انتخاب شد و با خواسته انگلیسی‌ها برای دو میلیون لیره که مدعی بودند برای ایجاد پلیس جنوب خرج کرده‌اند بشدت مخالفت نمود.

پس از استعفای مشیرالدوله، سردار سپه به نخست‌وزیری رسید و دکتر مصدق از همکاری با او خودداری کرد.

در سال ۱۳۰۲ مصدق کتاب حقوق پارلمانی در ایران و اروپا را تألیف کرد. دکتر مصدق در دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی به وکالت مردم تهران انتخاب شد. با مطرح شدن طرح انقراض سلسله قاجاریه در مجلس، او از اندک نمایندگان بود که با این طرح مخالفت کرد. خلاصه استدلال او این بود که سردار سپه پس از این یا به موقعیتی که قانون اساسی برای پادشاه در نظر گرفته اکتفا می‌کند و کشور از خدمات او محروم می‌شود، یا تبدیل به یک حاکم مستبد خواهد شد و مشروطیت زیر سوال خواهد رفت. با انقراض پادشاهی خاندان قاجار رضا خان سردار سپه نخست‌وزیر وقت به شاهی رسید.

با پایان مجلس ششم و آغاز پادشاهی رضاشاه دکتر مصدق به علت ادامه مخالفت با دستگاه حاکمه رضاشاه خانه نشین شد و تا سال ۱۳۱۹ در خانه شخصی‌اش زیر نظر بود و حتی از تدریس در دانشگاه منع شد. در اواخر سلطنت رضاشاه پهلوی به زندان افتاد ولی پس از چند ماه با کمک ارنست پرون (دوست ولیعهد) آزاد شد و زیر نظر در ملک خود در احمدآباد مجبور به سکوت شد. در سال ۱۳۲۰ پس از اشغال ایران به وسیله نیروهای شوروی و بریتانیا، رضا شاه از پادشاهی برکنار و به آفریقای جنوبی تبعید شد و دکتر مصدق از احمدآباد به تهران برگشت.

دکتر مصدق پس از شهریور ۲۰ و سقوط رضاشاه در انتخابات دوره ۱۴ مجلس بار دیگر در مقام وکیل اول تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در این مجلس برای مقابله با فشار شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال ایران،





او طرحی قانونی را به تصویب رساند که دولت از مذاکره در مورد امتیاز نفت تا زمانی که نیروهای خارجی در ایران هستند منع می‌شد. در انتخابات دوره ۱۵ مجلس با مداخلات قوام‌السلطنه (نخست‌وزیر) و شاه و ارتش، دکتر مصدق نتوانست قدم به مجلس بگذارد.

در این دوره هدف عوامل وابسته به بریتانیا این بود که قرارداد سال ۱۹۳۳ دوره رضاشاه را به دست دولت ساعد مراغه‌ای و با تصویب مجلس تنفیذ کنند. بر اثر فشار افکار عمومی و همچنین مساعی اقلیت چهارنفره مجلس، خصوصاً سخنرانی چندین روزه حسین مکی در مخالفت با این لایحه، مقصود انگلیسی‌ها تأمین نشد و عمر مجلس پانزدهم به سر رسید. در ۱۳۲۸ دکتر مصدق و یارانش احمد ملکی (مدیر روزنامه ستاره)، دکتر محمدحسن کابوایی، دکتر کریم سنجایی، مهندس احمد زیرک زاده، عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام)، عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، دکتر سید علی شایگان، شمس الدین امیرعلائی، سید محمود نریمان، ارسلان خلعتبری، ابوالحسن حائری زاده، حسین مکی، مظفر بقائی، عبدالقدیر آزاد، جلالی نایینی (مدیر روزنامه کشور) و دکتر حسین فاطمی، (هنگام کودتای ۲۸ مرداد از این گروه فقط ۳ یا ۴ نفر با مصدق بودند. بقیه یا کنار رفتند و یا آشکارا علیه جنبش ملی ایران قیام کردند و به کودتا پیوستند) اقدام به پایه‌گذاری جبهه ملی ایران کردند. گسترش فعالیت‌های سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ سبب گسترش مبارزات مردم و به ویژه توجه آنان به وضع قرارداد نفت شده بود. دکتر مصدق در مجلس و بیرون از آن این جنبش را که به «نهضت ملی شدن نفت» معروف شد، هدایت می‌کرد.

در انتخابات مجلس شانزدهم ۱۳۲۸ از همان آغاز سبهد حاجیعلی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش تلاش کرد تا نیروهای نزدیک به خود را به مجلس بفرستد. مصدق و یارانش در جبهه ملی برای رویارویی با تقرب، به دربار متحصن شده و از شاه درخواست کردند تا جلوی دخالت ارتش در سیاست را بگیرد. این انتخابات با پیروزی رزم‌آرا (که بعداً با رای همین مجلس به نخست‌وزیری رسید) به پایان رسید. ولی با پشتیبانی سرلشکر فضل‌الله زاهدی (رقیب دیرینه رزم‌آرا) در مقام رئیس شهربانی و حمایت ضمنی شاه که آن زمان رزم‌آرا را دشمن درجه یک خود می‌دید، صندوقهای ساختگی آراء تهران باطل شده و در نوبت دوم انتخابات تهران، اقلیت جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق با کسب هشت کرسی از دوازده کرسی تهران به مجلس راه یافتند.

در سال ۱۳۲۹ اقلیت مجلس به شدیدترین شکل به رویارویی با نخست‌وزیر رزم‌آرا که قصد مصالحه با انگلیس در جریان نفت را داشت، پرداخت. و نتیجه آن در نهایت تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران بود.

با امضای قانون ملی شدن نفت از سوی شاه و رسمیت یافتن آن، حسین علاء که بعد از رزم‌آرا نخست‌وزیر شده بود، استعفا کرد. در این زمان شاه یک سیاستمدار قدیمی و آنگلو فیل به نام سید ضیاءالدین طباطبائی را نامزد نخست‌وزیری نمود. اما در مجلس جمال‌امامی نماینده طرفدار دربار در حین مذاکرات به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری می‌نماید که برخلاف دفعات پیش این بار پذیرفت. به این شرط که در همان جلسه قانون خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس به تصویب برسد. سرانجام دولت دکتر مصدق در مورخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ نتوانست از میان ۱۰۲ نفر عده حاضر با کسب ۹۹ رای موافق رای اعتماد مجلس را کسب نماید.

دکتر مصدق بلافاصله پس از نخست‌وزیری اجرای خلع ید از انگلیسی‌ها را در دستور کار قرار داد و حسین مکی و مهدی بازرگان را به این منظور

به آبادان فرستاد. بیرون راندن شرکت انگلیسی باعث اعتراض دولت بریتانیا شد. با شکایت دولت انگلیس از دولت ایران در شورای امنیت سازمان ملل، دکتر مصدق عازم نیویورک شد و به دفاع از حقوق ایران پرداخت. نتیجه به نفع ایران شد و شورای امنیت ادله ایران که این منازعه بین دولت ایران و یک شرکت تجاری است و نه منازعه‌ای میان دو دولت که در صلاحیت شورای امنیت باشد، را پذیرفت. در سال بعد مصدق به دادگاه لاهه رفت تا در آنجا به شکایت شرکت انگلیسی پاسخ دهد. در آنجا نیز دادگاه بین‌المللی که در راس آن یک قاضی انگلیسی به نام سر آرنولد مک نایر بود شکایت بریتانیا را وارد ندانست و مصدق در احقاق حق ملت ایران به پیروزی دست یافت. وکالت ایران در این پرونده را دکتر هانری رولن رییس سابق مجلس سنای بلژیک بر عهده گرفت و برای این کار از دولت ایران دستمزدی دریافت نکرد. دکتر حسین علی‌آباد از دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز وی را در این کار همراهی می‌کرد. نطق‌های دفاعیه ایران در این دادگاه توسط دکتر مصدق ایراد شد.

انتخابات دوره هفدهم مجلس با درگیری همراه بوده و به تشنج کشیده شد. کار بجایی رسید که پس از انتخاب ۸۰ نماینده، دکتر مصدق به دلیل دخالت ارتش و دربار با وجود دستور عدم دخالت ارتش مجبور شد دستور توقف انتخابات حوزه‌های باقی مانده را صادر کرد.

بدین ترتیب، در مجلس هفدهم، نماینده‌ای از بسیاری از شهرهای بزرگ مانند شیراز و اصفهان و مشهد و کل خوزستان و بخشهایی از مازندران و کردستان و همدان و لرستان حضور نداشت و کرسی ۵۵ نماینده خالی مانده بود. مصدق بعد از بازگشت از لاهه به تهران، در ۱۹ تیر از مجلس شورای ملی تقاضای رای اعتماد کرد و با ۵۲ رای موافق، ۳ مخالف و ۱۰ رای ممتنع مأمور تشکیل کابینه شد.

با آغاز به کار دور جدید مجلس در تیرماه ۱۳۳۱ مصدق از شاه درخواست کرد تا وزیر جنگ را او برگزیند و پیشنهاد کرد که خود او همزمان وزارت جنگ را نیز بر عهده بگیرد. شاه در جواب دکتر مصدق که در خواست وزارت جنگ را کرده بود می‌گوید: پس بفرمایید که من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم!

اما مذاکرات مصدق و شاه در این مورد به جایی نرسید و دکتر مصدق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ از مقام خود استعفا کرد. این استعفا به وقایع سی تیر منجر شد و در پی تظاهرات در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که به کشته شدن چند نفر انجامید، قوام به دلیل عدم پذیرش انحلال مجلس از سوی شاه استعفا کرد و دکتر مصدق با رای تمایل مجلس (۶۱ رای از ۶۴ نماینده) بار دیگر به نخست‌وزیری ایران رسید.

این دوره از نخست‌وزیری دکتر مصدق به رویارویی او با شاه انجامید تا آنجا که در پی حوادث ماه‌های بعد، سرانجام در ۲۳ مردادماه ۱۳۳۲ بنا بر نقشه سیا موسوم به تی پی آژاکس برای براندازی دولت مصدق، شاه طی دو حکم جداگانه، فرمان عزل مصدق و نخست‌وزیری تیمسار زاهدی را امضا می‌کند. رئیس گارد شاهنشاهی، سرهنگ نصیری موظف می‌شود تا با محاصره خانه نخست‌وزیر فرمان را به وی ابلاغ و او را دستگیر کند. همچنین نیروهایی از گارد اقدام به بازداشت چند تن از وزرای دکتر مصدق می‌کنند. در همین زمان گروه‌هایی از نظامیان اقدام به اشغال مرکز تلفن بازار و تلاش به قطع آن می‌نمایند. مصدق از طریق شبکه افسران حزب توده و کیانوری از این توطئه باخبر می‌شود. سرهنگ نصیری نیز که در نیمه شب برای ابلاغ فرمان



ادامه از صفحه قبل

شاهنشاهی و ارتشیان تحت حمایت خود به منزل دکتر مصدق و پرداخت دلار به افراد فعال در کودتا باعث پیشروی این کودتا گردیدند.

محمد مصدق را پس از کودتای ۲۸ مرداد در دادگاه نظامی محاکمه و با توجه به تبرئه او از اتهامات اصلی چون «تلاش برای برهم زدن اساس سلطنت» و «کودتا علیه قانون اساسی» به سه سال حبس مجرد (انفرادی) محکوم شد. دکتر مصدق پس از گذراندن سه سال زندان، به ملک خود در احمدآباد رفته و تا پایان زندگی زیر نظارت شدید دولت بود.

سرانجام در چهاردهم اسفند ۱۳۳۵ دکتر مصدق دیده از جهان فروبست. او وصیت کرده بود او را کنار کشته‌شدگان ۳۰ تیر در این بابویه دفن کنند، ولی با مخالفت شاه چنین نشد و او در یکی از اتاق‌های خانه‌اش در احمدآباد به خاک سپرده شد.

محمد مصدق در روزهای آخر عمر خود درباره حوادث سال ۳۲ می‌گوید: کمونیسم را بهانه کرده‌اند که نفت ما را ۱۰۰ سال دیگر هم غارت کنند. دادگاه نظامی مرا به سه سال حبس مجرد محکوم کرد که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم. روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت به جای این که آزاد شوم به احمدآباد تبعید شدم و عده‌ای سرباز و گروهبان مأمور حفاظت من شدند. اکنون که سال ۱۳۳۹ خورشیدی هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی‌دهند بدون اسکورت به خارج [قلعه] بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت می‌سازم تا عمرم به سر آید و از این زندگی خلاصی یابم.

دکتر مصدق اینک بی‌هیچ تردیدی یکی از قهرمانان ملی ایران است که تمام آنچه در توان داشت را برای سربلندی ایران و حفظ منافع ملی ملتی که در بند استعمار بود هزینه کرد.

پایان ساکت او در خاموش خانه احمدآباد هرگز از شکوه آنچه برای ایران کرد نکاست و همواره موجب افتخار ملت ایران بوده است.

شاه و دستگیری دکتر مصدق به درب منزل مصدق آمده بود توسط نیروهای نگهبان نخست‌وزیری به سرپرستی سرهنگ ممتاز و سروان فشارکی دستگیر و نیروهایش خلع سلاح و بازداشت می‌شوند.

در فردای این روز مصدق در بیانیه‌ای از کشف و خنثی سازی یک کودتا علیه دولت خبر می‌دهد. ولی هیچ اشاره‌ای به ماجرای فرمان شاه نمی‌کند. در این روز خبر خروج شاه از ایران و ورودش به بغداد منتشر می‌شود. حسین فاطمی به سفارتخانه‌های ایران از جمله سفیر ایران در بغداد دستور می‌دهد که با شاه مقابله کنند. از این روز نیروهای حزب توده با حضور در سطح شهر تشنجهایی ایجاد می‌کنند. در روز ۲۶ مرداد هر دو گروه مهم یعنی حزب توده و جبهه ملی میتینگ‌هایی پر شور بر ضد شاه برگزار کردند. در میتینگ جبهه ملی در بهارستان، به رغم عدم حضور مصدق، یاران او همچون فاطمی و صالح به بی سابقه ترین شکل ممکن به شاه تاختند. همچنین فاطمی در سرمقاله باختر امروز، شاه را به خیانت متهم کرد. در این روز برای جلوگیری از اغتشاش اعضای حزب توده، مامورین دولتی و طرفداران جبهه ملی، مجسمه‌های شاه و رضاشاه را از میدان‌های شهر پایین کشیدند.

با توجه به اغتشاشات پیش آمده در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد به رهبری توده‌ای‌ها مصدق به تیمسار مدیر ریاست شهربانی دستور می‌دهد که با هر گونه تظاهراتی له یا علیه دولت یا شاه را مقابله نماید. در این روز هندرسون سفیر آمریکا به تهران بازگشت و به مصدق اولتیماتوم داد که اگر با حزب توده ائتلاف کند، آمریکا دولت وی را به رسمیت نمی‌شناسد.

در روز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حرکت دیگری بر ضد دولت انجام شد که این بار باعث سرنگونی دولت مصدق گشت. بنابر کتاب «ضد کودتا» نوشته مامور سیا کیم روزولت، او در این روز با خریدن فتوای برخی از روحانیون و همچنین دادن پول به ارتشیان، ولگردان و اوپاش تهران آنها را به خیابان‌ها کشانید. در این عملیات مائین‌های مستشاران امریکایی با انتقال نفرات گارد

# تیمورتاش



اگر بگوییم رضا شاه دوستی بهتر از تیمورتاش نداشته است پر بیراهه نگفته‌ایم و اگر بگوییم تیمورتاش دشمنی بدتر از رضا شاه باز هم پا در راه اغراق نهاده‌ایم. تیمورتاش سمبل تمام نمای یک مرد دوم در تاریخ معاصر ایران قلمداد می‌شود. مردی مقتدر که یک سلسله پادشاهی را به ثبات می‌رساند و پادشش را با اتهام خیانت و اعدام باز می‌ستاند.

عبدالحسین پسر کریم داد نردینی بجنوردی، از زمین داران بزرگ خراسان بود و در بجنورد زاده شد. پدرش او را در ۱۳ سالگی برای آموزش به عشق آباد فرستاد. پس از آموختن زبان روسی وی راهی سن پترزبورگ شد و در آموزشگاه جنگی نیکلائف به پی گیری آموخته‌هایش پرداخت. وی در این زمان با نام خان‌نردینسکی شناخته می‌شد. به زودی فرانسوی را نیز آموخت و در جایگاه ترجمان در ۲۴ سالگی در وزارت امور خارجه به کار پرداخت. در جریان انقلاب مشروطه به مشروطه خواهان پیوست. او که جز تسلط بر روسی و فرانسوی، با زبان‌های انگلیسی و ترکی نیز آشنایی داشت، شیفته ادبیات فارسی نیز بود.

وی دو بار ازدواج نمود. نخست با سرور السلطنه دختر خازن الملک ازدواج کرد و صاحب یک دختر به نام ایران و سه پسر به نام‌های منوچهر، مهرپور و هوشنگ گردید و بار دیگر در سال ۱۳۰۰ همسر دومی هم به نام تاتینا (اهل ارمنستان) اختیار کرد و از وی نیز صاحب ۲ دختر شد که پس از فوت پدر راهی آمریکا شدند.

وی از طرف مردم خراسان در دومین دوره مجلس شورای ملی نماینده بود. با بسته شدن مجلس او به فرماندهی نیروهای نظامی خراسان برگزیده شد. وی در دوره‌های آینده مجلس نیز تا مجلس ششم نماینده بود. در زمان میان دو مجلس سوم و چهارم او حاکم گیلان شد و به نبرد با نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی پرداخت و گروهی را از جمله دکتر حشمت را به دار آویخت و سرانجام برکنار شد.

در روند کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین طباطبایی بازداشت و به قم تبعید شد و تا بر سر کار آمدن احمد قوام هم در تبعید ماند. در دوره چهارم مجلس در کنار سید حسن مدرس و سید محمد تدین حزب اصلاح طلبان را پدید آوردند. او در زمان عقد قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفان سرسخت آن پیمان بود. وی در دولت مشیرالدوله وزیر عدلیه شد. در ۱۳۰۱ والی کرمان و بلوچستان شد. در کابینه سردار سپه (رضاشاه پهلوی آینده) به وزارت تجارت و فوائد عامه رسید. او از کسانی بود که در برانداختن قاجارها و برآوردن پهلوی‌ها کوشش بسیار کرد. او به رضاشاه بسیار نزدیک شد و پس از پادشاهی نخستین شاه پهلوی در ۲۵ آذر ۱۳۰۴ وزیر دربار شد.

در ۱۳۰۵ به حل اختلاف‌های میان شوروی و ایران پرداخت. او از این پس نقش مهمی را در سیاست خارجی ایران بازی کرد. وی از همراهان محمدرضا شاه پهلوی - که آن زمان ولیعهد بود- در سفر به سوئیس برای آموزش بود.

در باره علت برکناری و سرنوشت بعدی تیمورتاش دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است ظاهراً مجموعه عواملی سبب قتل تیمورتاش شده است. از جمله این عوامل دخالت بیش از حد او در امور سیاسی کشور و فزونی قدرتش بود که وی از حد مستخدم شاه خارج کرده و مایه بدبینی و سوءظن

شاه شده بود. تیمورتاش خود دسیسه افرازی چون محمدحسین آیرم رئیس شهربانی وقت، تقی زاده و نواب را زمینه ساز سقوطش ذکر کرده است. نگرانی رضاشاه از آینده فرزندش که ولیعهد و جانشین او محسوب می‌شد از دیگر دلایل دور کردن تیمورتاش از صحنه قدرت به شمار می‌رود زیرا رضاشاه می‌پنداشت تیمورتاش قدرتمند مجال حضور به ولیعهد سیزده ساله را نخواهد داد و خود جانشین پهلوی می‌شود.

در مرداد ماه سال ۱۳۰۵ تیمورتاش به عنوان نماینده فوق العاده ایران برای انعقاد قرارداد تجاری و رفع اختلافات موجود با دولت شوروی راهی مسکو شد ولی از این سفر سیاسی موفقیتی کسب نشد. در سال ۱۳۰۸ در پی بروز اختلافات بین شرکت نفت انگلیس و ایران، سرجان کدمن، مدیرکل شرکت، پیشنهاد تمدید قرارداد داری را مطرح کرد. رضاشاه که از ابتدای سلطنت خود در صدد افزایش سهم ایران از نفت بود تیمورتاش را به انگلستان فرستاد. در این سفر که در سال ۱۳۱۰ انجام شد تیمورتاش به گفتگو با سرجان سایمون وزیر امور خارجه انگلیس و سایر مقامات دولتی پرداخت که از این مذاکرات نیز نتیجه مثبتی عاید نگردید. وی در راه بازگشت از سفر از طریق روسیه، در مسکو با چند تن از مقامات رسمی مسکو از جمله وُرشلیف، وزیر جنگ شوروی دیدار و مذاکره محرمانه نمود.

انگلیسی‌ها که می‌دانستند رجال ایران و حتی رضاشاه زیر نفوذ تیمورتاش قرار دارند سعی در نابودی وی کردند. مطبوعات انگلیس و سایر کشورهای زیر سلطه انگلستان مطالبی را در مورد پیشرفت ایران و جانشینی تیمورتاش مطرح کردند و شایع شد که کیف محتوی اسناد مهم مفقود شده است. سرانجام در آذرماه سال ۱۳۱۱ به دستور رضاشاه قرارداد داری لغو و تیمورتاش متهم به جاسوسی گردید.

وی در ۱۳۱۱ به ناگهان بازداشت و از وزارت دربار کنار گذاشته شد. او را به جرم رشوه‌خواری در دو دادگاه جداگانه به سه و پنج سال زندان و پرداخت جریمه محکوم کردند. او در مهرماه سال ۱۳۱۲ در زندان قصر به دست پزشک احمدی کشته شد و جنازه وی بدون تشریفات درامزاده عبدالله شهرری به خاک سپرده شد و خانواده‌اش تا زمان کناره‌گیری رضاشاه در کاشمر خراسان تبعید بودند.

تیمورتاش را می‌توان نمونه بارزی از مردان ذی نفوذ در و سهم در قدرت در تاریخ معاصر ایران دانست و سرنوشت او را در خصوص بسیاری دیگر از هم‌ترازان او در تاریخ این سرزمین مشاهده کرد. اگرچه او فقط یکی از نمونه‌هایی است که شایسته لقب مرد دوم قلمداد می‌شود.



# سید ضیاطباطبایی



او در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران، نقشی حساس‌تر را در این سرزمین به عهده می‌گیرد که به تغییر حکومت در ایران و انقراض سلسله قاجار می‌انجامد. شاید همین حساسیت مضاعف و تأثیر تاریخ‌ساز است که او را در مظان برخی اتهامات قرار می‌دهد و شاید حضور او در مقام مرد دومی تاریخ‌ساز و البته تا حدودی رازآلود است که او را به چهره‌ای خاکستری در تاریخ معاصر این کشور مبدل می‌کند. به هر روی انکار تأثیر سید ضیا در تغییر تاریخ معاصر ایران همان اندازه ناممکن است که انکار روشنائی روز در پناه خورشید. اگرچه هنوز این سوال در ذهن تاریخ باقی است که او مرد اول کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی بود یا مرد دوم آن؟

شاید پاسخ بسیاری از سوالات در باره سید ضیا را به توان در کتابی با عنوان «مرد اول یا دوم کودتا» به قلم دکتر صدرالدین الهی پیدا کرد. این کتاب منحصر به فرد مجموعه‌ای از مصاحبه‌های دکتر الهی با سید ضیا در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی است که همزمان با سانسورهای در مجله تهران مصور چاپ شد. اما نزدیک به نیم قرن بعد بار دیگر در سال ۲۰۱۱ میلادی مجموعه کامل و بدون سانسور آن به همت شرکت کتاب در لس‌آنجلس روانه بازار نشر شد. سید ضیاءالدین طباطبائی در سال ۱۳۴۶ در خانه خود که الان زندان اوین است به دکتر الهی گفت «می‌گویند من انگلوفیل هستم، درست است تکذیب هم ندارد اما من انگلوالاغ نیستم، از کسی اطاعت ندارم، انگلیسی‌ها را از همسایه شمالی برای ایران بهتر می‌دانم. اما فیل هستم».

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را چنان که از اسناد بر می‌آید تنها دو تن به سرانجام رساندند. یکی تدارکش را دید و مقدماتش را فراهم آورد که سید ضیاءالدین طباطبائی بود و دیگری رضاخان میرپنج یا شصت تیر بود که بدون حضور او این ماجرا شکل نمی‌گرفت.

او افسر قزاقخانه و گمنام بود. با همین کودتا در تهران صاحب‌نام گشت و سردار سپه شد و در اعلامیه‌ای خود را تنها عامل کودتا خواند. اما سید ضیاءالدین که بیست و پنج سالی بعد از رضاشاه زنده بود، مجال یافت تا بگوید که هیچ کس را جز خودش در کار کودتا دخیل نمی‌داند. در روایت وی از کودتا، رضا خان یک شخص «ترسو و به شدت پولدوست» بود.

رابطه سید ضیاءالدین طباطبائی و رضاخان کوتاه مدت و کم‌رنگ بود. هیچ‌گاه دوستانه نشد و سرانجام هم سردار سپه، سید را به تبعید فرستاد. اما رابطه سید با جانشین رضاخان - محمدرضا شاه پهلوی - دوستانه بود و حتی زمانی عنوان مشاور وی را داشت، و در دوران وی سه بار به نخست‌وزیری نزدیک شد اما هر بار، پهلوی دوم از قبول وی به این سمت سرباز زد.

ورود سید ضیاءالدین طباطبائی به عرصه اجتماع، از سال‌های بعد از مشروطیت و در شیراز اتفاق افتاد. آنجا با وجود لباس روحانی در مدرسه آلیانس، فرانسه می‌خواند و در عین حال یک دستگاه نمایش فیلم‌های صامت خریداری کرده و در سالنی که اجاره کرده بود، هفته‌ای دو شب فیلم نمایش می‌داد. با مخالفت پدر سنتی‌اش، سینما را کنار گذاشت و به روزنامه‌نگاری رو آورده و روزنامه اسلام را منتشر کرد که انقلابی بود و تند. روزنامه‌اش صدای اسلام را در آورد و توقیف شد، و با اولین سوء قصد به جانش با لباس مبدل به تهران، مرکز سیاست، گریخت. البته طبع پر شورش همین را می‌خواست.

وقتی مجلس به توپ بسته شد افتخارش این بود که به خانه مستبدین بمب می‌انداخت، از همین رو حکم قتلش صادر شد. خواست به سفارت انگلیس پناه برد پذیرفته نشد. قصد سفارت عثمانی کرد آنجا هم متحصنین تهدیدش کردند. ناگزیر به سفارت اتریش رفت و شش ماه در آنجا ماند، تا در معیت پلیس سفارت به محکمه رفت و همه چیز را انکار کرد.

با فرار محمد علی شاه از کشور روزنامه شرق را منتشر کرد. بالای آن نوشت «این روزنامه طرفدار استقلال ایران و آیین حقیقت نمای ایرانیان است». همان جا برای اولین بار از سوسیالیسم و کمونیسم نوشت. روزنامه نگاری بی‌پروا و انقلابی بود. چنان کرد که با سومین شماره، دولت تصمیم به توقیف شرق گرفت. سید ضیا زود دست به کار انتشار روزنامه برق شد.

در کتاب فرزند انقلاب ایران، سندی هست که نشان می‌دهد حسینعلی خان نواب و سلیمان میرزا اسکندری، دو وزیر کابینه؛ شبانه به مطبوعه پارسیان رفتند تا سید ضیا را اراضی کنند که همان شرق را منتشر کند و کمی هم از تند علی به دولت احتیاط کند. از همین رو دولت تصمیم می‌گیرد او را تشویق به سفر به خارج کند و پولش را هم بدهد. در مهر و آبان سال ۱۲۸۸ صد گونه شکایت از روزنامه شرق در دفتر وزارت داخله زمان ثبت است.

دو سال و چند ماه در فرانسه ماند و چنان نفوذی به هم زده بود که علاءالسلطنه سیاستمدار سالخورده، که برای تهنیت تاجگذاری ژرژ پنجم به لندن می‌رفت، به اصرار او را نیز به عنوان نماینده جراید پایتخت همراه کرد.

او به تهران برگشت و برق را منتشر کرد. اسناد نشان می‌دهد در این دوره هم نوشته‌هایش انقلابی است. در فهرست نشریات ایرانی، در شروع جنگ جهانی اول، تنها یک روزانه هست و آن هم رعد به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی است که هنوز سی سالش نشده بود.

مصاحبه‌های سید ضیا در این دوران در مطبوعات زمان درخشان بود. چنین عملی مرسوم نبود، چنان که در شروع جنگ با سفیر روسیه مصاحبه جذابی برپا داشت و در آن به عنوان مدعی حقوق ملت ایران ظاهر شد. همان زمان با اشغال تبریز توسط قشون روس سر مقاله‌ای نوشت «ای ایران به کجای روی، فرزندان را تنها و شرمگین گذاشته‌ای».

اما با گذر ایام و جنگ، بین سید ضیا و ملیون احساساتی مانند مدرس و نظام السلطنه اختلاف نظر پیدا شد. ملیون جدا شدند و سرانجام با حمایت احمد شاه، راه مهاجرت و اتحاد با آلمان را برگزیدند. اما روزنامه رعد و روزنامه عصر جدید، به مدیریت رکن الدین پارسا و سردبیری متین السلطنه ثقفی، هوادار اتحاد با متفقین، روس و انگلیس، بودند.

می دانستم. می دانستم نصرت الدوله چه ماشینی خریده، هنوز در بین کاغذهایم نامه فروغی را دارم که خبر داد... مصمم بودم کاری نکنم. آدمی که مصمم است باید فکر همه کار را بکند».

نصرت الدوله با اندیشه کودتا در سر و با اتومبیلی که با پول پدرش فرمانفرما خریده بود آرام آرام راه برفزده از شمال ایران به رشت و قزوین و تهران را می پیمود، که سید ضیا در دومین دور گفتگوش با ژنرال آبرون سایید، افسر انگلیسی که از جانب لندن مامور جمع آوری نیروهای آن کشور از جنوب روسیه بود، تهدید کرد که اگر انگلیس نجنبند انقلاب جور دیگری می شود. و با پاسخی که شنید در صدد جذب یک نظامی مصمم برآمد.

نظامیان صاحب نام و درس خوانده مانند کلنل ریاضی و امیر موثق حاضر نشدند علیه نظام موجود کاری کنند. سید ضیا یکی دیگر را برگزید. رضاخان؛ کسی که سید ضیا برایش یک درجه ترفیع گرفت و در یک عصر در جنگل به دیدار ژنرال آبرون ساییدش برد.

ژنرال آبرون سایید داشت از ایران می رفت، دیپلمات‌های سنگین وزن انگلیسی هم در یخبندان تهران زمینگیر شده بودند و مشغول مذاکره برای تعیین دولت جدید، که از ترکیب سید ضیا و رضاخان خبر از حرکت آتریا، یک قشون سرباز، همدان به سوی تهران رسید.

احمد شاه شایعه را شنید. وزیر همایون را با پنج هزار تومان پاداش فرستاد، گول این شایعه را خورده بود که قزاق‌های گرسنه برای کسب حقوق عقب افتاده می آیند. به دستور سید که شب هم در اردوگاه خوابیده بود هم فرستادگان شاه را دستگیر کردند هم پول را گرفتند و هم صاحب ماشین مجلل دربار شدند و با آن خود را صبح سوم اسفند ۱۲۹۹ به تهران رساندند.

فقط در دروازه یوسف آباد یک دسته نظامی به سرگردی یک افسر مصمم، حاجعلی رزم آرا، مقاومتی کرد و تیری انداخت و گرنه قزاق‌ها که لیموزین مصادره را در میان داشتند از خیابان‌های برف پوش تهران گذشتند و به محل دیوان حرب رفتند. پیاده شدند و مطابق نقشه‌ای که سید در جیب داشت شروع به بازداشت بزرگان و سرمایه داران کردند. از صاحب نامان - به جز شاه و برادرش - هیچ کس مصون نماند.

دو روز بعد سید ضیاالدین که عبا و عمامه را کنار نهاده بود از احمد شاه حکم نخست وزیری به استقلال گرفت و برای رضاخان فرمان سردار سپهی. حالا دیگر به نوشتن سرمقاله نبود. قلمی که مقالات آتشین می نوشت اینک اعلامیه‌های دولت انشائی کرد و برای استانداران صاحب نام پیام‌ها می فرستاد و خبر می داد که صاحب عنان است و حکمران بااستقلال.

تاریخ ورق خورد. تهران زیر کرسی بود. احمد شاه که احوالات این کودتاچیان را از نورمن، کاردار سفارت بریتانیا پرس و جو کرده بود، همین اندازه که هنوز در کاخ بود و حکم را هم او توشیح کرده بود رضایت داشت. ادعا شده است که حاضر شده بود لقب عالی اتابک اعظم یا ظل السلطان را به او بدهد، سید خود قبول نکرد.

سید ضیا از نخستین دیدار خود با شاه گفت: «ترسیده بود. به او گفتم ما آمده‌ایم که بلشویک‌ها بر سرتان نریزند. من در پتروگراد دیدم چه کار می کنند با شاهان. از ترسش با دست اشاره کرد که نگو. خطا کردم خطایم این بود که همه چیز را با رضاخان شریک شدم. همه رازها را به او گفتم. فکر نمی کردم این شاه راحت طلب برای دفع من با قزاق دست به یکی می کند. فکر نمی کردم گور خودش را می کند. و گرنه از همان اول پیدا بود که رضاخان

فضا چنان سخت شد که کمیته مجازات کسی فرستاد و متین السلطنه را به قتل رساند. اما سید نترسید. در پایان عمر به خنده می گفت «من سید بودم، تیر به من خیلی کارگر نبود. جز اینکه با منشی زاده و ابوالفتح خان روسای کمیته مجازات دوست بودم».

در این زمان سید ضیا چنان با وثوق الدوله رئیس دولت نزدیک بود که خود را از صحنه خطر به دور اندازد. حکم گرفت که برای بررسی وضع ایرانیان مقیم باکو برود. سر از پتروگراد در آورد و شاهد انقلاب کبیر روسیه شد و نرسیده ادعا کرد که با امپراتور تزار نیکلای دوم دیدار کرده و راز دل و سوز و گداز و ناله‌های ایرانی را به او باز نموده است. ادعائی که هرگز ثابت نشد. در کتاب سید ضیاالدین طباطبائی، سیاستمدار دو چهره آمده: «تزار روسیه کسی نبود که حتی در روزهای سختی به این آسانی به هر کس اجازه ملاقات دهد و سفره دل بگشاید».

از دیگر ادعاهای سید ضیا این بود که «مرحله به مرحله انقلاب را از نظر گذراندم و در محله کارگران به منظور خود که دیدن لنین باشد موفق شدم، در حالی که مشغول نطق بود و افراد را به آزادی و حریت و احقاق حق تحریک می کرد».

هر چه بود در جریان این سفر دریافت که یکی از دو امپراتوری متلاشی شد. حکیم الهی در کتاب زندگینامه سید ضیاالدین ادعا کرده که «این مسافرت چنان همتی در سید ایجاد نمود و چنان آتشی در وجود او انداخت که یکه و تنها تصمیم به نجات ایران گرفت و موفق گشت».

در میان گزارش‌هایی که سید ضیا درباره سفر خود به روسیه داده، یک نکته قطعی است که در تلگرافی به معین الوزرا (حسین علا که بعدها وزیر و دو بار نخست وزیر ایران شد) از وی خواست غفلت را کنار نهد، نمایندگان دو مجلس قبلی را گرد آورده و تلگرافی بنویسند و ضمن اشاره به مظالم تزارها پیروزی انقلاب و تشکیل مجلس ملی را تبریک بگویند و چنین هم شد.

سید ضیاالدین طباطبائی از روسیه که برگشت، سرمقاله‌های رعده نشان می دهد، که کس دیگری شده بود. از انقلاب می نوشت و آن را نوید می داد. تحت تاثیر شعارهای کمونیست‌ها می نوشت: «ای مفت خورهای تن پرور. به مرگ فقرا دلخوش نشوید و از شنیدن آهنگ ضجه و استغاثه آنان متنبه گردید... ای پدران مهربان ملت، ای طرفداران زنجیرای پیشوایان امت. ای راهبران جمعیت علائم مهر و محبت شما چیست».

در فضای آن زمان که تراشه‌های انقلاب اکتبر روسیه به همه اطراف از جمله ایران رسیده و صدها بلکه هزاران تن از شاهزادگان و بزرگان و ثروتمندان امپراتوری به ایران گریخته بودند، ارتش سفید به یاری بریتانیا قصد کمک به مخالفان کمونیسم تجهیز شده، اما در عین حال خبر می رسد که جنگ به شدت لندن را فقیر کرده و قرارداد ۱۹۱۹ هم با مخالفت مردم و ملیون ایرانی اجرا نشده مانده است.

این در زمانی است که نصرت الدوله، وزیر خارجه جوان وثوق الدوله و فرزند فرمانفرما، در اروپا دارد نغمه‌های مخالف احمد شاه ساز می کند و خیال کودتا دارد. آیا سید ضیا که از قدیم با فرمانفرما دشمن بود این را می دانست که بخشی از نیروی قزاق در همدان مانده بودند و سالار لشکر معاون وزارت جنگ [فرزند دوم فرمانفرما] خرجشان را می داد تا نصرت الدوله با گرفتن اذن کودتا از لندن وارد شود.

سید ضیا در مصاحبه با دکتر الهی در پاسخ این سؤال می خند: «همه چیز را





ادامه از صفحه قبل

هنگام ترور ناصرالدین شاه محافظ نوه‌های او بود. هنگام توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه، ارباب جمعی فوج سوادکوه بود، که در باغشاه بودند. همان جا که میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صوراسرافیل به دار آویخته شد

و اگر سید ضیا الدین هم نمی‌گریخت به همان سرنوشت دچار می‌شد. بیست و سه سال بعد از تبعید، سید ضیا که در فلسطین از شرایط بهره‌برده و ثروت اندوخته بود، منتظر ماند تا پسر همان نصرت الدوله رقیبش (مظفر فیروز) به سراغش آید و از وی دعوت به بازگشت به کشور کند. در آنجا برای نخستین بار سید ضیا نه مصاحبه‌گر که مصاحبه‌شونده بود. مظفر که از تندروی و شیطنت هیچ کم از جوانی سید نداشت از وی پرسید خیالاتتان برای وطن چیست.

در تهران نوه فرمانفرما همه چیز را آماده کرده بود: روزنامه‌ای با نام رعده امروز، کرسی نمایندگی مجلس از یزد، تدارک یک حزب و همه این‌ها برای یک کار. مظفر فیروز، که پدرش - نصرت الدوله - را رضا شاه کشته بود، اینک قصد انتقام گرفتن از فرزند او را داشت. اما سید ضیا در زمان پختگی خیال چنین ماجراجویی نداشت، پس زمانی که محمدرضا شاه برایش دعوت فرستاد به کاخ رفت و در برابر فرزند رضا شاه تعظیم کرد.

سهم وی از قدرت، با همه تمایلی که بدان داشت، در ۲۵ سالی که پس از بازگشت زنده ماند، حاشیه نشینی بود. ماند با خاطرات صد روز صدارتی که تاریخ ایران را دگرگون کرد.

اگرچه تا آخرین روز خود را مرد نخست کودتا می‌دانست اما اجازه داد تاریخ او را مرد دوم قلمداد کند و نخواست سرنوشتی را برای خود رقم بزند که برای بسیاری دیگر از مردان صاحب قدرت با رنگ خون رقم خورده بود.

چه می‌خواست. احمد شاه نفهمید و تاج و تختش را آسان داد. در حالی که من تاج و تخت او را نمی‌خواستم. می‌خواستم قدرت داشته باشم. نظرم به کاخ و تاج نبود».

هر چه بود دولت کودتا، به ریاست سید ضیا فقط صد روز ماند. شاه که روحیه خود را با رسیدن بهار باز یافته بود، هم به حمایت سید حسن مدرس دلگرم شده بود، هم به پشتیبانی فرمانفرما و دیگر رجال زندانی و در تبعید مانند احمد قوام السلطنه و عبدالحسین تیمورتاش و محمد مصدق.

سید ضیا می‌گوید که رضا خان وزیر جنگ را فراخوانده و نارضایتی خود را از سید ضیا به او می‌گوید. پاسخ یک سلام نظامی محکم بود: «امر بفرمائید همین الان اعدامش می‌کنم». شاه با دستپاچگی فریاد زد «اعدام نه نه... برود فرنگ برود به هر جا».

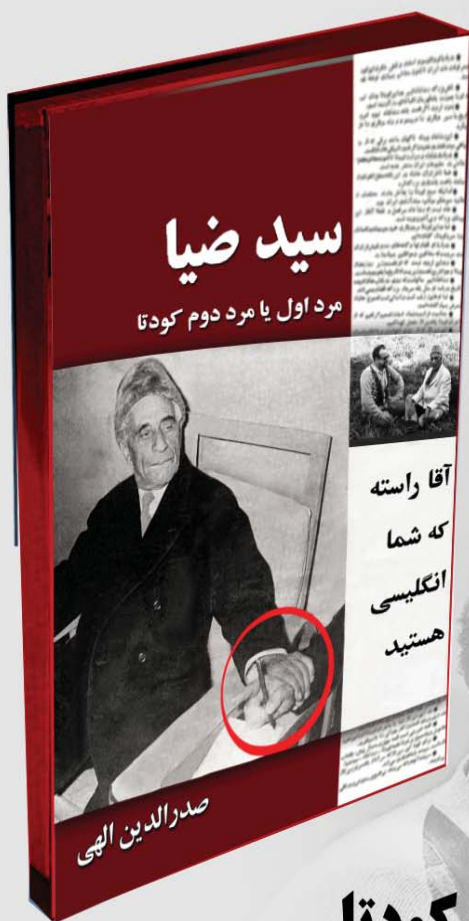
«وقتی نماینده سردار سپه بدون وقت قبلی وارد کاخ بادگیر شد فهمیدم خبری شده است. وقتی گفت به فرمان اعلیحضرت اتومبیل آماده است زیر لب فحشی دادم، خدایار خان دستش به اسلحه‌اش رفت خیال کرد سردار سپه را می‌گویم در حالی که مقصودم کسی بود که نفهمید چه بر سر خود آورده، خودش تاج را دو دستی تحویل کسی داد که هرگز جلو من ننشست. از من می‌ترسید».

با رفتن سید ضیا از ایران، و رسیدن وی به لبنان و فلسطین، او برای بیست و پنج سال از صحنه سیاسی کشور دور شد، اما رضاخان یک سال و نیم بعد خود را به نخست وزیری رساند و پنج سال بعد سلسله قاجار را منقرض کرد. شش سال بعد از آن هم شاه شد، و فرزند هفت ساله خود را هم ولیعهد کرد. حادثه‌ای که کسی گمانش را نداشت.

کسی که برنده این کودتا شد و بعدها خود را تنها عامل آن اعلام داشت



شرکت کتاب منتشر کرد:



# سید ضیا

## مرد اول یا مرد دوم کودتا؟

به قلم:

دکتر صدرالدین الهی

سایه روشن‌های خاکستری‌ترین مرد کودتا

1419 Westwood Blvd  
Los Angeles CA 90024  
310-477-7477  
818-908-0808  
www.ketab.com  
ketab1@ketab.com



## توجه:

توالی معرفی برخی افراد در این پرونده نمایانگر یکسان بودن تاثیر و جایگاه آنها در تاریخ ایران نیست و مقایسه شخصیتی مانند امیر کبیر و... با عوامل جمهوری اسلامی، قصد این پرونده نبوده است.

# مردان دوم قاجاریه

مقدمه:

سلسله پادشاهی قاجاریه دودمانی بودند که از حدود سال ۱۱۷۴ تا ۱۳۰۴ برای ۱۳۰ سال بر ایران فرمان راندند. اگرچه یادگارهایی مانند عهدنامه‌های ترکمن‌چای و گلستان، جدایی بخش‌های وسیعی از خاک ایران از این کشور و انعقاد قراردادهای استعماری با دول روس و انگلیس، چهره‌ای متزلزل، نالایق و منحط از این دودمان در تاریخ ایران ترسیم می‌کند. اما نمی‌توان منکر آن شد که چهره‌های با ارزشی چون قائم مقام فراهانی، امیر کبیر و اتابک اعظم نیز در همین دوره تاریخی منشاء اتفاقاتی فرخنده برای ایران در دوره تاجداری پادشاهان قجر هستند. نگاه به زندگی دو چهره برجسته این دوران که بی تردید مردان دوم قدرت ایران در عصر خود هستند نشان می‌دهد که سرنوشتی تاریخی مردان دوم در این دوران هم به مانند دوران قبل و بعد بی تغییر بوده است.



## امیر کبیر

میرزا تقی فراهانی در سال ۱۱۸۶ در روستای هزاوه (از توابع اراک) متولد شد. پدر وی کربلایی قربان نام داشت و آشپز قائم مقام فراهانی بود. مادر امیر نیز فاطمه نام داشت و عمری طولانی داشت و مرگ هر دو فرزندش محمد تقی و محمد حسن را دید. وی در خانه قائم مقام تربیت شد و در جوانی توانست سمت منشی‌گری قائم مقام را به دست آورد.

امیر کبیر دو بار ازدواج کرد. ازدواج اول وی با «جان‌جان خانم» دختر حاج شهبازخان (عموی امیر کبیر) بود. به نوشته دکتر پولاک، امیر در زمان صدارت خود از این زن جدا شده و «جان‌جان خانم» حدود سال ۱۲۴۸ در آذربایجان درگذشت. دومین همسر امیر، یگانه خواهر تنی ناصرالدین‌شاه بود که «ملک‌زاده خانم» نام داشت و به عزت‌الدوله ملقب بود که در ۲۶ بهمن ۱۲۲۷ خورشیدی با وی ازدواج کرد. او دختر محمد شاه و مهد علیا بود. او در شانزده سالگی به عقد ازدواج امیر درآمد. امیر در این هنگام حدود چهل و سه ساله بوده است. این ازدواج ظاهراً به خواست و اشاره ناصرالدین شاه صورت گرفته است. این معنا از نامه‌ای که امیر به پادشاه نوشته است بر می‌آید: از اول بر خود قبله عالم معلوم است که نمی‌خواستم در این شهر صاحب خانه و عیان شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم.

نخستین ماموریت سیاسی میرزا تقی خان این بود که پس از قتل گریبایدوف در ایران، از جانب دستگاه دولتی ایران ماموریت یافت تا برای عذرخواهی به عنوان منشی همراه خسرو میرزا به نزد تزار روسیه برود. وی در این سفر

در سال ۱۲۴۴ هجری قمری حدود ۲۲ سال داشت. ماموریت دوم وی یک ماموریت تشریفاتی بود که در زمانی که وزیر نظام آذربایجان بود به همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد به ایروان رفت تا با تزار روس که به این شهر آمده بود دیدار داشته باشد. نخستین ماموریت سیاسی مهم امیر ریاست هیات نمایندگی ایران در کنفرانس آرنه‌الروم در سال ۱۲۵۹ برای حل اختلافات مرزی با دولت عثمانی بود که این ماموریت دو سال به طول انجامید.

محمد شاه در شب شنبه چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی فوت کرد. کاردار سفارت انگلیس با فرستادن پیکی این خبر را به ناصرالدین میرزا در تبریز رساند. میرزا فضل‌الله نصیرالملک پیشکار ناصرالدین شاه در مهیا نمودن مقدمات حرکت شاه به تهران درماند و میرزا تقی خان مامور به این کار شد. میرزا تقی با استقراض سی هزار تومان از یک تاجر تبریزی و تدارک نیروی نظامی کافی همراه شاه راهی تهران شد. شاه پس از شش هفته به تهران رسید. میرزا تقی خان برای حفظ شأن شاه جوان از آمدن چند تن از دوستان نزدیک





قاجار سابقه نداشته است که تمامی امور دیوانی و نظامی به یک نفر سپرده شود. در حقیقت شاه می‌دید که وزیر اعظمی دارد که از خودش مقتدر تر است. طبیعی است که شاه جوان آرام آرام از جانب قدرت صدر اعظم خود احساس خطر می‌کند. حضور امیرکبیر در دربار ناصرالدین شاه همواره مورد مخالفت تعدادی از نزدیکان شاه از جمله مهد علیا مادر شاه، اعتمادالدوله و میرزا آقاخان نوری قرار داشت؛ چنان که تلاش‌های این عده سرانجام منجر به صدور حکم عزل امیرکبیر از مقام خود گردید. برخی از درباریان که او را مخالف منافع خود می‌دیدند، تهمت زدند که امیرکبیر داعیه سلطنت دارد و سرانجام در روز ۲۰ آبان ۱۲۳۰ (دو ماه قبل از روز قتل امیرکبیر) ناصرالدین شاه با ارسال این دستخط، او را از صدارت عزل کرد. ده روز بعد، امیرکبیر از تمامی مناصب خلع شد و دو روز بعد به عنوان یک زندانی به کاشان فرستاده شد. این تبعید ۴۰ روز به طول انجامید. تا اینکه اطرافیان ناصرالدین شاه با کوشش فراوان توانستند حکم قتل وی را بگیرند.

صبح آتروز خبر آوردند که پیکی از تهران خواهد رسید که فرمان وزارت امیر و خلعتی شاه را می‌آورد. عزت الدوله البته باز هم نگران بود و خبر را باور نداشت. امیر اما به حمام رفت. شاید خبر رسیدن خلعت را باور کرده بود. علی خان فراش که به باغ فین رسید چپار دولتی را در کنار در حمام دید که منتظر امیر بود که از حمام خارج شود و پاسخ نامه‌ای را از وی بگیرد. علی خان فراش دست وی را گرفت و با خود به حمام برد که وی زن امیر را از آمدنش مطلع نکند. مامورانش در دیگر حمام را مسدود کردند. امیر با حق نعمتی که بر علی خان داشت پرسید شما چرا مامور اینکار شدید. امیر خواست عزت الدوله را ملاقات کند و نزد وی وصیت کند اما علی خان نپذیرفت.

سرانجام امیرکبیر در روز ۲۰ دی ۱۲۳۰ در حمام فین کاشان به قتل رسید. رگ‌های دست و پاهایش را گشودند و پس از مدتی خون‌ریزی علی خان فراش به میر غضب اشاره‌ای کرد. میر غضب با چکمه به میان دو کتف امیر کوبید. چون امیر به زمین در غلطید دستمالی در گلویش کرد تا جان داد. فراش به سرعت برخاست و گفت دیگر کاری نداریم. وی و همراهانش با اسبان تند رو به تهران بازگشتند.

کالبد امیر را ابتدا در همان کاشان دفن کردند. به روایت میرزا محمد جعفر خان در کتاب مشهور حقایق‌الخبر ناصری روز بعد از قتل جسد امیر را در گورستان «پشت مشهد» کاشان به خاک سپردند. چند ماه بعد، به اصرار همسرش عزت‌الدوله کالبدش را به کربلا منتقل کردند.

اگرچه گفته می‌شود که شاه از کرده خود پشیمان شد اما به قول قدیمی‌ها آب رفته به جوی باز نمی‌گردد و مرغ از قفس پریده را به دام نتوان انداخت. مرغ جان امیر کبیر از قفس تن پر کشید اما یادگارهای دوره کوتاه صدارت او نشان داد که حضور مردی دانا و وطن دوست حتی در دوره قاجاریه که به واسطه انعقاد قراردادهای ننگین فاقد ارزشمندی ملت ایران است، می‌تواند ارزش و احترام را به مردم و سرزمین ایران بازگرداند. نگاه دوراندیشانه امیر کبیر در تاسیس مدارس مدرن، راه اندازی روزنامه، تشکیل و تجهیز قشون متحد و برقراری ارتباط سازنده و برابر با سایر دول مقتدر هم عصر خود پایه گذار ایرانی جدید بود که اگر در محاق توطئه‌های اندرونی دربار و خواجگان حرم ناصری نمی‌افتاد می‌توانست مسیر رشد و سربلندی ایران و ایرانی را با سرعتی چشمگیر به انجام رساند. اما افسوس که گویی تاریخ برای همه مردان دوم ایران سرنوشتی مشابه را در دل خود پنهان داشته است.

شاه به تهران جلوگیری کرد و دلیل وی این بود که این افراد با ناصرالدین میرزا از کودکی مانوس بوده‌اند و احترام مقام جدید وی را رعایت نخواهند کرد. در این مدت مهد علیا در تهران مشغول هماهنگی با سفارت انگلیس برای به قدرت رساندن افراد مورد نظرش بود و میرزا آقاخان نوری که به قم تبعید شده بود را به تهران فراخواند. میرزا نصرالله صدر الممالک که خود را نامزد اصلی صدارت می‌دانست در منزل حاجی میرزا آقاسی منزل کرده بود و مشغول دسیسه چینی علیه میرزا تقی خان بود. اما شاه که به تهران رسید بلافاصله میرزا تقی خان را به مقام صدارت برگزید و لقب امیر کبیر را به وی اعطا کرد.

مدرسه دارالفنون در زمان صدارت امیرکبیر، در هفت شعبه تأسیس شد و اولین مدرسه جدید ایران بود. شاهزادگان قاجار نخستین دانشجویان دارالفنون بودند. در دارالفنون اصول علمی جدید و دانش‌های مهندسی، پزشکی و فنون به جوانان آموزش داده می‌شد و بسیاری از معلم‌های آن از اروپا و به ویژه از کشورهای چون اتریش، اسپانیا، ایتالیا و فرانسه به کار گرفته شده بودند.

اولین شماره روزنامه وقایع اتفاقیه در سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در ۱۸ بهمن ۱۲۲۹ خورشیدی (برابر ۷ فوریه ۱۸۵۱ میلادی) و به کوشش امیرکبیر منتشر شد. به دستور امیرکبیر اشتراک این روزنامه برای هر یک از افرادی که از دستگاه دولتی بیش از ۲۰۰ تومان حقوق می‌گرفتند اجباری بود. در این روزنامه، اخبار داخلی شامل خبرهای مربوط به دربار، عزل و نصب‌ها، اعطای مقام‌ها، نشان‌ها و امتیازات چاپ می‌شد.

سالار والی خراسان که طرفدار تجزیه طلبی و جدایی خاک خراسان از ایران بود، در زمان ناصرالدین شاه شورش کرد. امیرکبیر، سپاهانی را به خراسان فرستاد. سرانجام، امیر دستور داد که سالار و همراهانش کشته شوند.

امیرکبیر، دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد. تأسیس سفارت‌خانه‌های دائمی در لندن و سن پترزبورگ، ایجاد کنسولگری در بمبئی، عثمانی و قفقاز؛ تربیت کادر برای وزارت امور خارجه و تنظیم دفتر اسناد سیاسی از کارهای اوست. امیرکبیر در زمینه سیاست خارجی، سیاست معروف به «سیاست موازنه منفی» را در پیش گرفت؛ که بر اساس آن می‌گفت نه به روس امتیاز می‌دهیم، نه به انگلیس و نه به هیچ قدرت خارجی دیگر.

امیرکبیر، مشق و دروس ارتشیان و تسلیحات آن‌ها و برکشیدن صاحب‌منصبان بی طرف و نهادن شغل و سمت در مقابل افراد و حذف مشاغل بی‌فایده در نظام سازمانی را پایه‌گذاری کرد. رسم بخشیدن مناصب بی‌شغل را برانداخت و معیار ترفیع صاحب‌منصبان، شایستگی ایشان گشت. او برای تأمین باروت ارتش تعدادی کارگاه تولید باروت در کشور ایجاد کرد از جمله در برغان و روستای ورده او چند بار برای سرکشی به این کارگاه‌ها به این نقاط سفر کرد. مهمات‌سازی در زمان او رشد کرد و توپریزی و باروت‌سازی تبریز دوباره رونق گرفت. وضع لباس ارتش مرتب و منظم شد. به دستور وی لباس سربازان از پارچه ایرانی بود.

پس از مرگ محمدشاه در ۱۴ شهریور ۱۲۲۷، امیرکبیر، که حدود سی سال بزرگتر از شاه جوان بود، با تدارک شش لشکر پیاده و سواره و توپخانه شاه را با قدرت بر تخت نشاند. در این زمان میرزا تقی خان به مقام امیر نظام ارتقا یافت که به معنای فرماندهی کل قوای نظامی کشور بود. ناصرالدین شاه فردای ورود به پایتخت تاجگذاری کرد و در همان شب امیر نظام را به سمت شخص اول مملکت و صاحب منصب صدارت منصوب نمود. در تمام طول سلطنت



# قائم مقام فراهانی



شاه تاجدار قاجار قسم خورده بود خون او را نریزد. پس دستور داد خفته‌اش کنند. می‌بینید کلاه شرعی تا تاریخ بوده بین ایرانیان امری رایج محسوب می‌شده است.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، از سادات فرزند سیدالوزراء میرزا عیسی، از مردم هزاره از توابع اراک بود. اجداد او صاحب‌نام بودند و چند تن از آنان به خدمات مهم دولتی اشتغال داشتند. او در سال ۱۱۵۸ هجری قمری به دنیا آمد و زیر نظر پدر دانشمند خود تربیت یافت و در تهران کارهای پدر را انجام داد و در آغاز جوانی علوم متداوله را آموخت.

میرزا ابوالقاسم سپس به تبریز نزد پدرش، که وزیر آذربایجان بود، رفت. چندی در دفتر عباس میرزا ولیعهد به نویسندگی اشتغال ورزید و در سفرهای جنگی با او همراه شد و پس از آنکه پدرش انزوا گزید، پیشکاری شاهزاده را به عهده گرفت. نظم و نظامی را که پدرش میرزا بزرگ آغاز کرده بود، تعقیب و با کمک مستشاران فرانسوی و انگلیسی سپاهیان ایران را منظم کرد و در بسیاری از جنگ‌های ایران و روس شرکت داشت.

در سال ۱۲۰۰ هجری شمسی پدرش میرزا بزرگ قائم مقام درگذشت و بین دو پسرش، میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی، بر سر جانشینی پدر نزاع افتاد و حاجی میرزا آقاسی به حمایت میرزا موسی برخاست، ولی اقدامات او به نتیجه نرسید و سرانجام میرزا ابوالقاسم به امر فتحعلی شاه به جانشینی پدر با تمام امتیازات او نائل آمد و لقب «سیدالوزراء» و «قائم‌مقام» یافت و به وزارت نایب‌السلطنه ولیعهد ایران رسید و از همین تاریخ بود که اختلاف حاجی میرزا آقاسی و قائم مقام و همچنین اختلاف «بزمکی (خودی)» و «اوزگه (بیگانه)» به وجود آمد. قائم مقام که ذاتاً مردی بینا بود با بعضی از کارهای ولیعهد مخالفت می‌کرد، پس از یکسال وزارت در اثر تفقین بدخواهان به اتهام دوستی با روسها از کار برکنار شد و سه سال در تبریز به بیکاری گذراند. اما پس از سه سال معزولی و خانه نشینی، در سال ۱۲۰۴ هجری قمری دوباره به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب‌السلطنه منصوب شد. در سال ۱۲۰۵ هجری شمسی فتحعلی شاه به آذربایجان رفت و مجلسی از رجال و اعیان و روحانیون و سرداران و سران ایلات و عشایر ترتیب داد، تا درباره صلح یا ادامه جنگ با روس‌ها، به مشورت پردازند. در این مجلس تقریباً عقیده عموم به ادامه جنگ بود. اما قائم مقام بر خلاف عقیده همه با مقایسه نیروی مالی و نظامی طرفین، اظهار داشت که ناچار باید با روس‌ها از در صلح درآمد. این نظر، که صحت آن بعدها بر همه ثابت شد، در آن روز همه‌های در مجلس انداخت و جمعی بر وی تاختند و او را به داشتن روابط نهانی با روس‌ها متهم کردند.

پس دوباره از کار برکنار و به خراسان اعزام شد. جنگ با روس ادامه یافت و به شکست ایران انجامید؛ تا در ماه آبان سال ۱۲۰۶ هجری قمری برابر با نوامبر ۱۸۲۷ میلادی قوای روس به فرماندهی گراف پاسکویچ تا تبریز راند. شاه قائم مقام را از خراسان خواست و دلجویی کرد و با دستورهای لازم و اختیار نامه عقد صلح به نام ولیعهد، به تبریز روانه نمود.

میرزا ابوالقاسم در کار صلح و عقد معاهده با روس، جدیت فراوان کرد و

در ضمن معاهده، تزار را حامی خانواده عباس میرزا ساخت و پادشاهی را با وجود برادران بزرگ و مقتدر دیگر در فرزندان او مستقر کرد.

در اوایل سال ۱۲۱۲ هجری شمسی نایب‌السلطنه برای دفع فتنه یاغیان افغانی عازم هرات شد و قائم مقام را نیز همراه برد. عباس میرزا که بیماری سل داشت، در مشهد بستری شد و فرزند خود، محمد میرزا، را مأمور فتح هرات کرد. هرات در محاصره بود که عباس میرزا درگذشت و قائم مقام، که جنگ را صلاح نمی‌دانست، با یار محمدخان افغانی عهدنامه صلح بست و به تهران بازگشت. محمد میرزا در ماه صفر سال ۱۲۵۰ هجری قمری به تهران وارد شد و در همان ماه جشن ولیعهدی او به جای پدر برپا شد و ولیعهد ایران به فرمانروایی آذربایجان و قائم مقام به وزارت او عازم تبریز شدند.

چندی نگذشت که فتحعلی شاه در آبان ۱۲۱۳ در اصفهان درگذشت. این خبر به آذربایجان رسید و محمد شاه قصد عزیمت به پایتخت را کرد. روز ۱۴ شعبان به تهران وارد شد و مجدداً تاجگذاری برگزار و قائم مقام را به منصب صدارت مشغول مملکتداری شد و ظل السلطان، فرمانفرما، ملک آرا، رکن الدوله و سایر اعمام شاه و گردنکشان دیگر را به جای خود نشانند. اما با این همه خدمت، دوره صدارتش شاه دیری نپایید.

قائم مقام مردی فوق العاده باهوش و صاحب فکر و عزم ثابت و خلاصه «یک دیپلمات صحیح و با معنی ایرانی» بود که به واسطه اطلاعات و تجارب خود، به او وضع و احوال سیاست همسایگان ایران به خوبی آشنا و به شدت در تصمیمات شاه جوان ایران نفوذ داشت و با این حال محال بود از او امتیازاتی که به ضرر دولت باشد، به دست آورد. سخت‌گیری‌های وی در رابطه با انگلستان که به دنبال ایجاد تجارخانه و اخذ امتیاز از دولت ایران بود باعث دشمنی آن‌ها با وی گردید. سر جان کمپبل سفیر انگلیس با اخذ بودجه و خرج آن در جهت بدنام کردن میرزا موفق شد باعث بدبینی مردم و حکومت به وی شود. از طرف دیگر میرزا ابوالحسن خان ایلچی که حقوق‌بگیر انگلیس بود و ماهانه ۱۰۰۰ روپیه از آن‌ها اخذ می‌کرد اقدام به بدبین کردن شاه و القای اینکه قائم مقام با روس‌ها سر و سر دارد و به دنبال سرنگونی شاه است کرد و در حضرت عبدالعظیم بست نشست تا وقتی که شاه قائم مقام را خلع کند. شاه در سال دوم سلطنت خود (۱۸۳۵ میلادی) دستور داد او را در باغ نگارستان، محل بیلاقی خانواده سلطنتی، زندانیکند و از آنجا که قسم خورده بود خون او را نریزد پس از چند روز چاره جویی، دستور داد او را خفه کنند و بدین قرار به زندگانی مردی که از بزرگان ایران آن زمان بود، در سال ۱۲۱۴ خورشیدی پایان داده شد.



# اتابک اعظم



امین السلطان در پی آن بود که امتیاز راه‌آهن جلفا به قزوین را به روس‌ها بسپارد. مخالفتها در گرفت و چند حکم تکفیر امین السلطان در نجف صادر شد. فرمانفرما و عین‌الدوله، دو داماد شاه، وقت را غنیمت دانستند و بر ضد او دست به کار شدند.

اتابک که صلاح را بر قرار ندید. قصد سفر کرد، سفر حج. شاه با استعفا و سفر او موافقت کرد. سفر از خاک روسیه آغاز شد، از آنجا به چین و ژاپن و امریکا و چندی بعد به اروپا عزیمت کرد، سپس راهی مصر شد، از کانال سوئز به جده رسید و سرانجام به مکه. پس از انجام مناسک حج به مدینه عزیمت کرد سپس راهی شام شد و دمشق؛ و از راه بعلبک و بیروت به بیت المقدس رسید. چندی بعد به مصر رفت و به یونان و اسلامبول. این زمانی بود که عین‌الدوله درگیر حوادث مشروطه بود. اتابک از شامات به جنوب آفریقا، تونس، مراکش و سپس فرانسه رسید یکسالی هم در پاریس ماند.

فرمان مشروطیت صادر شد و مظفرالدین شاه درگذشت. محمدعلی شاه از همان ابتدا اتابک را فرا خوانده بود. جمعی از مشروطه‌خواهان که در رأس آنها تقی‌زاده و حیدر عموآوغلی بودند آمدن امین السلطان را نمی‌خواستند. تقی‌زاده در جلسات مجلس گفته بود «امین السلطان لقب او نیست بلکه باید گفت خائن السلطان». با همه اینها امین السلطان بر مصدر امور قرار گرفت. سالارالدوله سر به شورش برداشته را به اشاره‌ای آرام کرد. فرمانفرما را برای جلوگیری از تجاوز عثمانی به مرز ارومیه فرستاد. محتشم السلطنه را برای رایزنی به استانبول روانه کرد. در این بین سید عبدالله بهبهانی به کمکش آمده بود. کارها مثل اینکه داشت به سامان می‌شد. در پنجاه سالگی آن قدر پختگی داشت که میانه کار را بگیرد؛ دستخطی از شاه گرفت مبنی بر اعلام وفاداری به قانون. دستخط در مجلس خوانده شد. هنگام بازگشت از مجلس، اتابک و سید عبدالله به صحن مجلس رسیده بودند که خاکستری به هوا برخواست؛ تیر از شست و کار از دست رفت. اتابک به تیر عباس آقا صراف تبریزی وابسته به جناح تندرو مشروطه بر زمین افتاد.

او اولین نخست‌وزیری بود که خونش میدان بهارستان را رنگین کرد. با قتل او کارها به سامان نشد و به سبب بحران‌های فزاینده، استبداد سخت‌تر شد و شکل پیچیده‌تری یافت. مرگ اتابک مرگ مرد دوم دیگری از تبار مردان ذی‌نفوذ در قدرت ایران بود. اگرچه آنچه او کرد و روشی که برای بقای قدرت خود برگزید با بسیاری دیگر از مردان دوم تاریخ متفاوت بود. اما آنچه پر واضح است اینکه کرسی قدرت به هر که وفا کرده باشد به مردان دوم وفا نکرده است.

علی‌اصغر امین‌السلطان را دومین پسر از یازده فرزند آقا ابراهیم آبدار دانسته‌اند. آقا ابراهیم، آبدارخانه عباس میرزا نایب‌السلطنه را اداره می‌کرد و این عنوان روی او ماند، حتی آن زمان که در دربار ناصرالدین شاه ملقب به امین‌السلطان شده بود و زمانی که لقبش به علی‌اصغر خان رسیده بود برخی درباریان برای تحقیر، واژه «آبدار» را پسوند نامشان می‌کردند. عباس میرزا نایب‌السلطنه به پاس پایمردی‌های لاجچین خان، زیر بال و پر فرزندانش را گرفت. اگر آقا ابراهیم از آبدارباشی به امین‌السلطانی رسید و یکی از دختران قاجار را به او دادند، به سبب شایستگی‌های وی نیز بود. در مرگ نایب‌السلطنه، وقتی جواهرات قیمتی او را به پسر بزرگش محمدشاه داد، به عنوان امانتدار دربار شهرت یافت. اگر آقا ابراهیم کارش را با آبدارباشی دربار شروع کرده بود، علی‌اصغر در پانزده سالگی پیشخدمت مخصوص دربار ناصرالدین شاه بود، در بیست و دو سالگی امین‌الملک شد و پس از مرگ آقا ابراهیم لقب امین‌السلطانی را به ارث برد و در زمان مظفرالدین شاه ملقب به «اتابک اعظم» شد.

دوران او را می‌توان دوران قراردادهای نامید. او برخلاف میرزا آقاخان نوری و سپهسالار به یکی از دو قدرت دلبسته نبود، به اقتضای وقت با هر کدام سری داشت. و اگرچه دوست داشت در بازی شطرنج چیره‌دستش بدانند، اغلب برنده دیگری بود، مگر زمانی که حریف به مصلحت تظاهر به باختن می‌کرد. اولین امتیاز او در سفارت انگلیس رقم خورد؛ امتیاز کشتیرانی و پس از آن امتیاز تأسیس بانک شاهی.

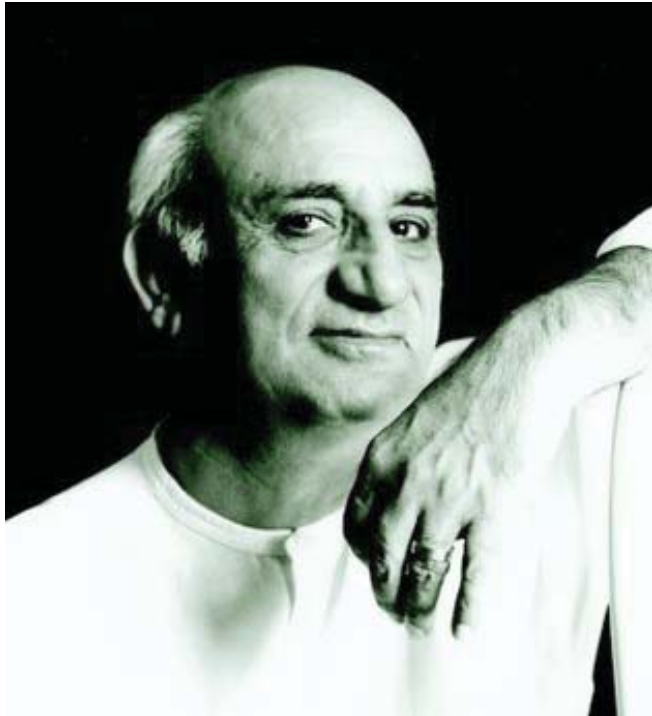
وقتی فتوای میرزای شیرازی رسید و کامران میرزا از بیم جان گریخت آن زمان شاه و امین‌السلطان دانستند که ماجرا از کجا آب می‌خورد. «خفتگان دلمرده و افسردگان آزرده را چشم و گوشه باز شد و از توده خاکستر آتشی برخاست». تشت رسوایی شاه و امین‌السلطان روی دایره بود.

با ترور ناصرالدین شاه در شهر ری، امین‌السلطان جسد ناصرالدین شاه را به درایتی برای پنهان کردن قتل شاه به کاخ برلیان برد تا بعد به خاک بسپارد، عجلالتا مقدمات جلوس مظفرالدین میرزا را فراهم کرد. مظفرالدین میرزا و ابوابجمعی‌اش برای آمدن از تبریز به پایتخت هزینه سفر نداشتند. امین‌السلطان آمدنشان را کارسازی کرد. با آمدن مظفرالدین شاه امین‌السلطان صدراعظم شد اما آن اقتدار گذشته را نداشت، تا یک سال بعد عزل شد و بی‌سر و صدا به قم رفت. علی‌خان امین‌الدوله که میانه‌ای با امین‌السلطان نداشت بر مصدر امور قرار گرفت، چندی گذشت نتوانست اوضاع را سر و سامان دهد و امی هم نگرفت. شاه در سر هوای سفر فرنگ داشت امین‌السلطان را از تبعید قم فرا خواند.

امین‌السلطان با قرضه ۲/۵ میلیون لیره‌ای آماده بود به آرزوی شاه جامه عمل بپوشاند و وی را به فرنگ ببرد. بهره این قرضه پنج درصد بود. همچنین تمام گمرکات (بجز گمرکات جنوب) برای ۷۵ سال در گرو روس‌ها بود، با عنوان «اعتبار برای آبادانی کشور». مظفرالدین شاه به پاس خدمات امین‌السلطان وی را مباهی و مفختر به لقب «اتابک اعظم» کرد اما هنوز یکسالی از سفر فرنگ نگذشته بود که باز خزانه خالی شد. در آن نوبت، قرارداد نفت موسوم به داریسی عملاً به انگلستان واگذار شد.

# یادگار دیدار رهبران

راوی: پرویز کاردان



در تاریخ معاصر جهان همواره دیدارهای سازنده و مهمی بین رهبران کشورهای گوناگون صورت پذیرفته است که برخی از آنها در تاریخ ملت‌های آن رهبران و برخی حتی در تاریخ جهان تعیین کننده و سرنوشت ساز بوده است.

در اصل دیدارهای مهم در سطح مقامات عالی رتبه سیاسی کشورها متضمن هماهنگی‌ها و مناسبات دیپلماتیکی است که مسئولان سیاست خارجی هر کشور در راستای منافع ملی آن کشور در راه انجام آن می‌کوشند و طبیعی است که در چنین دیدارهایی است که قراردادهای مهم، پیمان نامه‌های الزام آور و تفاهم نامه‌های مربوط به همکاری‌های متقابل در عالی ترین سطح به امضا رسیده و موجب تقویت روابط دو طرف را فراهم می‌آورد. اگرچه برخی از این دیدارها در نگاه مردم عادی کوچه خیابان بیشتر به مهمانی رفتن و دید و بازدید پس دادن پادشاهان، روسای جمهور و نخست وزیران شبیه است تا انجام تشریفات دیپلماتیک! به هر روی، چنین دیدارهایی بخشی از تاریخ معاصر جهان را ساخته است. در تاریخ ایران نیز هرگز به اندازه دوران پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی چنین دید و بازدیدهایی بین پادشاه ایران و مقامات دیگر کشورها صورت نگرفته بود.

اینار نگاهی داریم به تمبرهایی از این دیدارها به یادگار مانده است.



شاید تا پیش از دوران پادشاهی پهلوی دوم تا این اندازه دیدار بین رهبران جهان و شاه ایران رخ نداده باشد. دلیل این مسئله را باید در چند نکته جست.

نخست اینکه تا قبل از دوران پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی سیستم حمل و نقل و وسایل مسافرت تا به این اندازه پیشرفته نشده بود. به ویژه آنکه در دوران زمامداری اوست که هواپیما به صورت تجاری و برای مقاصد مسافری به ناوگان حمل و نقل جهان اضافه می‌شود و در پی این رویداد مهم امکان سفرهایی متعدد در زمان‌های کوتاه برای مقامات کشورها میسر می‌گردد. به گونه‌ای که آنها می‌توانستند فقط ظرف چند روز دوری از سرزمین خود به دیگر کشورهای جهان و هم‌تایان سیاسی خود سر زده و با آنها به مبادله نظر و پیمان پردازند.

نکته مهم دیگر لزوم احیای مناسبات بین المللی در بعد از جنگ جهانی دوم بود که بسیاری از رهبران جهان تنها راه رفع مخاصمات را در ایجاد



یک تمبر - یک داستان

## ملکه انگلیس در تهران



در میان رهبرانی که از ایران در زمان پادشاهی محمدرضا شاه دیدار کرده‌اند، شاید یک سفر از منظری متفاوت باشد. ملکه الزابت دوم حکمران بریتانیا در یازدهم اسفند ۱۳۳۹ میهمان پادشاه و ملکه وقت ایران است و به همین مناسبت هم تمبر یادبودی منتشر می‌شود. تا اینجای ماجرا این دیدار هم مانند دیگر دیدارهای رسمی مقامات خارجی با پادشاه ایران است. اما مسئله آنجا رنگ و رویی جالب‌تر به خود می‌گیرد که بدانیم همه رهبرانی که از ایران دیدار کردند و تصویرشان روی تمبر رفت بلا استثنا از قدرت برکنار شدند و تا چشم از جهان فرو بستند... اما ملکه انگلستان همچنان بر تخت قدرت در کشور خود تکیه زده‌است و سرش به زیور تاج سلطنت مزین است. سرنوشتی متفاوت با دیگر کسانی که تمبر یادبود دیدارشان از ایران منتشر شد.

۸ مهر ۱۳۴۴ هم رئیس جمهوری اتریش مهمان کاخ سعدآباد در تهران است و یادبود این دیدار تمبری که در همان زمان منتشر می‌گردد. ۱۷ آذر ۱۳۴۴ برای نخستین بار یک پادشاه از عربستان سعودی به ایران مسافرت می‌کند و تمبری به این مناسبت منتشر می‌شود. در ۱۰ مهر ۱۳۴۵ دیدار پادشاه ایران با جودت سونای رئیس جمهور ترکیه که یادآور دیدار رضا شاه و آتاترک است، روی تمبر ایران ماندگار می‌شود. ۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ هوای بهاری تهران پادشاه و ملکه تایلند را به این شهر فراخوانده و دیدار دو پادشاه زمینه انتشار تمبری دیگر را رقم می‌زند. ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۶ هم رئیس جمهور رومانی به دیدار شاه ایران می‌آید و در تقویم تمبر ایران برای خود صفحه‌ای می‌گشاید. ۲۵ آبان ۱۳۴۷ و پس از آنکه تهران میزبان برژنیف صدر هیئت ریسه اتحاد جماهیر شوروی است، تمبری به مناسبت دیدار او با شاه ایران منتشر می‌گردد. لیست این دیدارها شامل موارد دیگری هم هست که به دلیل محدودیت این صفحه از اشاره به آنها معذوریم.



همکاری‌های بین‌المللی دیده و کوشیدند تا با رونق سیاست خارجی خود نقش مهم تری در جهان و منطقه بازی کنند. ایران نیز از این گردونه دور نماند و با تقویت ساختارهای اقتصادی و سیاسی خود به دنبال داشتن دیپلماسی فعال و نقش پررنگ‌تر در جهان و منطقه بود و بسیاری از دید و باز دیده‌های بین شاه ایران و رهبران جهان به همین دلیل شکل گرفته است. با چنین روندی است که تمبرهایی نیز به همین مناسبات در ایران با حضور برخی از این رهبران به دست تبع سپرده می‌شود. ۹ آبان ۱۳۳۵ به مناسبت دیدار شاه و اسکندر میرزا اولین رئیس جمهور پاکستان تمبر یادبود این دیدار توسط دولت شاهنشاهی ایران چاپ و منتشر می‌شود. ۲۴ مهر ۱۳۳۶ دیدار شاه و ملک فیصل پادشاه عراق موضوع تمبر دیگری از همین مجموعه است. ۱۶ شهریور ۱۳۳۶ رئیس جمهور ایتالیا از تهران دیدار می‌کند و تمبری به این مناسبت منتشر می‌شود. ۱۷ آبان ۱۳۳۸ ژنرال محمد ایوب خان که با کودتایی بدون خونریزی در پاکستان به قدرت رسیده بود از تهران دیدار می‌کند. ۱۵ تیر ۱۳۳۹ تهران میزبان ملک حسین پادشاه اردن است و تمبری به این مناسبت چاپ می‌شود. ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۱ فردریک دوم پادشاه دانمارک مهمان پادشاه ایران است و تمبر ویژه این دیدار منتشر می‌گردد. ۱۱ مهر ۱۳۴۲ در پی دیدار ملکه ژولیا صاحب تاج و تخت هلند از ایران تمبری به انتشار می‌رسد. ۲۴ مهر ۱۳۴۲ و به مناسبت دیدار ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه با پادشاه ایران در تهران تمبری منحصر به فرد روانه بازار مراسلات پستی دو کشور می‌شود. ۱۲ شهریور ۱۳۴۳ با حضور هیلاسلاسی پادشاه حبشه در ایران تمبر ویژه دیدار این دو رهبر منتشر می‌گردد. ۲۶ آبان ۱۳۴۳ تهران میزبان پادشاه بلژیک است و پاکت‌های پستی، خانه تمبری به مناسبت این رویداد. ۱۷ دیماه ۱۳۴۳ پادشاه نروژ به دیدار شاه ایران آمده و روی تمبر ایران جا خوش می‌کند.



یک سبب حکایت

# مثل کبک سرش را زیر برف می کند



محمود افهمی

و منطقه صید و شکار را از هر طرف محاصره می کردند. در این موقع کبک ها از ترس پرواز می کردند.

یکی از خصوصیات کبک این است که هنگام احساس خطر یک پرش برمی دارد سپس فرود آمده و در گام بعدی پاهای خود را بر زمین فشار داده و اوچ می گیرد اما از شدت وحشت و اضطراب چندمتر دورتر با سر در برف فرود می آید. پیداست چون زمین مستور از برف بوده این پرند زیبا و قشنگ به علت سرعت زیاد پس از فرود آمدن با سر و گاهی تمام اعضای بدنش در زیر برف فرو می رفت و تنها دم و دوپایش خارج از برف باقی می ماند و قدرت خارج شدن از برف و پرواز مجدد را از دست می داد.

در این موقع شکارچیان سر می رسیدند و آنها را زنده می گرفتند. این کار اختصاص به شکارچیان ندارد بلکه مردم عادی و روستاییان در کوهستان هنگام ریزش برف که کبک ها به جستجوی غذا و دانه در داخل برف به طور دسته جمعی حرکت می کردند به صورت جرگه آنها را محاصره کرده و با پرتاب سنگ یا حمله دسته جمعی آنها را می پرانیدند و شکار می کردند. کبکها از این حمله ناگهانی وحشت می کردند و به همان ترتیب که در بالا شرح داده شد پرواز می کردند و چند صدمتر دورتر می رفتند و روستاییان آنها را با دست می گرفتند.

جرگه: محاصره کردن

سربه زیر برف کردن کبک دلیل خاصی دارد که با گمان و تصور عامه در مورد این پرنده زیبا و خوش خرام کاملاً متفاوت است به همین خاطر در زیر به ریشه یابی آن می پردازیم تا اشتباه عامه مردم در رابطه با این ضرب المثل روشن شود.

کبک پرنده ایست زیبا که تقریباً همه کس این پرنده خوش خرام را می شناسد. پرنده ای است از طایفه ماکیان که گوشت لذیذش باعث شده که آن را شکار کنند. هم اکنون هشت نوع از این پرنده به وسیله پرنده شناسان در دنیا شناخته شده است. کبک در کوهستان و مناطق روباز زندگی می کند و مانند خیلی از پرنده ها روی شاخ درختان نمی رود. خوراکش دانه های گیاهی، سبزیجات، برگ درختان و حشرات است. کبک ها صبح زود و هنگام غروب آفتاب از شکاف کوه ها خارج شده و بدنبال دانه می گردند و بقیه ساعات روز را در محل امنی بسر می برند.

کبک ماده در اواسط بهار در زمین چاله ای به پا می کند و روزی یک تخم می گذارد حدوداً دوازده تا هجده عدد که این تخمها نخودی رنگ هستند. پس از آن سه هفته روی تخم ها خوابیده تا جوجه های سر از تخم درآورند. بد نیست بدانید که کبک در قفس هم تخم می کند ولی بر روی تخم نمی خوابد بدن جهت برای تربیت و ازدیاد آن باید در منازل چمن تهیه کرد تا کبک در آن تخم بگذارد و بعداً تخمها را جمع آوری کرده و زیر مرغ کرج بگذارند تا جوجه کبک بیرون آید. برای کبک از قدیم سه صفت قائل بوده اند که عبارت است از:

خرامیدن ، هنگام خطر سر زیر برف کردن و قهقهه زدن  
کبک به قدری مورد توجه شعرا و ادبا واقع شده که کمتر شاعر یا نویسنده ای را می توان جست که از آن سخن به میان نیاورده باشد. :

قهقهه زدن کبک همان قهقهه مخصوصی است که کبک نر و ماده در فصل بهار و موقع سرمستی و جفت گیری از حنجره خود خارج می کنند و نویسندگان و شاعران آن را به قهقهه یعنی خنده به اواز بلند تعبیر می کنند.

منوچهری دامغانی در باره قهقهه و صدای کبک گفته:

کبکان بی آزار که بر کوه بلندند.....بی قهقهه یکبار ندیدم که بخندند  
حافظ بزرگ فرموده :

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ .....که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود  
در باره خرامیدن کبک خاقانی شروانی گفته:

خاقانیا خسان که طریق تو می روند.....زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست!  
اما در باره سر به زیر برف کردن کبک در میان مردم این طور معروف است در

فصل زمستان موقعی که زمین پر از برف است به محض اینکه کبک ها در جرگه زدن و محاصره شکارچیان قرار می گیرند فوراً سر خود را زیر برف فرو می کنند تا شکارچیان را نبینند به گمان آنکه چون آنها مردم را نمی بینند پس مردم هم آنها را نمی بیند. پس از صید شدن مصون خواهد ماند: «چون صیادان قصد او کنند سر را در زیر برف پنهان کنند و چنان پندارد که صیاد او را ندیده و نبیند.» در حالی که این فرضیه به کلی غلط است، چرا که اولاً کبک آن درک و شعور را ندارد که دست به حيله و نیرنگ بزند. ثانیاً به فرض آنکه دارای چنان هوش و فراست باشد به حکم غریزه باید سریعاً از محل متواری شود و به راحتی خودش را در اختیار شکارچیان قرار ندهند.

بسیاری از صاحب نظران و شکارچیان که سالها به شکار کبک پرداخته اند متفق القول، اظهار داشته اند که این اصطلاح به نحوی که درافکار عامه و حتی شاعران و نویسندگان جای گرفته به هیچ وجه درست نیست. حقیقت این است که در گذشته، موقعی که برف تازه می بارید شکارچیان جرگه می کردند یعنی در منطقه ای که کبک وجود داشت از چهار طرف با رعایت سکوت و آرامش پیش رفته

Mahmoud Afhami

مجموعه ای از ریشه های ضرب المثل های فارسی  
و نیکه کلام های عامیانه

یک سبب حکایت

1 855.HEKAYAT  
WWW.YEKsABADHEKAYAT.COM

AVAILABLE NOW

# مارال



فرهاد کاشفی  
suptron@hotmail.com

زن از روی تشک نیمه خیز شد. فقیله لامپا را بالا کشید، شمد روی صورت نوزاد را کنار زد، عرق پیشانی‌اش را با کهنه‌ای پاک کرد، او را رو به قبله گذاشت و شروع کرد به مویه کردن. مرد از ناله زن بیدار شد، پرسید «هنوز تب دارد» زن که به خاطر بیدار نکردن شوهر در دل مویه می‌کرد وقتی فهمید بیدار است بغض ترکاند، شروع کرد به شیون کردن و گفت «نگاه کن از تب دارد میسوزد، بچه ام از دست رفت، چشمهایش از حدقه بیرون زده است».

صورت و پیشانی نوزاد مثل خون سرخ بود، گونه‌ها از گرمای تب گر گرفته بود و چشم‌ها بی اختیار در حدقه‌ها از سوئی به سوی دیگری می‌چرخید. مرد از جا برخاست، پاپوش‌ها و تنبان پشمی به تن کرد، نیم تنه پوستین را به شانه انداخت و ساروق‌ها را به پا کرد. به زن گفت «خوب بپوشانش الان می‌برمش شهر به مریضخانه». مرد چراغ فانوس را روشن کرد و از در اتاق به طرف طویله راه افتاد. اسب که نور بی‌هنگام را دید سری چرخاند و با چشمان برق زده در نور، نیم شیپهای کشید. مرد نم‌د را گذاشت پشت اسب، زین را روی آن با تسمه‌اش محکم بست، لگام بر دهان زد و او را از طویله بیرون کشید سپس اسب را پشت در رها کرد و به داخل اتاق رفت.

سوز سرما یکر است تا مغز استخوان می‌رفت. روز قبل تا سر شب برف باریده بود. آسمان یکسر صاف بود و نیمه مهتاب در دل آن می‌درخشید. تنها نشان زندگی در سرمای بیرون زوزه گرگ بود و بخار غلیظ حفره‌های بینی اسب که مثل دود کشتی در هوا ناپدید میشد. تا زانوی اسب برف نشسته بود. مرد با پوستینی بر تن، شالی بر سر و گردن و بقچه‌ای که در آن فرزند را پیچیده بود بر اسب سوار شد و از حیاط بیرون آمد.

یکدست بر لگام و دست دیگر نگهدار فرزند میان دو پایش به تاخت بطرف شهر سرازیر شد. برف سنگین بود و راه مال رو مخفی نشسته در زیر آن. اسب اگر چه می‌دانست که عنان رهاست و باید به تاخت بتازد ولی به سختی گام بر میداشت. چراغ‌های شهر از سه فرسخی سو سو می‌زد. مرد این راه را در فصل درو به یک ساعت هم رفته بود ولی انگار هزار فرسنگ و هزار ساعت در پیش رو بود و طفل نیمه جان بر روی زین در حال احتضار. گاهی می‌خواست بایستد و پوشش نوزاد را باز کند تا ببیند آیا راه رفته بی ثمر بوده یا باید هنوز بتازد ولی شهامت پیامد کار را نداشت. چرا که می‌دانست چه تب پیروز شود چه سرما حاصل یکی است و جان تنها جگر گوشه‌اش و نذر و نیاز سه ساله همسر و مادرش بر باد رفته است. شاید با درد خود می‌توانست کنار بیاید ولی جواب همسر را چه می‌داد و با ضجه‌های مادر چه باید می‌کرد.

هیبت سرما و سوز بوران به همه بدن رخنه کرده بود مگر به گوش‌ها و گونه‌هایش که از گرما می‌سوخت و از ترس فردای بی فرجام خونش را به جوش آورده بود. با دست بر افسار به پشت اسب می‌کوبید و هر چه خشم و ترس داشت با نهیب اسم او را فریاد می‌کرد که «مارال بتاز، مارال تند تر بتاز». مارال انگار نفیر سالار خود را حس می‌کرد، در سرازیری‌ها و جاهای کم برف با توان نیمه جان می‌تازید و دوباره به عمق برف که می‌رسید با تکاپو هر آنچه از جان مانده بود مایه می‌کرد. سه ساعتی می‌شد که در راه بودند. چراغ‌های شهر پر

نور تر شده بود و مرد می‌دانست که از کنار کاریز ماروس که بگذرد باید بیچد به چپ و چند دقیقه ای بعد می‌رسد به جاده اصلی شهر و از آنجا تا مریضخانه راه زیادی باقی نیست. کاریز را که رد کرد عمق برف هم مثل شیب کوه کمتر شده بود و مارال مثل رخس با سپر سینه، افراخته بسوی دشت می‌تازید. انگار که کوه اوست که در هجوم گرگ است و او باید هر آنچه در جان دارد برای رهایی مایه کند. ولی مارال نمی‌دانست که هیچ درنده گرسنه‌ای در چنین سرمای سر از لانه بیرون نمی‌آورد ولی چاله‌ای نا بهنگام پوشیده از برف برای او از هر درنده‌ای نافرجام‌تر خواهد بود و اینچنین نیز شد. پای راستش در آن چاله فرو رفت، از ته جان شیپهای دردناک کشید و با سر بر زمین خورد. مرد و فرزند بسان سنگ پاره که از فلاخنی رها می‌شود از روی مارال پرتاب شدند. زمین پر برف اگر چه در ابتدا سنگ راه مرد شده بود اینبار از شدت تصادم او و فرزند کاسته بود. از جا بلند شد و فرزند را در چند قدمی یافت، لای پوشش او را باز کرد و صدای گریه بچه درد عمیق استخوان پا و کمر را از یادش برد. او را در آغوش کشید و بطرف مارال رفت. مارال اما بر پهلو افتاده بود نفس‌های تندش با بخار از دو پره پهن بینی به آسمان تنوره می‌کشید.

لگام را بدست گرفت و کشید ولی مارال تکان نمی‌خورد. جلورفت و پای راست او را دید که از زیر زانو قلم شده بود و با دست تیزی استخوان شکسته را از زیر پوست حس می‌کرد. فریادی بر آورد و چند لحظه‌ای روی برف چهار زانو نشست. فرزند را در آغوش و اشک‌ها سرازیر، جرات نمی‌کرد به آنچه که باید می‌کرد بیاندیشد ولی می‌دانست چاره‌ای ندارد آخر چگونه می‌توانست. او با مارال بزرگ شده بود. درد فرزند را برای چند لحظه‌ای فراموش کرد، از جا بلند شد، تسمه زین را شل کرد، نم‌د را از پشت اسب در آورد و روی زمین پهن کرد، فرزند را لای آن پیچید و از خورجین دشنه را در آورد. کنار اسب روی زمین نشست و پیشانی او را بوسید. دست چپ را به زیر گلوگاه اسب برد و شاهرگ را پیدا کرد. چشم‌هایش را بست و در یک لحظه ابراهیم وار دشنه را در آن فرو برد. مارال ناله خفیفی کرد و خون داغ انگار از قلب مرد بود که فواره می‌زد.

نور نقره فام ماه، سپیدی برف، سرخی خون مارال و آتش جان سوار، رنگین کمان اندوهی بود نشسته بر دل سرد شب در آن پهن دشت بیکران.

چشمان پر تاب مارال دیگر نمی‌درخشید، پلک‌ها به آهستگی بر روی نگاهش به سوار بسته شد. مرد برخاست با پشت دست نم روی گونه‌ها را پاک کرد، طفل پیچیده در نم‌د را به آغوش کشید و به طرف شهر، بتاز، مارالش را رها کرد. نیم ساعتی می‌دوید تا نفس زنان و سر و روی قندیل بسته از یخ به مقصد رسید. وارد شد، پرستار مسنی کشیک شب بود، سراسیمگی مرد را که دید نوزاد را از او گرفت و به اتاق معاینه برد. پرستار گفت «امشب دکتر نداریم ولی بگذار ببینم شاید بتوانم برایش کاری کنم». نوزاد را روی میز خواباند، پوشش‌ها را در آورد، پس از چند دقیقه معاینه سر می‌به پای او وصل کرد و دارویی بداخل سرم تزریق نمود و گفت «تبش خیلی بالاست این دارو کمکش خواهد کرد به احتمال زیاد حصبه دارد تا صبح اگر دوام بیاورد شانس بهبودی زیاد است»

مرد ناشکیبا روی نیمکت بیرون اتاق نشسته بود، آفتاب که زد پرستار پیش آمد و گفت «تبش پایین آمده است نگران نباش خوب می‌شود، ظهر که شد مریضش می‌کنم بروید»

مرد نفس عمیقی کشید و با خود گفت «اسمش را میگذارم مارال».



## فضای سوم زنانگی

وب نوشته‌های مادرانه همان درد و دل‌های مادرانه خودمان است در دنیای دیجیتال. جنس خاص خودش را دارد. هم سیاست درش هست هم تدبیر منزل هم بچه‌داری کمی هم روشنفکری. دغدغه‌های زنانه با واگوبه‌های مدرن و امروزین با دردسرهای قدیمی یک جا جمع می‌شوند. بیان تجربه‌های زنانگی در فضایی متفاوت و البته مشترک. وب نوشته‌های مادرانه یادداشت‌های روزانه یک زن ایرانی است در یک وبلاگ شخصی. زن ایرانی که اگر چه سالها درس خوانده و دانش آموخته لیکن فضای سیاسی حاکم در ایران از یک طرف و حس و عرق مادری از طرف دیگر دست به دست هم دادند تا او را در فضای خانه جای دهند. این جایگزینی اما سرنوشت محتوم نیست، نوشته‌های وبلاگ او حاکی از بیان تلاش‌ها و تجارب زنانه است برای ایجاد فضایی سوم فضایی متفاوت از تحمیلات بیرونی و تعهدات درونی، تجاربی مشترک با فضای بیرون و نقش‌های درون. با سپاس از شرکت کتاب و آقای بیژن خلیلی که امکان چاپ این تجربه متفاوت را فراهم نمودند.

## پست سوم

آتوسا راوش

# پخت حلیم و علم شریف اخلاق



تا جایی که یادم مانده در علم اخلاق و عمدتا اخلاق حضرت ارسطویی امور را یا با نیت انجام آن و یا با نتیجه حاصل از آن می‌سنجند به عبارتی عده‌ای را عقیده بر آن است که اخلاقی بودن یا نبودن امری بسته به نتیجه عمل است، صرف نظر از نیت فاعل به طور مثال اگر شما با نیت خیری از آن طرف خیابان بدو بدو برای رد کردن پیرزنی به این طرف خیابان آمدید و دستش را گرفتید و خواستید از خیابان ردش کنید و در حین انجام این عمل سراپا اخلاقی پای آن بدبخت در نرده‌های سوپر استانداری که بر روی جوی‌های شهر نصب شده فرورفت و قوزک پایش شکست، بی بروبرگرد شما مقصر هستید و پیرزن فلک زده حق دارد یک پکیج فحش نثاران کند، زیرا مهم نتیجه عمل بوده و نه نیت خیرتان.

عده‌ای دیگر را نیز عقیده بر آن است که در این حالت قوزک شکسته پیرزن اصلا اهمیتی ندارد، شما خیالتان جمع باشد یکی از آن حساب‌های پر ملات ثواب برایتان باز شده و شما می‌توانید علیرغم فحش و نفرین و آه و ناله پیرزن بدبخت با خیال راحت و دل شاد از حساب باز شده شب را راحت سر به بالین بگذارید.

حکایت آشپزی برای جماعت مذکر شکم پرست بدون شک و در طول تاریخ خانه‌داری با همان ملاک اخلاقی از نوع اول سنجیده شده و می‌شود، یعنی برای این جماعت مهم نیست که شما برای پختن یک غذا چقدر در آشپزخانه سر پا ایستاده‌اید چند دفعه دستتان سوخته یا چقدر ظرف کثیف شده، تنها برای این جماعت مهم این است که غذا خوشمزه و باب و میل باشد ما بقی ماجرا حاشیه است. اگر بی احتیاطی کردید و شمه‌ای از سختی کار گفتید ادای شق القمر درآوردن است.

همین ماجرا در مورد اصرار شما به ایجاد نوآوری و خلاقیت در امر خطیر آشپزی نیز صادق می‌باشد، یعنی فکر نکنید می‌توانید با

مراجعه به یک کتاب آشپزی و با کلی پرس و جو و جمع‌آوری اطلاعات از گوشه و کنار و به نیت خیر حذف برنج از رژیم غذایی برای جلوگیری از شکم پرکنی و پوکی استخوان، دست به ابتکار و نوآوری در امر مقدس آشپزی بزنید.

این تجربه را از حلیمی که چندی قبل به حساب خودم برای تقویت حافظه و رشد استخوان‌های بچه‌ها پخته بودم می‌گویم این حلیم ترکیبی بود از نخود و آرد کلی گوشت و کره، گوشت کوب و یک مچ فولادی و نزدیک به چهل و پنج دقیقه کوبیدن و نزدیک به دوساعت هم زدن.

همه اینها در علم اخلاق مردانه از نوع اولش نخودی نمی‌ارزد، وقتی غذا به طبع جماعت مذکر خوش نیاید.





## پست چهارم

## بازی‌های کامپیوتری

کرد، سوال و جواب، کجایی؟ کی می‌آیی؟ اجازه داریم کامپیوتر بازی کنیم؟ سینا من رو مسخره می‌کنه، حامد من رو می‌زنه، ما خوراک دوست نداریم می‌تونیم تخم مرغ درست کنیم، می‌تونیم بریم خونه آرمین و امین؟ می‌تونیم بریم سی دی امیر حسین رو پس بدهیم؟ و...

داشتم کلافه می‌شدم از خیر ناهار همایش گذشتم پیش خودم فکر کردم ما بین ساعت ناهار همایش می‌روم کمی اوضاع را جفت و جور می‌کنم و دوباره برای جلسه بعداز ظهر برمی‌گردم، که البته رفتن همان و برگشتن همان. در طول شب همان روز هم چند بار عنوانین سخنرانان و سخنرانی‌های روز دوم همایش را با خودم مرور کردم ساعات سخنرانی‌ها را با ساعات و وقت خودم بررسی کردم که چگونه صبح در عین بردن بچه‌ها به کلاس بتوانم به سخنرانی‌ها برسم و دوباره بتوانم آنان را از کلاس به خانه برگردانم هر چی با ساعات خودم و ساعات سخنرانی‌ها سر و کله زدم و ور رفتم نشد نمی‌توانستم از کاشانک به ولنجک بروم و سپس از ولنجک به قلهک بروم در هر کلاس یک تا یک ساعت و نیم منتظر بمانم و بعد هم توقع داشته باشم به همایش هم برسم. فکر کردم اگر بچه‌ها یک روز به کلاس نروند چه می‌شود، نتوانستم خودم را راضی کنم به خاطر خودم آنها را از کلاس‌هایشان باز دارم، هر چند مسلماً اگر آنها می‌فهمیدند بی‌شک از خوشحالی بال در می‌آوردند، اما من نتوانستم خودم را برای این کار که اسم‌اش را خود خواهی گذاشته بودم راضی کنم، به راحتی از خیر همایش گذشتم همانطور که به راحتی از خیر خیلی از خواسته‌های خودم در طول دورانی که مفتخر به عنوان مادری شده بودم می‌گذشتم. اصلاً این گذشت یک عادت شده، از خیر تفریحات و خوشی‌ها معمول که هیچ، چون آنها را توام با لذت فردی و خودخواهی فردی می‌دانستم از خیر لذات معنوی هم به راحتی می‌گذشتم از خیر رفتن به یک همایش یا سمینار علمی و ادبی که تنها خبرش را در روزنامه می‌خواندم و یا بسیاری مراسم دیگر که روحم برای رفتن به آنجا پر می‌زد از خیر همه‌شان به راحتی می‌گذرم و خم به ابرو نمی‌آورم برای اینکه بچه‌ها در خانه تنها نباشند و اتفاقی نیفتد که خدایی نکرده خودم را تا آخر عمر سرزنش کنم.

خوب که نگاه می‌کنم می‌بینم این گذشتن‌ها تنها در حوزه عمومی زندگی من نیست در حوزه خصوصی هم این گذشتن‌ها جزئی از زندگی‌ام شده گذشتن از خواب از خوراک از دیدن برنامه‌های دل‌خواهم با ساعتی که با کارتون یا فوتبال تداومی دارد، تهیه غذا و خوردن ته مانده‌های آن به عنوان آخرین نفر و معمولاً در تنهایی چرا که اول باید مطمئن بشوم که برای بچه‌ها کم نیاید و سر سفره همه چیز مهیا و کامل باشد. این گذشتن‌ها کار را به جایی رسانده که خرج کردن برای خودم را گناهی کبیره می‌دانم و برای بچه‌ها عین ثواب. تازگی‌ها این فکر به سرم زده که آیا در نظام حقوقی و یا نظام اجتماعی چنین رابطه‌ای به چه صورت تعریف و بیان می‌شود و آیا اصلاً برای نظام اجتماعی و حقوقی ما به چنین رابطه‌ای فکر شده و یا اینکه به محض مادر شدن باید از خیر همه چی به نفع دیگری یا دیگران گذشت آیا نمی‌توان رابطه را به گونه‌ای دیگر تعریف کرد؟ آیا اصلاً می‌توان براین رابطه تحلیلی داشت و آن را به نقد کشید آیا به فکر کسی یا مادری خطور کرده که با خود بگوید بابا این چه وضعه نمی‌شه طور دیگری هم بود و مادر هم بود؟

دوستی گله می‌کرد که چرا اینقدر دیر به دیر پست می‌نویسم، این موضوع به فصل تابستان برمی‌گردد به نظر من تابستان یکی از پر در دسترترین فصل‌های خداوند است، در این فصل برای من بلایی مثل سونامی یا تسونامی یا توهمین مایه‌ها نازل می‌شود. چه به برکت بازار بی‌درو پیکری که ما در این مملکت داریم، انواع و اقسام بازی‌های کامپیوتری هر روزه مخاطبان بزرگ و کوچک خود را مورد هجوم قرار می‌دهد و تو اگر خیلی هنر کنی و بتوانی در مقابل صد تایی آنها مقاومت کنی در مقابل صدویکمی و صدو دومی و یا بازی‌های قرضی مطمئن نمی‌توانی تاب بیاوری و بالاخره مجبور می‌شوی برای عقده‌ای بار نیامدن بچه‌ها به چند تایی آنها رضایت دهی، و رضایت دادن همان و ترکاندن کامپیوتر و بی‌کلاه ماندن سر خودم همان.

هر وقت که تو حس و حال پست نوشتن قرار می‌گیرم یا باید پی‌گیری و بحث بیهوده در باره اولویت و ضرورت استفاده من یا بچه‌ها از کامپیوتر را به تن بمالم و در مقابل اعتراض آنها بگویم که کار واجب دارم و آنها نیز دلیل بیاورند که آخر وبلاگ نویسی هم شد کار واجب و من هم بگویم بازی‌های کامپیوتری وقت تلف کردن است و آخرش هم هیچ چیز عایدتان نمی‌شود و آنها هم بگویند این بازی‌ها هیجان انگیز است، و وبلاگ نویسی تو کسل کننده، و من هم بگویم این هیجان به درد عمه‌تان می‌خورد و آنها هم بگویند این وبلاگ نویسی تو حتی به درد عمه‌ات هم نمی‌خورد، و خلاصه کلی اره کشی و تیشه دهی، و یا اینکه طبق معمول بی‌خیالش شوم و منتظر بمانم تا آنها اگر کامپیوتر را نترکانده باشند آخر سر فرصتی به من برسد، که در آن حالت دیگر حس و حالی برای وبلاگ نویسی برابم باقی نمانده.

## پست پنجم

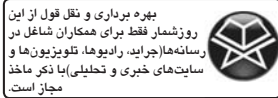
## به همین راحتی؟

دلم می‌خواست هر دو روز همایش را که درباره مشروطیت و چشم اندازهای آینده آن بود را با خیال راحت می‌رفتم و می‌نشستم بدون هیچ دغدغه‌ای به سخنرانی‌ها گوش می‌دادم، اما این گونه نشد، روز اول که صبح ساعت ده رسیدم زیرا مجبور بودم حتماً ناهار بچه‌ها را حاضر کنم، شب قبل را تخم مرغ خورده بودند و دلم راضی نمی‌شد ظهر را هم با غذای تکراری سر کنند بنابراین صبح اول وقت در تدارک ناهار شدم می‌باید صبر می‌کردم تا ناهار پخته شود بعد زیر گاز را خاموش کنم تا بتوانم با خیال راحت منزل را ترک کنم، هنوز بچه‌ها خواب بودند که از خانه زدم بیرون یک نامه بلند و بالا برایشان نوشتم که شامل خوردن صبحانه دست نزدن به گاز و دعوا نکردن با یکدیگر و خلاصه کلی سفارش و توصیه بود، تازه اولین سخنرانی که من موفق به شنیدن آن شده بودم به نیمه نرسیده بود که تلفن همراهم شروع به زنگ زدن

# روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران

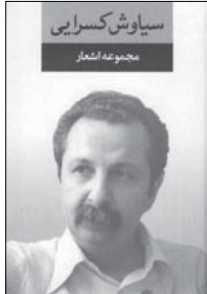
## ۱۲ بهمن تا ۱۰ اسفند

### February 2014



بهره برداری و نقل قول از این روز شمار فقط برای همکاران شاغل در رسانه‌ها (جراید، رادیوها، تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی) با ذکر مآخذ مجاز است.

پاریس. نویسنده ی این کتاب: احمد فاروقی از نویسندگان روزنامه لوموند  
۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)

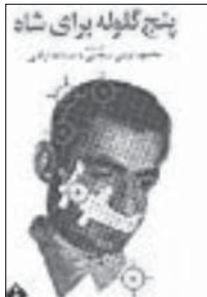


درگذشت سیاوش کسرای - شاعر معاصر در وین (اتریش)  
آثار سیاوش کسرای و آثاری که بر اساس اشعار او از سوی باقی هنرمندان آفریده شده اند در شرکت کتاب موجودند.  
۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)  
درگذشت پروفسور یحیی عدل استاد جراحی و پایه گذار جراحی نوین در ایران

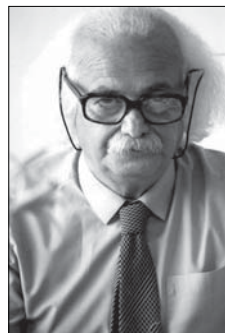
#### ۱۵ بهمن (۴ فوریه)

۱۳۰۹ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی)  
زادروز محمدعلی فریدین، بازیگر و کارگردان ایرانی  
۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)  
نصب سنگ اول بنای دانشگاه تهران بدست رضاشاه در اراضی جلالیه  
۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)  
زادروز علی نصیریان، بازیگر ایرانی  
۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)

محمدرضا شاه در محوطه دانشکده حقوق مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت.  
ضارب، ناصر فخرآرایی عضو حزب توده ایران بود که با شلیک گلوله از طرف گارد محافظ کشته شد  
کتابی در این زمینه با عنوان ۵ گلوله برای شاه در شرکت کتاب موجود است



۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی)  
آغاز بهره برداری کارخانه قند فریمان  
۱۳۳۹ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی)  
درگذشت محمدحسین فاضل تونی - استاد و دانشمند معاصر  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)  
آیت‌الله خمینی، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان رییس دولت موقت معرفی کرد.



شاپور بختیار اعلام کرد در برخی از مسائل و اصول نه با شاه سازش می‌کنم نه با خمینی.  
دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی بخاطر نوشتن مقاله علیه ارتش دستگیر و بازداشت شد.

#### ۱۶ بهمن (۵ فوریه)

۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۴ میلادی)  
زادروز فرهنگ فرهی، پژوهشگر، برنامه ساز رادیو و تلویزیون، و ژورنالیست  
بازار نور، مجموعه چهار سی دی - شعر و ترانه - با صدا و اجرای ایشان در شرکت کتاب

#### ۱۲ بهمن (۱ فوریه)

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)  
انتقاد شدید آیت‌الله کاشانی از انتخابات مجلس و دولت زاهدی  
۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)  
هرمز قریب به ریاست تشریفات شاهنشاهی منصوب شد  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)  
بازگشت خمینی بعد از ۱۵ سال تبعید به ایران

#### ۱۳ بهمن (۲ فوریه)

۱۲۸۴ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی)  
زادروز بزرگ علوی - نویسنده در تهران  
کلیه کتابهای زنده یاد بزرگ علوی در شرکت کتاب موجودند  
۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی)  
زادروز علیرضا قربانی، خواننده  
آثار علیرضا قربانی در شرکت کتاب موجودند  
۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)  
محمدرضا شاه و فرح پهلوی برای یک دیدار رسمی عازم هندوستان شدند



۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)  
درگذشت پرویز یاحقی (فرامرز صدیقی پارسی) نوازنده مشهور و بینظیر ویولن در منزل مسکونی خود در تهران  
یاحقی متولد سال ۱۳۱۴ در تهران بود. وی از ۱۸ سالگی به دعوت داود پیرنیا همکاری خود را با برنامه گله‌ها، با ساختن آهنگی به نام امید دل من کجایی، با صدای بنان، آغاز کرد.  
یاحقی یکی از بهترین تکنوازان برنامه گله‌ها و سازنده صداها اثر زیبایی موسیقی بود که با صدای خوانندگان نام‌آور موسیقی ایرانی اجرا شده بود.  
وی در سالهای اخیر چندین اثر تکنوازی و همناوایی از جمله راز و نیاز و طوبی را منتشر کرده بود.



آثار پرویز یاحقی در شرکت کتاب موجودند

#### ۱۴ بهمن (۳ فوریه)

۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)  
تظاهرات شدید دانشجویان در تهران برای الغای قرارداد نفت و تعطیل بانک شاهی  
۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی)  
درگذشت سپهبد مرتضی یزدان پناه - سناتور، رییس بازرسی شاهنشاهی و رییس شورای عالی بانک سپه  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)  
انتشار اولین کتاب درباره بحران ایران تحت عنوان «ایران برضد شاه» در



موجود است

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)

درگذشت ادیب السلطنه حسین سمیعی «عطا» - شاعر و سیاستمدار

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸)

درگذشت ابراهیم فخرایی - نویسنده و مورخ

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت حسن زارع، طنزپرداز سرشناس ایران در اثر بیماری، در سن ۸۰ سالگی در استکهلم. وی حقوقدان و قاضی دادگاه بود و نویسنده‌ی طنز را از حدود ۶۰ سال پیش با روزنامه توفیق آغاز کرد. از او چهار کتاب با عنوان لبخند منتشر شده است.

### ۱۷ بهمن (۶ فوریه)

۱۳۵۳ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)

شاه در مصاحبه با تلویزیون آمریکا گفت: چشم آبی‌ها باید از خواب خودپسندی بیدار شوند. من پدرخوانده اسرائیل نیستم.

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

ژنرال هایزر فرستاده ویژه آمریکا، ایران را ترک کرد.

✪ خاطرات ژنرال هایزر ترجمه به فارسی در شرکت کتاب موجود است

۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۶ میلادی)

رحیم علی خرم مقاطعه‌کار معروف به اتهام تصرف ۲۲ هزار متر زمین، تحت تعقیب قرار گرفت.

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸ میلادی)

تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام به فرمان خمینی

۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۱ میلادی)

برکناری هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان

✪ کتابهای خاطرات هاشمی رفسنجانی در شرکت کتاب موجود است

### ۱۸ بهمن (۷ فوریه)

۱۲۲۹ خورشیدی (۱۸۵۱ میلادی)

انتشار نخستین شماره از روزنامه وقایع اتفاقیه در ایران. این روزنامه به کوشش امیرکبیر منتشر شد.

۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی)

انتخاب میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) به ریاست مجلس شورای ملی

۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۹ میلادی)

قانون منع خرید و فروش برده در خاک ایران و آزادی بردگان به هنگام ورود به ایران به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)

درگذشت قاسم صوراسرافیل - رجل آزدیخواه

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)

زادروز فائقه آتشین «گوگوش» - خواننده معاصر ✪ کلیه آثار خانم گوگوش در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

روح‌الله خمینی گفت شاه در دادگستری محاکمه می‌شود.

### ۱۹ بهمن (۸ فوریه)

۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۹ میلادی)

زادروز شیوا رز، بازیگر آمریکایی فیلمهای تلویزیونی و سینمایی (دختر پرویز قریب افشار)

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

تأسیس مدرسه عالی علوم قضایی و اداری در قم

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

حمله به پاسگاه سیاهکل در شهر سیاهکل توسط چریک‌های فدایی خلق

۱۳۵۳ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)

محمدرضا شاه گفت هیچ کشوری قدرت حمله به ایران را ندارد.

۱۳۵۵ خورشیدی (۱۹۷۷ میلادی)

کشته شدن ارتشبد فضائل تدین فرمانده نیروهای هوایی در سانحه هوایی در تپه‌های لویزان

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

شاپور بختیار گفت، در مقابل هیتلر، رضاشاه، و محمدرضا شاه ایستادگی کردم. در مقابل خمینی و بازگان هم مقاومت خواهم کرد.

۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۲ میلادی)

کشته شدن اشرف ربیعی و موسی خیابانی در یک خانه تیمی سازمان مجاهدین خلق در تهران به دست پاسداران

۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)

شاهزاده چارلز، ولیعهد انگلستان برای دیدار از شهر زلزله زده‌ی بم، به عنوان نخستین شخصیت سیاسی انگلستان بعد از انقلاب ۵۷، به ایران سفر کرد.

### ۲۰ بهمن (۹ فوریه)

۱۲۶۴ خورشیدی (۱۸۸۶ میلادی)

زادروز ابراهیم پورداوود - ادیب، شاعر و پژوهشگر نامدار در رشت

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)

درگذشت مهرداد اوستا، شاعر و ادیب معاصر

۱۳۵۵ خورشیدی (۱۹۷۷ میلادی)

انتصاب سپهبد ربیعی به فرماندهی نیروی هوایی

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تظاهرات طرفداران بختیار در امجدیه

### ۲۱ بهمن (۱۰ فوریه)

۱۳۱۱ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)

زادروز فرامرز پایور، موسیقیدان، نوازنده سنتور، مدرس، و مؤلف ✪ آثار استاد پایور به صورت کتاب و سی دی در شرکت کتاب موجود است

۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۷ میلادی)

خودکشی علی‌اکبر داور - وزیر مالیه و یکی از پایه‌های اساسی سلطنت رضاشاه پهلوی

۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)

درگذشت عباس اقبال آشتیانی - استاد دانشگاه، مستشار فرهنگی، مترجم، نویسنده و ناشر مجله پرارزش «یادگار»

✪ کتاب تاریخ ایران باستان و شاهنامه به تصحیح ایشان در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز فرخنده آقایی، قصه‌نویس

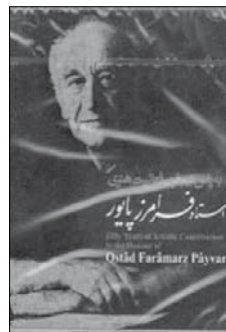
۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

درگذشت عزت‌الله نوید - بازیگر تئاتر و تلویزیون

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

فرماندار نظامی تهران و حومه عبور و مرور در تهران را از ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر تا ۵ بامداد ممنوع اعلام کرد.

در تهران و اکثر شهرهای ایران جنگ مسلحانه برای ساقط کردن رژیم پهلوی آغاز شد.



۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)

هواپیمای ایرانی به مقصد شارجه که از کیش پرواز می‌کرد در نزدیکی فرودگاه شارجه سقوط کرد و ۴۶ کشته به جای گذاشت.

۱۳۹۰ خورشیدی (۲۰۱۲ میلادی)

درگذشت پرویز رجبی تاریخ‌دان، مترجم و نویسنده در سن ۷۲ سالگی در اثر بیماری سرطان در منزلش. وی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۸ در روستای امامقلی، حدود ۴۰ کیلومتری قوچان، به دنیا آمد.

آثار ایشان بویژه مجموعه ۵ جلدی کتاب ایشان با عنوان «سده‌های گمشده» در شرکت کتاب موجود است

۲۲ بهمن (۱۱ فوریه)

۱۳۲۶ خورشیدی (۱۹۴۸ میلادی)

قتل محمد مسعود- مدیر روزنامه مرد امروز در خیابان اکباتان تهران

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تهران صحنه جنگی خونین شد کلانتری‌ها، پاسگاه‌های ژاندارمری و قرارگاه‌های پلیس در تصرف افراد مسلح قرار گرفت.

ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند سقوط کرد و بدست مردم افتاد.

ساعت ۱۰/۳۰ شب شورای عالی ارتش با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و غالب فرماندهان تشکیل جلسه داد و بدنبال آن اعلام بی‌طرفی کرد.

شهربانی کل کشور سقوط کرد.

زندان قصر توسط نیروهای مسلح گشوده شد و زندانیان فرار کردند. هژبر یزدانی و محرملی خرم جزء زندانیانی بودند که فرار کردند.

زندان و پادگان جمشیدیه تصرف شد و عده‌ای از زندانیان رژیم متواری شدند و عده‌ای از زندانیان توسط مردم بازداشت و به مدرسه رفاه اعزام شدند. دستگیرشدگان عبارت بودند از ارتشبد نصیری، سپهبد صدری، غلامرضا نیکپی، منصور روحانی، دکتر شیخ الاسلام‌زاده، دکتر منوچهر آزمون و سالارچاف

امیرعباس هویدا از زندان به مدرسه رفاه انتقال یافت.

صدا و سیمای ایران به دست مردم تصرف شد.

«صدای انقلاب» در روی صفحه تلویزیون نقش بست و بدین ترتیب رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و آخرین سلسله سلطنتی ایران سقوط کرد.

۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)

درگذشت تیمسار دکتر احمد مدنی دبیرکل جبهه ملی ایران، اولین وزیر دفاع دولت موقت انقلاب، و یکی از شیفتگان راه آزادی ایران به علت ابتلاء به بیماری سرطان در دنور امریکا.

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت منوچهر احترامی، طنزنویس برجسته ایرانی بر اثر عارضه قلبی در سن ۶۷ سالگی در تهران.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه)

۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۶ میلادی)

درگذشت رضاقلی میرزا ظلی - موسیقیدان و آوازخوان

۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی)

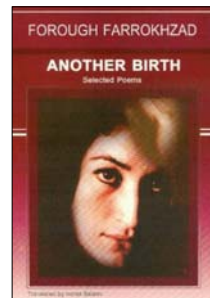
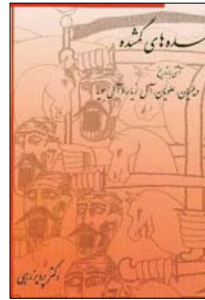
انتصاب دکتر نصرالله مقتدرمژدهی به ریاست دانشکده پزشکی تهران

۲۴ بهمن (۱۳ فوریه)

۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی)

درگذشت فروغ فرخزاد - شاعر معاصر

مجموعه اشعار زنده یاد فروغ فرخزاد بدون سانسور چاپ خارج از ایران در شرکت کتاب موجود



است.

۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)

انتخاب دکتر مجتهدی به ریاست دانشگاه ملی ایران

خطرات دکتر مجتهدی (پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد به کوشش حبیب لاجوردی) در شرکت کتاب موجود است

۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)

درگذشت مهدی مفتاح، موسیقیدان، مدرس و مؤلف

۲۵ بهمن (۱۴ فوریه)

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)

زادروز قتشنگ کامکار، نوازنده و مدرس سه تار

آثار گروه کامکارها در شرکت کتاب موجودند

۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)

درگذشت فخرالدین مزارعی - شاعر و استاد دانشگاه

۱۳۶۷ خورشیدی (۱۹۸۹ میلادی)

صدور فتوای روحانته خمینی مبنی بر ارتداد سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت ناصر آهننیکان آهنکسان قدیمی، که آهنگ‌های زیادی خصوصاً برای آغاسی و خانم سوسن و... ساختند و همچنین برادر هنرمند فقید آفتاب بودند بر اثر سکته مغزی در ایران.

۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۱ میلادی)

اعتراضات جنبش سبز در تهران و شهرستانها

۲۶ بهمن (۱۵ فوریه)

۱۳۱۱ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)

درگذشت حاج حسین آقا امین الضرب - نماینده مجلس و رییس اتاق تجارت

۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز شهریار مندنی پور، شاعر، منتقد ادبی، و سردبیر نشریه‌ی ادبی/هنری «عصر پنجشنبه» در تهران

۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۲ میلادی)

درگذشت سیدعلی نصر - بنیانگذار تئاتر در ایران، در سن ۶۶ سالگی

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تیرباران: سرلشکر منوچهر خسرواد، فرمانده هوانیروز، سرلشکر رضاناجی (سرلشکر)، فرماندار نظامی اصفهان، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سومین رئیس ساواک و سپهبد مهدی رحیمی، فرماندار نظامی تهران

۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی)

سمیرا مخملباف، کارگردان ایرانی

۱۳۶۸ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی)

زادروز نسیم خسروی هنرمند و نویسنده در کرمانشاه

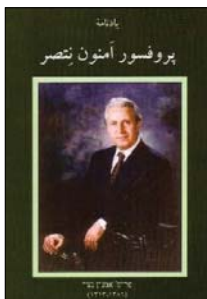
۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی)

درگذشت پروفیسور امنون نتصر بر اثر بیماری در بیمارستانی در لوس آنجلس.

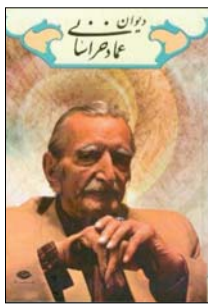
پروفیسور نتصر استاد ممتاز دانشگاه عبری اورشلیم، مبتکر مرکز ایران‌شناسی در کشور اسرائیل، بنیان‌گذار بخش فارسی رادیو اسرائیل، دارنده مدارک متعدد از دانشگاه‌های آمریکا، مؤلف

کتاب معتبر درباره ایران و یهودیان ایران و مورد احترام در جوامع علمی جهان بوده‌اند.

کتاب‌های پادیاوند ۳ جلدی - این کتاب‌ها که به همت «بنیاد جامعه دانشوران» و با سردبیری



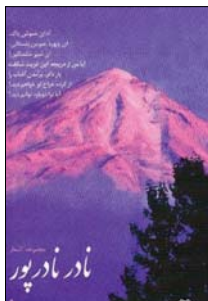
عامیانه‌ی ایران، خاکستر هستی با مقدمه بزرگ علوی، کلیات عبید زاکانی سی  
 قصه از شاهنامه (آفرین فردوسی) داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی (۱۶ سی دی)



داستانی از شاهنامه‌ی فردوسی: رستم و سهراب (۶ سی دی)، حافظ (۴ سی دی)، مثنوی مولوی (۲ سی دی) در شرکت کتاب موجود است  
 ۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)  
 درگذشت بزرگ علوی - نویسنده معاصر  
 ۱۳۸۳ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)  
 درگذشت عماد خراسانی - شاعر و غزلسرای معاصر  
 دیوان عماد خراسانی در شرکت کتاب موجود است.

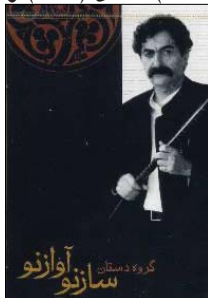
**۲۹ بهمن (۱۸ فوریه)**

۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)  
 اعدام خسرو گلبرگی شاعر و نویسنده‌ی همسر کیسیت  
 تالیفات: ای سرزمین من، بیشه بیدار و خسته‌تر از همیشه (مجموعه آثار) در شرکت کتاب موجود است.  
 ۱۳۷۹ خورشیدی (۲۰۰۰ میلادی)  
 درگذشت نادر نادرپور شاعر برجسته معاصر در لس آنجلس  
 شرکت کتاب مجموعه کامل اشعار نادرپور را در دو جلد در بیش از ۱۶۰۰ صفحه منتشر کرده است.



**۳۰ بهمن (۱۹ فوریه)**

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)  
 زاد روز محمد شیرازی، بازیگر سینما  
 نقش آفرینی در فیلم‌های، حلقه‌های ازدواج (۱۳۸۸)، تلافی (۱۳۸۶)، شبی در تهران (۱۳۸۶)، ملودی (۱۳۸۶)، دم صبح (۱۳۸۴)، شمع‌ی در باد (۱۳۸۲)، بالاتر از خطر (۱۳۷۵)، آخرین مهلت (۱۳۶۸)، دخترم سحر (۱۳۶۸)، سامان (۱۳۶۴) و سریال شب‌های برره.



برخی از این آثار در شرکت کتاب موجود است.  
 ۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۵۱ میلادی)  
 زادروز شهرام ناظری - خواننده معاصر موسیقی سنتی در کرمانشاه  
 مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب مجموعه کامل سی‌دی‌های اصل شهرام ناظری را در اختیار دارد.

**۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی)**

سفر محمدرضا شاه پهلوی به پاکستان  
 ۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)  
 درگذشت حسین خیرخواه - بازیگر تئاتر در برلین  
 ۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)  
 سپهبد اسکندر آزموه استاندار آذربایجان برکنار شد و ارتشبد جعفر شفق قائم‌مقام ستاد بزرگ به استانداری آذربایجان منصوب شد.  
 ۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

**۱ اسفند (۲۰ فوریه)**

۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)  
 زادروز اسماعیل فصیح، نویسنده

شادروان امنون تنصیر به دو زبان فارسی و انگلیسی در لوس آنجلس منتشر شده، پژوهش‌هایی است در تاریخ و فرهنگ یهودیان ایرانی، که به محدوده‌ی جغرافیایی کنونی کشور ایران منحصر نیست، و شامل تمام سرزمین‌هایی است که در قلمرو فرهنگ ایرانی بوده است - موجود در شرکت کتاب

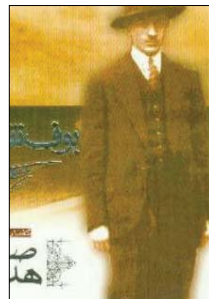
یادنامه پروفیسور امنون تنصیر (همراه با سی دی) - موجود در شرکت کتاب  
 کتاب اندیشه‌ها، خاطره‌ها و نامه‌ها (مجموعه‌ای از مقالات پروفیسور امنون تنصیر) جلد اول از انتشارات شرکت کتاب

**۲۷ بهمن (۱۶ فوریه)**

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)  
 عزیمت محمدرضا شاه و فرح پهلوی برای معاینات پزشکی و استراحت به اتریش  
 ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۶ میلادی)  
 درگذشت اسماعیل امیرخیزی - نویسنده و از مجاهدین نهضت مشروطیت  
 ۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

پرویز راجی به سمت سفیر ایران در بریتانیا کبیر منصوب شد.  
 یادداشتها و خاطرات پرویز راجی با عنوان «خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن» چاپ نخست در سال ۱۹۸۲ بزودی در شرکت کتاب  
 ۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۷ میلادی)  
 زادروز غزاله علیزاده، نویسنده  
 آثار غزاله علیزاده در شرکت کتاب  
 ۱۳۳۹ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی)

درگذشت مهوش خواننده  
 ۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۳ میلادی)  
 درگذشت پرویز اوصیاء، شاعر، بازیگر، و خواننده  
 ۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)  
 رضا ژیان، بازیگر، کارگردان و فیلمنامه نویس سینما، تلویزیون و تئاتر ایرانی



**۲۸ بهمن (۱۷ فوریه)**

۱۲۸۱ میلادی (۱۹۰۳ میلادی)  
 زادروز صادق هدایت - نویسنده معاصر  
 کتاب‌های صادق هدایت چاپ پیش و پس از انقلاب در شرکت کتاب موجود است.  
 ۱۲۹۷ میلادی (۱۹۱۹ میلادی)



زادروز امیرعباس هویدا نخست وزیر در دوران پهلوی  
 کتاب معمای هویدا چاپ آمریکا نوشته دکتر عباس میلانی در شرکت کتاب موجود است.  
 ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۲ میلادی)  
 دکتر محمد مصدق از طرف مشیرالدوله، والی آذربایجان شد.

۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی)  
 زادروز شهرنوش پارسی پور، نویسنده  
 کتاب‌های شهرنوش پارسی پور چاپ خارج از ایران در شرکت کتاب موجود است  
 ۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)  
 زادروز آرش حجازی، نویسنده، مترجم  
 کتاب‌های پائولو کولیو با ترجمه آرش حجازی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)  
 درگذشت محمدجعفر محجوب - نویسنده و پژوهشگر معاصر  
 کتاب‌های دیوان ایرج میرزا و صد خطابه (از انتشارات شرکت کتاب) - ادبیات



با طرح «تحصیل رایگان» به فرمان محمدرضاشاه پهلوی، مدارس «ملی» در سراسر ایران منحل شد.

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی)  
ثبت جهانی نوروز در مجمع عمومی سازمان ملل  
شرکت کتاب وب سایتی با نشانی:

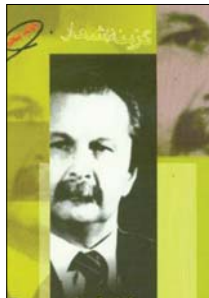
www.IranianNewYear.com

راه اندازی کرده است که از چندین ماه پیش از فرار رسیدن نوروز، سال تحویل را اعلام می کند.

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی)  
دستگیری عبدالمجید ریگی مشهور به عبدالملک ریگی زاده، رهبر پیشین گروهی بنیادگرا و سنیمذهب به نام جندالله بود؛ گروهی که در منطقه سیستان و بلوچستان به مبارزه مسلحانه با حکومت فاشیستی شیعه مذهب جمهوری اسلامی ایران می پردازد.

### ۵ اسفند (۲۴ فوریه)

روز زن در ایران باستان.



۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی)  
زادروز سیاوش کسرای، شاعر کتابهای آرش کمانگیر، مهره سرخ، از خون سیاوش-منتخب سیزده دفتر شعر، گزیده اشعار سیاوش کسرای، مجموعه اشعار سیاوش کسرای (از آوا تا هوای آفتاب) در کتابفروشی شرکت کتاب موجود است  
۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۲ میلادی)  
ساعت ۱۲ و ۱۷ دقیقه، بزرگترین کسوف تاریخ (تا آن زمان)، آسمان تهران را تاریک کرد.

۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی)  
زاد روز حسین مرتضاییان آبکنار، داستان نویس، در تهران  
۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی)

درگذشت پرویز فینزاده، بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون او در این فیلمها نقش آفرینی کرده است: اعدامی، سرخ پوستها، قدغن باغ بلور جمعه، بوف کور، گوزنها، تنگسیر، قربون هر چی خوشگلته، رگبار، گاو، خشت و آینه و سریالهای تلویزیونی دایی جان ناپلئون، سلطان صاحبقران



اکثریت این آثار در خانه موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.  
۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)  
قتل ابراهیم زال زاده، ناشر و سردبیر نشریه «معیار»، (از سری قتل‌های زنجیره‌ای- به دستور خامنه ای و مصباح یزدی)  
در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای شرکت کتاب کتابی با عنوان قتل فروهرها به کوشش حزب مرز پرگهر منتشر کرده است.

۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)  
درگذشت دکتر عزالدین کاظمی از صاحب منصبان وزارت خارجه، نایب نخست وزیر و وزیر دارایی در دوران صدارت دکتر محمد مصدق در تهران.

۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)  
درگذشت علیرضا اسپهبد، هنرمند نقاش معاصر، در تهران به علت عارضه‌ی سکته قلبی. وی متولد آذرماه ۱۳۳۰ در تهران بود. وی از نقاشان پیشرو و مرقی ایران بود و از تبار نقاشانی که مدرنیسم را در متن فرهنگ ایرانی و مسائل اجتماعی ایران ارائه کرده بود. علاوه بر تابلوهای متعدد کتابی نیز به عنوان طراحی و نقاشی علیرضا اسپهبد از وی برجا مانده است.

آثار او شامل: تالیفات: استادان داستان، اسیر زمان، باده کهن، بازگشت به در خونگاه، پناه بر حافظ، تراژدی/کمدی پارس، تلخ کام، داستان جاوید، درد سیاوش، دل کور، زمستان ۶۲، شراب خام، شهباز و جغدان، فرار فروهر، گردابی چنین هایل و لاله برافروخت و ترجمه‌ها: بازی‌ها، خودشناسی با روش یونگ، رستم نامه، وضعیت آخر و ماندن در وضعیت آخر - موجود در شرکت کتاب  
۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی)

آخرین «تجلیل» از قمر الملوک وزیری در رادیو تهران برگزار شد  
صدای قمر در مجموعه‌ای با عنوان از قمر تا ..... در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.

### ۲ اسفند (۲۱ فوریه)

۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)  
قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان، در شاه آباد تهران اردو زد.  
۱۳۰۳ خورشیدی (۱۹۲۵ میلادی)

تشکیل جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، برای اعلام جمهوریت، که با اعتراض شدید روحانیون علیه جمهوریت و سردار سپه، مواجه شد.

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)  
درگذشت احمدشاه قاجار در حومه پاریس - فرانسه

### ۳ اسفند (۲۲ فوریه)

۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)  
کودتای میرپنج رضاخان پهلوی، صدور اعلامیه «حکم می کنم...» حاکی بر فرمان برقراری حکومت نظامی، از سوی میرپنج رضاخان

شرکت کتاب، کتابی با عنوان «سید ضیا» مرد اول یا دوم کودتا از دکتر صدرالدین الهی به مناسبت نودمین سال کودتا منتشر کرده است.

۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۲ میلادی)  
زاد روز مجید نفیسی، شاعر و پژوهشگر  
آثار مجید نفیسی، شاعر مقیم آمریکا در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی)  
درگذشت ابوالحسن خان اقبال آذر قزوینی (اقبال السلطان) هنرمند آواز ایران  
۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

تحصن در اویش گنابادی، در اعتراض به تخریب محل اجتماعشان در اصفهان، مقابل مجلس شورای اسلامی، در میدان بهارستان تهران.

### ۴ اسفند (۲۳ فوریه)

۱۲۹۴ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی)  
قشون روس کرمانشاه را تصرف کرد  
۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)



میرپنج رضاخان، از طرف سلطان احمدشاه قاجار به منصب سرداری و لقب سردار سپه، منصوب شد.  
۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی)

زادروز لیلا فروهر، بازیگر سینما و خواننده‌ی ایرانی، مقیم کالیفرنیا جنوبی از سال ۱۹۸۸  
آثار این هنرمند در شرکت کتاب موجود است

۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی)  
اعتراض دانشجویان و اعتصاب کارگران تهران در برابر افزایش بلیط اتوبوس، دستور محمدرضاشاه

پهلوی برای رسیدگی به موضوع، و برگشت بهای بلیط به میزانی که قبلاً بود.  
۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)

به چاپ رسید.

۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۲ میلادی)

درگذشت تقی ظهوری، بازیگر تئاتر و سینما

۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)

درگذشت مهدی پورسعید - از مدیران مؤسسه کیهان (پیش از انقلاب)

۱۰ اسفند (۲۸ فوریه)

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)

زادروز نصرت رحمانی شاعر در تهران

۱۳۱۷ خورشیدی (۱۹۳۹ میلادی)

شاهزاده محمدرضا پهلوی ولیعهد وقت ایران برای ازدواج با فوزیه، خواهر ملک فاروق پادشاه مصر، به این کشور سفر کرد.

۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)

سرشماری در شهر تهران، برای انجام درست آن، مردم شهر از خروج از خانه‌ها منع شدند. جمعیت تهران بر طبق این سرشماری ۵۴۰ هزار نفر اعلام شد.

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)

هجدهمین اجلاس کمیسیون مقام زن، وابسته به سازمان ملل متحد، با حضور ۲۱ تن از زنان فعال جهان، به مدت ۲۰ روز در تهران برگزار شد.

۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)

درگذشت یونس درشتی، هنرمند آواز

۶ اسفند (۲۴ فوریه)

۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی)

تشکیل انجمن دوستداران موسیقی ملی به سرپرستی روح‌الله خالقی

۱۳۳۱ خورشیدی (۱۹۵۳ میلادی)

درگذشت قاسم غنی، دیپلمات، پژوهشگر و مترجم، در امریکا

۷ اسفند (۲۵ فوریه)

۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)

زادروز علی پاشایی، منتقد، مترجم، پژوهشگر

۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)

زادروز بهمن رجبی، نوازنده تنبک و مولف موسیقی ایرانی.

کتاب آموزش تنبک بهمن رجبی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۷ میلادی)

زادروز هوتنگ کامکار، آهنگساز

۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)

درگذشت علی اکبر دهخدا، (۱۲۵۷ - ۱۳۳۴) نویسنده و پژوهشگر

لغت‌نامه کامل دهخدا چاپ پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به صورت کتاب و سی‌دی و هم چنین خلاصه شده آن در دو جلد در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)

درگذشت حسین تهرانی، پایه‌گذار تکنیک علمی تنبک کتاب آموزش تنبک شادروان حسین تهرانی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸ میلادی)

درگذشت مه‌ری آهی، نخستین زن استاد زبان و ادبیات روسی در ایران

۸ اسفند (۲۶ فوریه)

۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۶ میلادی)

زادروز امیرحسین آریان‌پور، پژوهشگر و مترجم در تهران

۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)

زنان ایرانی برای نخستین بار حق رأی و حق انتخاب شدن گرفتند.

۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی)

زادروز مازیار جبرانی بازیگر سینما و استند آپ کمدی

۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۶ میلادی)

درگذشت مجید وفادار، موسیقیدان

۱۳۶۴ خورشیدی (۱۹۸۶ میلادی)



درگذشت غلامحسین بنان، هنرمند آواز. وی خواننده ایرانی است که از سالهای ۱۳۲۱ تا دهه ۵۰ در زمینه موسیقی ملی ایران فعالیت داشت. او عضو شورای موسیقی رادیو، استاد آواز هنرستان موسیقی تهران و بنیانگذار انجمن موسیقی ایران بود.

مجموعه سی‌دی‌های شادروان بنان در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.

۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)

درگذشت مسعود بهنام هنرمند نقاش معاصر در شهر نیس فرانسه

۱۹ اسفند (۲۷ فوریه)

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)

نخستین شماره نشریه «زهره‌ی ایران» به صاحب امتیازی منصوره اتابکی

بهره برداری و نقل قول از این روزشمار فقط برای همکاران شاغل در رسانه‌ها (جراید، رادیوها، تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی) با ذکر ماخذ مجاز است.

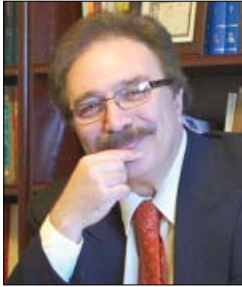


درب و ست  
شرکت کتاب  
شنبه شب تا شب  
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.  
یکشنبه تا جمعه ۱۰ صبح تا شب  
شنبه ۱۰ صبح تا شب  
هر هفته  
حراج کتاب - جدول  
DVD و CD  
310-477-7477  
1419 Westwood Blvd., Los Angeles. CA 90024



# مکتوبات فدوی

طنز نوشته ای از:  
حمیدرضا رحیمی  
www.hazl.com



## خالی بندی



430K.com

گاه پیش می آید  
که آدمی، برای  
توضیح و ترجمه  
واژه‌های به اهالی  
زبان دیگر، به  
ویژه آنگاه که  
واژه مذکور،  
حامل حالت  
و چگونگی  
خاصی نیز باشد،  
در می‌ماند. یکی  
از این واژه‌گان،  
واژه معروف و  
مألف «خالی

بندی»ست! که فدوی البته شانس داشت و در این مورد خاص، دچار مشکلی نشد و حتا، برایش به تجربه نیز ثابت شد!...

ماجرا از اینقرار است که وی که هنوز در سفر است، یک هفته‌ای هم همان دانشگاهی در کالیفرنیا شمالی بود. پروفیسور Tom Gage که این دعوت به اهتمام او صورت گرفته بود، از فدوی خواست که اندکی پیشتر، تعدادی از آثارش را در عرصه‌های مبتلابه! مانند (شعر مدرن - طنز سیاسی - خوشنویسی) در اختیار کتابخانه دانشگاه بگذارد، تا در طی هفته‌ی مذکور، در دسترس شرکت کنندگان باشد....

فدوی که در این سوی ایالت از این نظرچندان آهی در بساط نداشت، بناگزیردست بدامن دوستان در جنوب کالیفرنیا شد و از آنان خواست که تعدادی از آثار و کتاب‌هایش از طریق پست روانه کنند، که البته انجام شد و گفتند که منتظر کارت‌نی به وزن ۲۵ پاوند باشد....

باری - پستی گرامی سرانجام رسید لکن کارتن بسیار سبک وزنی را به فدوی تحویل داد! کارت‌نی که، کاملاً خالی بود! و طرفه اینکه، محموله بازو، البته با دقت، اما خالی!، دو باره بسته بندی شده بود!...  
بعنوان مشق شب، پیدا کنید قیافه‌ی فدوی را، هنگام تحویل بسته‌ی مذکور!...

باری - فدوی فکر می‌کند که این، نزدیکترین معنی ملموس، به واژه‌ی معروف و مألف «خالی بندی» است! تا نظر خوانندگان محترم ضد انقلاب چه باشد ...

## سرایت

ایران سابق به اهتمام اعلیحضرت العظمای سید علی (ع) خامنه‌ای، خلدالله ملکه و سلطنه و توابع سببی و نسبی کثرالله امثالهم، تا کنون به همه گونه صفاتی متصف شده بود و ملت ورجاوند در داخل و خارج نیز، لذتش را برده و می‌برند!.. لکن تاکنون در نقش میکرب در ممالک دیگر، ایفای نقش نکرده بود که آن نیز که مدتی نایاب بود، بحمدالله و المنة رسید!..  
ملاحظه کنید:

رضا ضراب، بابک زنجانی و کاملیا جمشیدی سه ایرانی هستند که در ترکیه در جهت دور زدن تحریم‌های ایران فعال بوده‌اند. آن‌ها با رشوه‌دهی به وزیران کابینه ترکیه بزرگترین رسوایی و فساد مالی را در این کشور باعث شدند. / دو پیچه وله

و در ادامه:

رسانه‌های ترکیه گزارش داده‌اند که رضا ضراب در انتقال غیرقانونی حدود ۳۵ میلیارد یورو از ایران به آن کشور نقش داشته است و ظفر چاغلایان، وزیر اقتصاد ترکیه، ۵۰ میلیون دلار از رضا ضراب رشوه گرفته تا در پول‌شویی و قاچاق طلا به او کمک کند.

اتهام دیگر ضراب این است که با تاسیس ۱۱ شرکت صوری، عملیات پولشویی گسترده‌ای را به مقصد ایران مدیریت و هدایت کرده است. تریکات فدوی را بپذیرید!..





## آزمون هوش

فدوی آتش به مال اش زده است؛  
با پاسخ دادن به یک پرسش ساده که در پی می آید، هوش خود رایگان  
بیازمایید:  
پرسش:  
ظاهر خودرو مهمتر است یا ایمنی؟! / الف تیتیر



همه پاسخ‌های خوانندگان محترم ضد انقلاب، طبق معمول نادرست  
بود؛ و آن جایزه ی نفیس دوباره ماند روی دست فدوی! و اما:  
پاسخ درست:  
هیچکدام، فقط رعایت حجاب در داخل آن!

## کاسه ی داغ تر از آتش

درست است که مملکت بحمدالله و المنة اسلامی ست، لکن این بدان معنا  
نیست که ما، کاتولیک تر از پاپ نداریم! اینهم سند منگوله دارش!:  
حاج منصور\* در برنامه مناجات ماه مبارک رمضان در مسجد ارک  
در حالی که اوصاف دروغگویان را تشریح می کرد، با اشاره به گزارشی  
که احمدی نژاد از عملکرد هشت ساله اش ارائه کرده است، گفت: چرا  
نمی گویی که برای دین مردم چه کرده ای؟  
چرا گزارش نمی دهی که در این ۸ سال برای استقرار حجاب اسلامی  
چه فعالیتی انجام داده ای؟ حاج منصور همچنین ادامه داد: چند بار تا کنون  
به مسئول پلیس کشور راجع به امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با  
اراذل و اوباش تذکر داده اند؟ نه گذاشتند پلیس کارش را بکنند، نه خودشان  
اقدامی کردند.  
شیعه آنلاین که ناقل این ویروس است، برای این مطلب، تیتیر «آخرین تیر  
حاج منصور به احمدی نژاد» را برگزیده است!  
\* حاج منصور ارضی مداح مشهوری که بعد از ایراد صحبت‌هایی  
درباره مشایب به دادگاه رفته و بعد در نهایت به جریمه نقدی محکوم  
شد، این مداح که پیش تر از حامیان احمدی نژاد به شمار می رفت، در  
دولت دهم جزو منتقدان تند وی شد / همانجا

## شاخه ای از شجره ی طیبه ی جنتی

فدوی در مرور خبرهای جراید شریفه ی دارالخرفه، خبری را دید که آنرا  
به منظور آشنائی بیشتر با احوال آیت الله پینوکیو (جنتی - م) عیناً نقل می کند:  
حسین جنتی لادانی، فرزند آیت الله احمد جنتی عضو سازمان مجاهدین  
خلق (منافقین) بود که در روز ۲۳ خرداد سال ۱۳۶۱ در خانه تیمی خود بر  
اثر درگیری با نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران کشته شد. روایت دیگری  
در مورد حسین جنتی وجود دارد که از دستگیری و محاکمه و نهایتاً اعدام  
وی حکایت می کند.

به گزارش انتخاب به نقل از پارسینه، همسر حسین جنتی، فاطمه سروری  
که در سال ۱۳۵۹ با حسین ازدواج کرده بود، بعدها در سال ۱۳۶۷ در  
عملیات مرصاد کشته می شود. حاصل ازدواج حسین و فاطمه فرزندی بود  
به نام عاصف.

ادامه خبر اما حاکی ست که عاصف خدا را شکر، برای پیوستن به لقاءالله،  
راه نزدیکتری را به شرح زیر برگزیده است:  
عاصف، نوه آیت الله جنتی بعد از مرگ پدر و مادرش نزد پدر بزرگ خود  
زندگی می کرد. تا اینکه بعدها در سال ۱۳۷۵ در سن ۱۸ سالگی در حالی  
که مشغول امر به معروف و نهی از منکر بوده در یک حادثه رانندگی فوت  
می کند!

فدوی البته، هر چه کوشید نتوانست بین گودرز و شقایق (جمع شقیقه - م)  
یعنی "مشغول امر بمعروف بودن" و "حادثه ی رانندگی" رابطه ای ولو  
آبکی برقرار کند، تا اینکه برادران عربستانی، با عملیاتی مشابه، "گره از کار  
فرو بسته" فدوی گشودند:

دومین قربانی نیروهای موسوم به "امر به معروف و نهی از منکر" سعودی،  
که در جریان یک ماجرای تعقیب و گریز مجروح شده بود، بر اثر شدت  
جراحات درگذشت. / پارسینه

به گزارش العالم، در این حادثه برادر این جوان نیز در جا کشته شده بود.  
این نخستین بار نیست که شهروندان عربستانی در جریان تعقیب و فرار  
از دست نیروهای امر به معروف سعودی، کشته می شوند. تنها تفاوتی در  
این میان این است که در عربستان:

در پی جنجالی شدن این موضوع، شماری از نیروهای امر به معروف  
سعودی دستگیر شدند. خانواده این دو برادر با رد پیشنهاد میانجیگری بین  
آنان و هیات، قصاص عاملان این قتل را خواستار شدند.

لکن در جامعه ی شکوهمند اسلامی ما:

هم اینک در ضلع شمالی میدان انقلاب، خیابانی به نام عاصف جنتی  
نامگذاری شده است!..

فدوی هم به نوبه ی خود، برای ادای احترام به این راننده ی اتنحاری، نام  
ایشان را، به امار قربانیان فضولی در کارو زندگی مردم (امر بمعروف و نهی  
از منکر - م) اضافه می کند!..  
زیاده اشکی نیست!..

علی الله التکلان و هوالْمُسْتَعان فی جمع امور  
کتبه الفقیر کمتر از قطمیر - فدوی  
تا درودی دیگر، بدرود



# نگاهی به نگرش و دیدگاه‌های شیخ زنجانی



گلاویز معتمدی

و بر خود حلال می‌شمردند، خون شما را مباح و عفت شما را حلال می‌دانستند. هر کس بود چنین قوم قاهر غالبی را ابدی دشمن خود شمرده موقع فرصت انتقام می‌جست. اما شما در عوض با کمال انتحار قبول کردید که ما مولای شما باشیم. به خاک ملک ما سجده می‌کنید و برای بیماران شفا می‌جوید. بزرگان شما می‌آیند و این‌قدر شعور ندارند که ذخائر و نفایس شما این جا به دست بدترین مردمان و اشرار مفتخوار دنیاپرست رسیده تلف می‌شود. هزاران نفوس آدم فریب و آدم آزادر میلیون‌ها مال شما را به عیش و خوشگذرانی خود خرج کرده و به اسم خادم و طلبه بیکار می‌گردند.

افتخار کردید که هر چه به دست آوردید با کمال خضوع به دست ما بدهید تا ما خورده و شما را گرسنه گذاشته و کوچک کنیم. هر چه خود داشتید از معنویت و افتخار همه را دورانداخته، دشمن داشته و نقض شمردید. افتخارات قدیم و باستانی خود را انکار کردید. آبا و اجداد خود را دوزخی شناختید. حتی این‌قدر نگذاشت که باز قدرت به دست شما افتاد و علوم و کمالات بر شما رخ گشاد. چون فطرتاً و وارثاً قابل بودید. ترقیات کردید، اما دلاوران، علما و بزرگان شما برای سلطنت و قدرت ما خدمت کردند. همه‌ی تألیفات، تضییقات و اختراعات شما در دنیا امروز به نام ماست ما را بزرگ شمردید و گفتید کشندگان و پست‌کنندگان ما. خدا و جانشینان خداوندند.

در بررسی اوضاع سیاسی ایران می‌گوید:

به واسطه‌ی موازنه‌ی سیاست و رقابت بین گروه‌ها، ملایان در ایران ریشه انداخته و استحکام سلطنت آنها مسلم به نظر می‌رسید، حتی بعضی غیر از آنها را شایسته نمی‌دانند. چنین است که در داخل ایران سبب انقلابی موجود نیست، نه یک مرد بزرگ، بلند همتی هست که در سر هوای احیاء و استقلال ایران داشته باشد و نه حزب و گروهی منورالفکر در فکر اصلاح احوال و اوضاع است، هر شخصی و یا جمعی هم در این خیالات باشد خوف آدم‌کشان نظام مانند، هیولای مهیب مانع بروز و پرورش افکار آزادی‌خواهانه می‌شود، از ارتش و پلیس و ژاندارم واقعی هم خبری نیست. اپوزیسیون در خارج هم به نام وطن‌پرستی و در باطن برای جاه‌طلبی‌های حزب خود، در جنگ‌های بین خودشان فرسوده و از بین رفته‌اند، این واقعیت‌ها مردم را به یک حالت تنبلی و نومیدی انداخته مانند اینکه دو روز عمر و فراقت را برای عیاشی و خوشگذرانی موقتی غنیمت شمرده و فقط در فکر زندگی شخصی و آینده خود است.

اگر شما هم دچار اشتباه شده‌اید حق دارید، انگار که این مطالب مربوط به امروز است و اوضاع داخل و خارج ایران و از نسل من و شما می‌گوید. اما نه شیخ زنجانی چیزی در حدود یک قرن پیش خاطرات خود را نوشته، او از انقلاب مشروطه و بیداری ملت و تلاش پیشگامان آزادی در ایران چنین می‌گوید:

به نظر می‌رسد که انقلاب و بهم‌خوردگی بی‌مقدمه و ناگهانی آغاز می‌شود، اما چنین نیست غیر از ملایان مردم‌خوار و ستمکاران طماع دیگران این اوضاع را زیانکار و غیرقابل دوام دیده همه اندیشه می‌کنند باید چاره بشود. کسی نمی‌داند چاره چیست، برای خلاصی از این حال و برضد این

میان درباریان و علما اختلاف شدیدی است و در مقابل دولتیان و حکام جز روحانیان نفوذ و اقتدار دیگری موجود نیست. قدرت ایشان هم تحریک و به جنبش درآوردن مردم است به اسم دین و شریعت. آنان برای نفع شخصی و برای محکم کردن اقتدارشان و مطیع کردن دولتیان در هر امری که اتفاق می‌افتد قیام نموده، هیاهو کرده بعد وجهی گرفته خاموش شده‌اند. کاش اختلاف آنها در سر ترتیب و طرز اداره‌ی مملکت و نفع ملت و بقای استقلال ایران بود، خیر، بر سر این است که این مشت رعیت بدبخت را که قطعاً

مأکول هم هستند دولتیان بیشتر بخورند یا مالاها مردم بیچاره و درمانده ایران در همه‌ی این سال‌ها بین دو سنگ آسیا گرفتار آمده‌اند. آن‌ها گاه با هم ساخته خون مردم را در شیشه کرده‌اند و گاه با هم به جنگ افتاده مردم را خرد کرده‌اند و جانشان را درآورده‌اند. شیخ زنجانی می‌گوید: من یکی از نوابغ زمان خود بودم، به نقطه‌ی اعلائی طلبگی رسیدم. او همه‌ی عمر یک روحانی بااخلاق و مرد خدا باقی ماند. معتقد بود که همه‌ی ادیان اساس توحید و تعقل‌اند، با دقت در حقایق ثابتیه‌ی آنها یقین می‌شود که مبنای ترقی و تکامل در جهان با قوانین اولیه‌ی ادیان گذاشته شده است. می‌گوید پایه‌گذاران ادیان از جانب خداوند مقرر فرمودند که بشر در حقوق بشریت برابرند. اما مردمان مکار و آدم‌فریبان جهان که تمام نعمت دنیا را یکجا و بدون زحمت برای خود می‌خواهند، از دین تنها نامی باقی گذارده‌اند. او می‌گوید: هر جا که پای اعراب رسید همه چیز خشک شد، فرهنگ رنگارنگی که در منطقه بود و همچنین هویت همه‌ی آنها از بین رفت دین‌شان اسلام شد و زبان‌شان عربی.

شیخ زنجانی از حامیان تعلیم و تربیت و از طرفداران مشروطه بود و در اولین دوره‌ی انتخابات از زنجان به مجلس شورای عالی راه یافت. او چنان بی‌پرده از عوام فریبی دینی سخن می‌گوید که من برای نوشتن و بازگو کردن خاطرات این شیخ پیشرو، باید خود سانسوری می‌کردم، مطالب را باید می‌کوبیدم و باید نرم می‌کردم تا بشود آن را تکرار کرده بدان پرداخت. او با صراحت می‌گوید من در مدارس دینی خیلی کم ماندم که در معاشرت با دیگر ملایان اخلاقم فاسد شده باشد.

او افکار و رفتار اعراب را نسبت به ایرانیان و زوار ایرانی شرم‌آور و ننگین توصیف می‌کند، هر کس به عتبات رفته می‌داند که در انظار اعراب ایرانی از تمام بشر خوارتر و ذلیل‌تر است. در بحث و مجادله اولیه یکی از ملایان عرب به او می‌گوید:

ایرانی در قدیم مالک نصف جهان و بزرگترین دولت عالمیان بود و هیچ دولت دیگری تفوق بر ایرانی نداشت. اعراب را داخل آدم و جزو انسان نمی‌شمرد. یک قوم وحشی پراکنده، بی‌علم و بی‌کمال، آب‌گندیده نوش و پشمینه‌پوش، که به ناگاه از برکت اسلام، این قوم زبون، چنان دولت باشکوه پرقدرت با شوکت را برافکنند. مملکت شما را تصرف کردند. بزرگان شما را اسیر و غلام کردند و در حالی که مال شما را بر شما حرام



فقیه مطلقه و قوانین اسلامی را جانسین سلطان مطلقه کردیم آن هم دم بزنگاه دروازه‌ی تمدن بزرگ، فقیه مطلقه را رهبر کردیم که از قانون اساسی مشروطیت سایه‌ای هم باقی نگذاشت به علامت شیر و خورشیدش، هم ابقا نکرد، ملتی که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و حکومت قانون بارها بپا خواسته و قیام کرده است.

اما هر بار غیرت و همت و خون ریخته شده‌ی دلوران به هدر رفته و عجب‌ا که همیشه در آخر کار بازی را در جنگ با آخوند بد به آخوند خوب باخته است.

شیخ زنجانی می‌گوید: من با کتاب و جراید آشنا شدم، ملتفت یک علم دیگر یعنی محبت وطن، تربیت و آزادی اولاد وطن شدم، دانستم بدبختی ما از بی‌علمی است و ملامت‌های نادان ما به حمایت استبداد، این ملت را کور و کرد کرده و یک قوم قدیم با تمدن را در تاریکی جهل و نادانی، زندانی ابدی کرده‌اند. انگلیسی‌ها که زیانکارترین و دشمن‌ترین استقلال ممالکند با پرداخت مبالغ هنگفت و دادن امتیازات فراوان به مراکز مذهبی و ملایان آنها را خریده در کار ملک و ملت دخالت می‌کنند و در پیش پای مشروطه و قوانین ترقی‌خواانه‌اش سنگ می‌اندازند. آنها می‌دانند اگر ملت ایران بیدار و هوشیار شده معنی آزادی و استقلال را فهمیده و پا به جاده‌ی آزادی و ترقی بنهند، ملک و منافع خود را نه به روس و نه به انگلیس و نه به هیچ بیگانه و شاه جبار و ملای خیانتکار نخواهد داد. شاعر بلندآوازه‌ی دوره‌ی مشروطیت عارف قزوینی می‌سراید:

کار با شیخ حریفان به مدارا نشود

نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود

بخوانیم و بشنویم که پیشگامان راه آزادی، قرن‌ها پیش به ما هشدار داده‌اند، گرفتار و درگیر بازی آخوند خوب و آخوند بد نشویم که باز بازی را به آنها خواهیم باخت.

وضع هر نقطه روشن و جرقه‌ای از امید که پیدا شد باید آن را استقبال و تقویت کرد. اکثریت بی‌خبر از بطون امور و نادان به حقایق، لکن از بدبختی به ستوه آمده فقط امنیت و رفاهیت و رهایی از این ستم مردم آزاران را می‌خواهند. تحت حکم هر کسی و هر قوم که باشند. اما فقط یک قسمت خیالی کم از مردمان از اینکه زمامداران، یک ملت قدیمی و یک مملکت قدیم را به نفع شخصی می‌فروشد و کیسه‌ی خود را پر می‌کنند، آتش گرفته آرزوی آن روز را می‌کشند که ایرانیان هم مانند ملل متمدنه، دست این خصماء انسانیت و آدم‌فربیان را از سرخود و حکمرانی ملک خود کوتاه کنند. بالجمله این طرفداران آزادی منتظر فرصت و رسیدن وقت بیداری ملت می‌باشند. مملکت را مرکزی می‌خواهند که در آن چماق‌زن، کلفت گردن و بیکاره‌ی مفتخوار به آنها حکم نگرداند، در چنین حال آرام‌ظاهری و در نومیدی و نارضایی یک فکر مشترک در اغلب مردم تولید می‌شود و به ناگاه یک غلیان و هیجان در افکار عمومی پیدا شد، مانند اینکه صدهزار نفر در یک دشت همه خواب بودند. اما با رعدهای هولناک، با نهایت شدت که گویا کوه‌ها را بهم ریخت، همه را سراسیمه از خواب برخیزانید، چشم‌ها پر از خواب و نیمه‌بیدار، سرها پرشور به هر سو دوان شده، فریاد و غوغاها و ناله‌ها بلند شد، مردم نگرانند به کدام سوی می‌روند و به کجا باید بروند. علما و مقتدران، حکام و مأمورین غرق در وحشت و ذلت، ضعفا و مظلومین چون شیر خشمگین در غرش، در چنین حالی فرمان مشروطیت صادر شد، انتخابات به عمل آمد و مجلس شورای ملی منعقد گشت.

کاش ۳۰ سال پیش خواننده بودیم اسناد و نوشته‌های باقیمانده از دورانی که نشانگر بیداری ایرانیان است، از ۱۳۰ سال پیش با تلاشی پیگیر به سوی آگاهی گام برداشته‌ایم، پیشرو بودیم و زودتر از همه‌ی مردم آسیا و آفریقا مشروطه راه انداخته‌ایم با نهضت مشروطیت صاحب قانون اساسی شده‌ایم، پادشاه مالک دنیا و آخوند نماینده‌ی آخرت را از عرش قدرت پایین کشیده‌ایم، اما ۳۴ سال پیش مردم دنیا با شگفتی دیدند که ما این بار

# چشم‌انداز اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۴



امین اکبری  
allenakbari@yahoo.com

دولت فدرال و بانک مرکزی، به عنوان دو مجری اصلی سیاست‌های مالی و پولی، اقدامات حمایتی گسترده‌ای را برای کمک به راه‌اندازی مجدد چرخ‌های اقتصادی انجام دادند. این اقدامات یک نوع سیاست انبساطی بود و شامل اعطای کمک‌های هنگفت مالی به موسسات و کارخانجات، پرداخت بیمه‌های بیکاری، کاهش شدید نرخ بهره، تزریق حجم عظیمی نقدینگی به گردونه اقتصاد، کمک‌های اضطراری به بانک‌های بزرگ و خلاصه حمایت همه‌جانبه از نهادهای بزرگ مالی بود، تا اقتصاد بحران زده نیم‌دهه گذشته بتواند التیام یابد و مجدداً به رشد و شکوفایی برسد.

این اقدامات یک مسیر طولانی و پر فراز و نشیب را طی کرد که ۵ سال ادامه داشت. اما بالاخره در سال ۲۰۱۳ نشانه‌های امیدبخشی از رشد پایدار آشکار گشت. آمارهای منتشره طی هفته‌های پایانی سال گذشته حاکی از بهبود وضعیت اشتغال داشت تا آنجا که نرخ بیکاری که در اوج بحران اخیر به مرز ۱۰ درصد رسیده بود اکنون به کمتر از ۷ درصد تنزل یافته است. حجم فعالیت‌های صنعتی، میزان ساخت و ساز املاک، رونق بازار مستغلات، همه و همه سمت و سوی مثبتی داشته. روند بهبودی نشانه‌های اقتصادی تا آنجا آشکار گشته که حتی بانک مرکزی اعلام داشت بر نامه تزریق نقدینگی را کاهش خواهد داد زیرا فضای کسب و کار و اقتصاد بهبود یافته. به طور کلی برآورد می‌شود میانگین رشد اقتصادی آمریکا که سال گذشته حدود دو درصد بود، امسال از مرز ۳ درصد فراتر رود.

\*\*\*

**اروپا** - اتحادیه مالی و سیاسی اروپا سه سال دشوار را به دلیل بحران بدهی‌های سنگین کشورهای جنوبی - یونان، ایتالیا، اسپانیا - تجربه کرد و حتی برخی ناظران احتمال لغو و انحلال حوزه پول مشترک (یورو) در اروپا را مطرح می‌کردند. اما بالاخره در سال ۲۰۱۳ اروپایی‌ها نیز طرح‌هایی مشابه اقدامات قبلی دولت آمریکا را تکرار کردند و به نظر می‌رسد وخیم‌ترین دوره بحران مالی اروپا سپری شده باشد. تخمین کلی برای اروپا در سال جدید ادامه یک رشد ضعیف و محدود اقتصادی بین یک تا دو درصد است.

\*\*\*

**چین** - سرزمین کهن امپراطوران که پرجمعیت‌ترین ملت جهان را در خود جای داده طی دو دهه اخیر سریعاً از اقتصاد کمونیستی فاصله گرفته و اکنون به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان پس از آمریکا و زنه مهمی در عرصه اقتصاد و سیاست به شمار می‌رود.

همواره در آغاز سال نو میلادی کارشناسان و نهادهای معتبر اقتصادی از جمله صندوق بین‌المللی پول (IMF) با انتشار برآوردهای گوناگون، چشم‌انداز اقتصادی در نقاط مختلف جهان و خصوصاً در مورد کشورهایی که در «اقتصاد جهانی» اثرگذارتر می‌باشند را ترسیم و پیش‌بینی می‌کنند.

به طور کلی آنچه که مجموعه اقتصاد جهانی لقب گرفته ترکیبی است از تمامی تولیدات اقتصادی (GDP) همه کشورهای جهان، اما در این میان برخی مناطق و کشورها به دلیل توان تولیدی نیرومندتر خود بیش از

سایر کشورها در اقتصاد جهانی تأثیرگذار هستند.

به طور مشخص می‌توان گفت آمریکا، اتحادیه اروپا و آسیای شرقی سه قطب اصلی اقتصادی را در جهان تشکیل می‌دهند. البته در سال‌های اخیر چندین کشور در حال رشد نیز به عنوان بازارهای اقتصادی نوظهور (Emerging Markets) مورد توجه قرار گرفته‌اند. کشورهایی مانند: برزیل، روسیه، هند، ترکیه، چین، کره جنوبی، مالزی، تایلند، اندونزی، لهستان، اوکراین و آفریقای جنوبی.

صندوق بین‌المللی پول در گزارش تحلیلی خود چشم‌انداز تحولات احتمالی سال ۲۰۱۴ را ترسیم می‌کند.

\*\*\*

**آمریکا** - پس از گذشت ۵ سال دشوار که توأم با رکود اقتصادی و نوعی روند آهسته و پرددسر بازسازی تدریجی بود، بالاخره نشانه‌های امیدبخشی در چشم‌انداز اقتصادی آمریکا پدیدار گشته. این کشور هنوز هم مهم‌ترین قدرت اقتصادی جهان می‌باشد و با تولید ناخالص داخلی (GDP) معادل ۱۶ تریلیون دلار نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد بین‌المللی دارد. اما در سال ۲۰۰۸ پس از یک دوره طولانی ریخت و پاش‌های مالی و ضعف نظارت‌های دولتی، تعداد زیادی از موسسات بانکی و مالی که خصوصاً در بخش املاک و مستغلات و اعطای وام‌های ملکی فعال بودند دچار بحران شدیدی شدند و چندین بانک عظیم و موسسات سرمایه‌گذاری سقوط کردند. در آن زمان آمریکا دچار رکود اقتصادی شدید (Recession) گردید که این وضعیت در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ ادامه یافت.



## وضعیت فساد مالی در جهان



در میان ۱۷۷ کشور اصلی جهان امروز، افغانستان، کره شمالی و سومالی دچار بیشترین میزان فساد مالی هستند. این آمار و اطلاعات نتیجه بررسی تخصصی موسسه شفافیت جهانی (Transparency International) می‌باشد که هر سال با تحلیل و تحقیق در وضعیت اقتصادی، ساختار دستگاه قضایی، آمارها و شاخص‌های گوناگون، میزان کلی سلامت مالی و یافساد اقتصادی را در کشورهای جهان ترسیم می‌کند.

در گزارش امسال پاکیزه‌ترین کشورهای جهان، همچون سال‌های گذشته، عمدتاً کشورهای اروپای شمالی (اسکاندیناوی) هستند. دانمارک، فنلاند، نروژ، سوئد، هلند در صدر این جدول، بعنوان کشورهای دارای کمترین میزان فساد مالی قرار دارند. همچنین نیوزیلند، سنگاپور، سوئیس، استرالیا و کانادا نیز دیگر کشورهای صدر جدول و پاکیزه به شمار می‌روند. در این رده‌بندی ایران در پایین جدول و مقام ۱۴۴ جزو کشورهای دارای فساد مالی بالا جای گرفته. عراق در مکان ۱۷۱، ترکیه ۵۳، افغانستان ۱۷۵ و عربستان ۶۳ می‌باشند. روسیه نیز با رتبه ۱۲۷ جزو کشورهای دارای فساد زیاد قلمداد می‌شود. امریکا در جایگاه ۱۹ موقعیت نسبتاً خوب تا متوسط دارد.



**TRANSPARENCY  
INTERNATIONAL**

سازمان شفافیت جهانی که مقر آن در آلمان است از سال ۱۹۹۸ به صورت یک نهاد غیرانتفاعی تحقیقاتی تاسیس شد و در گزارش سالانه خود موضوعاتی را بررسی می‌کند مانند: فضای باز

سیاسی و اقتصادی، میزان پاسخگو بودن نهادهای حکومتی در برابر مردم، موارد آشکار و پنهان ارتشا و رشوه‌خواری در ادارات، استقلال یا وابستگی قوه قضائیه، موارد فساد قانونی و تخلفات دستگاه قضایی، میزان آزادی عمل مطبوعات و رسانه‌ها در نظارت و پیگیری تخلفات مقامات و ادارات دولتی.

اما چین که چندین سال رشد اقتصادی بی نظیری بین ۱۰ تا ۱۲ درصد را تجربه کرد، طی دو سال اخیر شاهد کاهش سرعت این رشد اقتصادی بوده است. میزان رشد اقتصادی چین در سال گذشته حدود ۸ درصد بود و انتظار می‌رود در سال جدید نیز رقمی در همین حدود را تکرار کند.

اما چین امسال و از این پس با چالش‌های تازه‌ای روبروست. تمام روند رشد و گسترش اقتصاد چین بر اساس «کارگر ارزان» بنا شده و این کشور تنها از طریق تولید و صادرات کالاهای مصرفی بسیار ارزان با تکنولوژی اندک و محدود صنعتی کسب درآمد می‌کند. حال آن که ادامه چنین روندی با وجود رقیبان جدید و کارگران ارزان در ویتنام، بنگلادش و امریکای لاتین شاید از این پس میسر نباشد. چین نیازمند تغییرات ساختارهای داخلی است تا بتواند از اقتصاد رو به رشد جهان سومی به مرحله اقتصاد پیشرفته توسعه یافته برسد.

\*\*\*

**ژاپن** - در آسیای شرقی به مدت نیم قرن ژاپن قدرت اول اقتصادی بود تا آن که در دهه ۹۰ میلادی، با ظهور چین در اقتصاد جهانی آفتاب اقتصاد ژاپن رو به افول رفت. ژاپن حدود ۲۲ سال پیش وارد یک دوره رکود اقتصادی (Recession) شد که تا همین اواخر کم و بیش ادامه داشت و طولانی‌ترین و بدترین مورد ضعف اقتصادی در میان کشورهای پیشرفته صنعتی بود.

دو سال پیش **شینزو آبه**، سیاستمدار محافظه‌کار راستگرا با شعار بازسازی بنیادی کشور و اقتصاد در انتخابات پیروز شد. او در مقام نخست وزیر بر برنامه‌های اصلاحات گسترده به همراه سیاست انبساط شدید پولی و مالی را آغاز کرد که پیامدهای آن کم و بیش مثبت بوده.

ژاپن در سال گذشته از حالت رشد منفی خارج شد و یک رشد مثبت ۲ درصدی را تجربه کرد. پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول برای سال جدید افزایش این روند مثبت رشد اقتصادی است. اما ژاپن نیز نیازمند اصلاحات در ساختارهای خود و خصوصاً فراهم کردن زمینه رقابت بیشتر و کاهش از قدرت کارتل‌های انحصاری بزرگ، صدور اجازه واردات بیشتر، توجه به معضل جمعیت سالخورده و کمبود شمار کارگران و مصرف کنندگان جوان است، که این مسئله هم ابعاد اجتماعی و هم اقتصادی دارد.

\*\*\*

**بازارهای نوظهور** - پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد روند تجارت و گردونه اقتصاد جهانی رونق تازه‌ای گرفت و چندین کشور سابقاً ضعیف کوشیدند از این روند تازه بهره‌برداری کنند. این کشورها را اصطلاحاً بازارهای نوظهور لقب دادند که مهمترین آن‌ها برزیل، هند، روسیه، چین، کره جنوبی، مالزی، آفریقای جنوبی و ترکیه می‌باشند.

این کشورها پس از چند سال که رشد سریعی را تجربه کردند اکنون با مشکلاتی مواجه شده‌اند زیرا در دوران رکود کشورهای غربی، شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ چندصد میلیارد دلار برای کسب سود بیشتر در این کشورها سرمایه‌گذاری کردند. اما اکنون که بحران مالی امریکا و اروپا تدریجاً رو به بهبود می‌رود، همان موسسات مالی سرمایه‌های خود را از کشورهای نوظهور خارج کرده و تدریجاً به امریکا و اروپا باز می‌گردانند که این مسئله نوعی کمبود جذب سرمایه را برای این کشورها پدید آورده است. کشورهای یاد شده احتمالاً سال دشواری را در ۲۰۱۴ تجربه خواهند کرد.

\*\*\*

به طور کلی در سال ۲۰۱۴ کارشناسان اقتصادی امیدهای بیشتری برای امریکا در مقایسه با سایر قدرت‌های جهانی دارند.

# ماجرای بابک زنجانی: جدیدترین حلقه از زنجیره فساد مالی

امین اکبریان

رفسنجانی مرتکب سوءاستفاده‌های مالی شده! به این ترتیب خود جناح‌های حکومتی دائما اعلام می‌کنند که سایر جناح‌ها آلوده به دزدی و فساد مالی هستند.

\*\*\*

نگاهی به چند ماجرای پر جنجال فساد مالی ابعاد سوءاستفاده‌های کلان درون رژیم اسلامی را آشکارتر می‌سازد:

- مرتضی رفیقدوست، برادر محسن رفیقدوست فرمانده سابق سپاه پاسداران، به اتهام کلاهبرداری بانکی ۱۲۰ میلیارد تومانی (معادل یک میلیارد دلار) در سال‌های پایانی دولت رفسنجانی محاکمه شد. اما حکم حبس او هیچگاه بطور جدی اجرا نگردید. خود محسن رفیقدوست نیز برای یک دهه امپراتوری مالی بنیاد مستضعفان را اداره می‌کرد.

- شهرام جزایری به اتهام سوءاستفاده‌های مالی، رانت خواری و تخلفات گوناگون محاکمه شد ولی سرنوشت پرونده او در دادگاه نامعلوم ماند. رسانه‌های خبری داخل کشور نوشتند او که در آغاز یک شیرینی فروش خرده پا بود، نهایتاً به ثروت چند صد میلیون دلاری رسید.

- محمدرضا خاوری که سال‌ها مدیرعامل یکی از قدیمی‌ترین بانک‌های بزرگ کشور، یعنی بانک ملی، بود پس از افشای ماجرای کلاهبرداری ۲ میلیارد دلاری!! به کانادا گریخت و هنوز هم مقیم تورنتو می‌باشد. بعدا اعلام شد یک شبکه کلاهبرداری مالی با خاوری همکاری داشتند و حدود ۲۰ تن محاکمه و ۵ نفر محکوم به اعدام شدند که پرونده آن‌ها مراحل تجدید نظر قضایی را می‌گذراند.

- و بالاخره ماجرای جنجالی بابک زنجانی که با این که چند سال گزارش‌های مربوط به اقدامات مالی او منتشر می‌شد، اکنون ظاهراً به دلیل رقابت‌های جناحی، ابعاد فعالیت‌هایش افشا شده و او را دستگیر کردند. او متهم است که فقط در یک مورد ۲ میلیارد دلار نفت صادراتی ایران را به خریداران خارجی فروخته و پول آن را به وزارت نفت باز نگردانده است. به نوشته مطبوعات ترکیه زنجانی و شریک او، رضا

ضراب، ده‌ها میلیارد دلار درآمدهای ارزی ایران را از طریق ترکیه «پولشویی» کردند. برخی گزارش‌ها رقم کل معاملات پنهانی او را تا ۸۷ میلیارد دلار تخمین زده‌اند!! این‌ها فقط چند نمونه «آشکار» از سوءاستفاده‌های چند میلیارد دلاری در حکومت جمهوری اسلامی است و البته هنوز مشخص نیست چه میزان قرارداد و معاملات عظیم دیگر بطور «پنهانی» جریان دارد که شاید بعدها ابعاد آن مشخص شود. با چنین وضعیتی جای تعجب ندارد که در گزارش سازمان معتبر «شفافیت جهانی» نام ایران در زمره کشورهای گرفتار فساد شدید مالی قرار می‌گیرد.

سازمان «شفافیت جهانی» در روزهای پایانی ماه دسامبر، گزارش سالانه خود در مورد وضعیت فساد مالی در کشورهای مختلف را منتشر ساخت و این نکته همزمان شد با ماجرای پر جنجال دستگیری بابک زنجانی و پرونده کلاهبرداری چند میلیارد دلاری او.

در گزارش آماری و تخصصی سازمان شفافیت جهانی متأسفانه ایران بار دیگر در زمره کشورهای گرفتار فساد مالی شدید جای گرفته و در میان ۱۷۷ کشور جهان در قعر جدول و در مکان ۱۴۴ قرار دارد.

مسئله سوءاستفاده و فساد مالی گسترده در جمهوری اسلامی از زمان دولت رفسنجانی و همزمان با سیاست او برای آزادسازی اقتصادی آغاز شد و اولین پرونده جنجالی مربوط به برادر محسن رفیقدوست بود. این پرونده پر جنجال مالی و سیاسی به دادگاه رفت و در نهایت شریک تجاری رفیقدوست، فردی به نام **فاضل خداداد** اعلام شد و مرتضی رفیقدوست حکم حبس ابد گرفت. ولی بعدها آشکار شد که او را آزاد کردند!

ماجرای گوناگون فساد و سوءاستفاده‌های کلان مالی در دوره خاتمی افزایش یافت و سپس در دولت احمدی‌نژاد به اوج خود رسید.

در سال‌های ریاست جمهوری خاتمی که مطبوعات اندکی آزادی فعالیت یافتند، گزارش‌های مختلفی از وجود شبکه‌های مافیایی متشکل از اخوندها و یا اقوام و نزدیکان آن‌ها و **آقازاده‌ها** منتشر شد. سخن از مافیای کالاهای مختلف مطرح بود. مافیای شکر، مافیای دارو، مافیای فوتبال، مافیای لوازم یدکی خودرو، مافیای تجارت خارجی...

مثلاً گفته می‌شد واعظ طبسی در راس بنیاد رضوی یک امپراتوری مالی عظیم در خراسان به راه انداخته که تمام قراردادهای پروژه‌های بزرگ تجاری و مالی در آن استان تحت نظر او می‌باشد و ثروت بنیاد رضوی را بین چند صد میلیون تا یک میلیارد دلار برآورد می‌کردند. و یا این که برادران عسگر اولادی کنترل

انحصاری معاملات بزرگ را هم در بازار تهران و هم در تجارت خارجی در اختیار دارند. چند آخوند سرشناس و اقوام آن‌ها انحصار واردات شکر را داشتند و لقب مافیای شکر را گرفتند. خانواده رفسنجانی کنترل انحصاری بر واردات دارو، اتومبیل، ایجاد شرکت‌های هواپیمایی، چند قرارداد نفتی (استات اویل) و البته صادرات پسته داشتند.

حتی ماجرای متهم کردن سران حکومت به فساد مالی تا آن‌جا پیش رفت که احمدی‌نژاد در مناظره انتخاباتی سال ۸۸ آشکارا در برنامه تلویزیون گفت خانواده



## کلاشینکف مُرد



در پی اعلام خبر درگذشت میخائیل کلاشینکف، مراسم مفصلی برای یادبود او در روسیه برگزار شد و به این ترتیب پرونده زندگی یکی از مشهورترین مخترعین نظامی جهان بسته شد.

کلاشینکف که در ۹۴ سالگی فوت کرد از ایام جوانی وارد ارتش شوروی سابق شد و در جریان جنگ جهانی دوم شاهد ضعف صنعتی و تسلیحاتی کشورش در برابر ارتش نیرومند آلمان نازی بود. او بعدها براساس تجربیات نظامی‌اش در صدد ساختن سلاحی برآمد که در عین کیفیت بالا، ساده و کم‌هزینه هم باشد. سلاحی که او اختراع کرد در واقع یک تیربار سبک بود که در اکثر کشورها با نام مسلسل کلاشینکف شناخته می‌شود ولی در کشورهای غربی آن را AK-47 نام‌گذاری کرده‌اند.

سادگی و هزینه‌ارزان تولید این تیربار آن را به پرفروش‌ترین سلاح جهان تبدیل کرده که گرچه نخست در شوروی سابق به تولید صنعتی رسید، اما هم‌اکنون در چندین کشور دیگر، از جمله چین و کره شمالی نیز تولید می‌شود. این اسلحه سبک بیشتر در کشورهای کمونیستی و خصوصاً توسط گروه‌های چریکی بکار گرفته شد، تا آنجا که تصویر آن به نوعی سمبل مبارزات چریکی تبدیل گشت. سرگرد کلاشینکف چند سال پیش در مصاحبه‌ای گفته بود: «من این سلاح را فقط به عنوان وسیله‌ای برای دفاع از کشورم اختراع کردم ولی اگر اکنون به سلاح مورد استفاده تروریست‌ها تبدیل شده، متأسفم»

## ریاست «یلین» در بانک مرکزی

بالاخره با تصویب کنگره، خانم ژانت یلین به عنوان اولین زن در تاریخ بانک مرکزی آمریکا به ریاست این نهاد مهم مالی برگزیده شد. یلین ۵۳ ساله اقتصاددان پرتجرب‌ای است که تاکنون معاونت بانک مرکزی را در دوره ریاست بن برنانکی بر عهده داشت. نظرات خانم یلین به دیدگاه‌های برنانکی بسیار نزدیک است. اما برخی منتقدان او می‌گویند که وی دارای مواضع بیش از اندازه ملایم در سیاست‌های اقتصادی است و به اندازه کافی به خطرات ناشی از برنامه‌های انبساط پولی که می‌تواند تورم‌زا باشد - توجه ندارد.

## اسلام‌گرایان ترکیه؛ پایان راه یا چالش زودگذر؟

امین اکبریان



دولت اسلامی ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان بر اثر افشای یک سلسله ماجراهای جنجالی فساد مالی در برابر بحران سیاسی و خیمه‌ای قرار گرفته که به گفته برخی ناظران حتی می‌تواند

منجر به پایان عمر سیاسی دولت کنونی شود. کشف یک شبکه بزرگ تبه‌کاران مالی که میلیون‌ها دلار رشوه به وزرا و مقامات عالی دولتی پرداخت کرده‌اند موجب دستگیری و برکناری ده‌ها تن از مقامات و پرسنل پلیس گشته و اردوغان حتی مجبور گردید چند تن از وزرای خود را نیز که ظاهراً با این تخلفات گسترده مالی مرتبط بودند از کار برکنار سازد.

این رسوایی بزرگ حتی با تحریم‌های جهانی علیه جمهوری اسلامی نیز مرتبط شده و از دو شهروند ایرانی - بابک زنجانی و رضا ضراب - به عنوان سران اصلی یک شبکه بزرگ پول‌شویی و قاچاق مالی نام برده می‌شود که یکی از آن‌ها (زنجانی) در ایران و دیگری (ضراب) در ترکیه دستگیر شده‌اند. این دو نفر میلیاردها دلار از پول‌های دولت ایران را در نقل و انتقال بین ایران و ترکیه و کشورهای اروپایی و آسیایی کنترل می‌کردند.

در این میان نام یکی از متحدان سابق اردوغان که اکنون به رقیب او تبدیل شده نیز مطرح گردیده. فتح‌الله گولن یک پیشوای مذهبی ۷۲ ساله است که سال‌ها متحد اردوغان و حزب اسلامی او بود ولی بعداً به امریکا مهاجرت کرد. اخیراً او انتقادهای زیادی علیه اردوغان و سیاست‌هایش مطرح کرده بود. گولن نوعی فرقه صوفی و عرفانی اسلامی تشکیل داده و گفته می‌شود طرفداران زیادی در ترکیه دارد. از جمله شماری از پرسنل ارتش و پلیس از او حمایت می‌کنند. او در تعلیمات خود بر مبارزه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت تأکید می‌کند ولی در مواردی نیز بر دیدگاه‌های خشک مذهبی و سنتی دارد.

اکنون اردوغان دوست سابق خود (گولن) را متهم می‌کند که عامل بروز جنجال‌های کنونی است.

در هر حال حزب اسلام‌گرای توسعه و عدالت با مهمترین بحران سیاسی خود مواجه شده. این حزب که یک دهه کامل بر ترکیه حکومت کرده در آغاز راه عملکرد بسیار موفقی داشت و با یک رویه معتدل و میانه‌رو سیاسی روابط خوبی هم با اروپا و امریکا و هم با کشورهای اسلامی داشت. او حتی درصدد گسترش مناسبات خود با اسرائیل بود. در زمینه اقتصادی نیز اردوغان و یارانش در ابتدای راه شروع خوبی داشتند و دولت او توانست کارنامه مالی عاری از آلودگی و فساد دولت‌های قبلی ارائه کند. اما اکنون ماجرای جنجالی فساد مالی بین دولت‌های آنکارا و تهران اردوغان را در برابر چالش بزرگی قرار داده. برخی ناظران می‌گویند دولت اردوغان به پایان عمر خود رسیده و کارش تمام است. اما گروهی دیگر تأکید می‌کنند که حزب اسلامی عدالت هنوز هم پرتفدارترین گروه سیاسی است و با داشتن اکثریت قاطع در پارلمان توانایی عبور از بحران کنونی را دارد.





## ایالت

## نیومکزیکو

دکتر مهدی آقازمانی



سرزمین افسونگر لقب چهل و هفتمین ایالتی است که یکصد و دو سال پیش در ششم ژانویه ۲۰۱۴ به ایالات متحده آمریکا پیوست تا بخشی از کشوری یکپارچه باشد که زیر پرچم پرستاره آن رویایی امریکایی جامه عمل به خود پیوشد. شعار رسمی این ایالت عبارت مشهور «می‌رود و می‌روید» است.



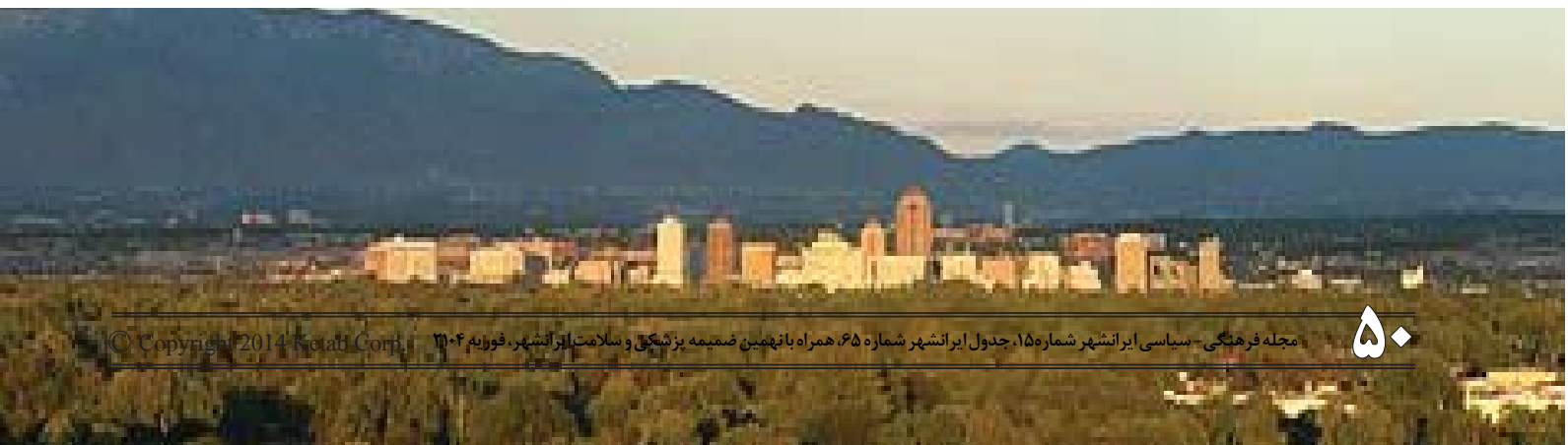
ساکن در این منطقه همراه بود. پس از استقرار نخستین مستعمره نشین‌ها و در پی درگیری‌های خونین، سرخ‌پوستان پوئبلو موفق شدند در سال ۱۶۸۰ اسپانیایی‌ها را شکست داده و از سرزمین‌های اجدادی خود بیرون برانند، اما اسپانیایی‌ها پس از مدت کمی دوباره بر منطقه چیره شدند و توانستند شهرهای متعددی در این منطقه برپا کنند.

با وقوع انقلاب مکزیک و در پی مبارزات استقلال خواهانه مردم آن، نیومکزیکو در سال ۱۸۲۱ جزئی از کشور تازه استقلال یافته مکزیک شد. بازرگانان انگلیسی‌تبار به مرور از مسیر سنتافته به این منطقه رسیدند و در پی جنگ مکزیک، این منطقه در سال ۱۸۴۸ ضمیمه ایالات متحده شد.

اما دو رویداد مهم سرنوشت این ایالت را برای همیشه تغییر داد. نخست سرکوب نظامی قبایل ناواهو و آپاچی و در همان حال، رسیدن خط آهن به نیومکزیکو که باعث شد که دامداران و معدنکاران منطقه در دهه ۱۸۸۰ دوره رونق و رفاه را تجربه کنند. و کمتر از پنجاه سال

وسعت ۱۲۱۵۸۹ مایل مربعی این ایالت در جنوب غرب میانه ایالات متحده آمریکا، در همسایگی با ایالت‌های تگزاس، آریزونا، اوکلاهما، کلرادو و کشور مکزیک محصور شده‌است. و امروزه بیش از ۲ میلیون شهروند ایالات متحده آمریکا در آن سکنی دارند به گونه‌ای که پنجمین ایالت پهناور آمریکا در جدول رده بندی پر جمعیت‌ترین ایالت‌های این کشور در مقام سی و هفتم قرار می‌گیرد. برای قرن‌های متمادی، سرخ‌پوستان ساکنان اصلی این منطقه را تشکیل می‌دادند و آثار گسترده‌ای از تمدن آن‌ها همچنان در گوشه و کنار این سرزمین وسیع به چشم می‌خورد.

در آغاز دوره تاریخ جدید، ابتدا اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۴۰ این سرزمین را کشف کرده و آن را به نام شهر مکزیک که مقر اصلی‌شان در اسپانیای نو (قلمرو اسپانیا در قاره آمریکا) بود «مکزیک نو» (نیومکزیکو) نامیدند. در آغاز، مبلغان مسیحی فرقه فرانسیسکن و سپس در سال ۱۵۹۸ مهاجران اسپانیایی بیشتری به این منطقه آمدند. ورود اسپانیایی‌ها با درگیری‌هایی بین آنها و قبایل مقتدر سرخ پوست







تبار که عموماً از مرزهای جنوبی آمریکا به این کشور به صورت غیر قانونی مهاجرت می‌کنند در سال گذشته میلادی به صدور دستور اعطای تابعیت موقت به جوانان و نوجوانان اسپانیایی تبار ساکن در آمریکا انجامید که تاثیر بسزایی در ادامه تحصیل و فعالیت های شغلی این گروه بزرگ مهاجر که بخش عمده‌ای از جمعیت نیومکزیکو را تشکیل می‌دهند داشته است.

آمارها نشان می‌دهد که نزدیک به بیش از نیمی از جمعیت این ایالت متشکل از اقلیت‌های قومی اسپانیایی تبار است. اگرچه آب و هوای عمومی این ایالت خشک و گرم است اما وجود جنگلهای ملی وسیع، از نظر منابع طبیعی و جذبه‌های گردشگری نیز این ایالت را دارای اهمیت قابل توجهی کرده است. برخی از معروف ترین این جاذبه‌های ملی عبارتند از: جنگل ملی سانتافه، غار لچوگوئیا، جنگل ملی هیلا، و پارک ملی حفره‌های کارلزید.

نیومکزیکو پژوهشگاه‌های فراوانی دارد. به غیر از مراکز آزمایش تسلیحاتی، آزمایشگاه ملی لوس آلاموس و آزمایشگاه ملی سندیا در این ایالت نیز قرار دارند. از امکانات بی نظیر علمی دیگر این ایالت می‌توان رصدخانه ملی رادیویی آمریکا و رصدخانه آپاچی پوینت (نقشه‌برداری آسمانی دیجیتال اسلون) را نام برد که در این ایالت قرار دارند. دو مرکز مهم دانشگاهی این ایالت دانشگاه نیومکزیکو و دانشگاه ایالتی نیومکزیکو هستند.

سنتافه مرکز ایالت نیومکزیکو آمریکاست. این شهر سومین شهر بزرگ ایالت نیومکزیکو است و جمعیت آن ۶۲۹۵۷ نفر می‌رسد. بد نیست بدانیم که شهر سنتافه با ۲۱۳۲ متر ارتفاع از سطح دریا، مرتفع‌ترین مرکز ایالت در ایالات متحده آمریکا است. نام سنتافه (Santa Fé) اسپانیایی و به معنی «ایمان مقدس» است. نام کامل این شهر «لا ویلا رئال دلا سانتافه دسان فرانسیسکو آسیس» (La Villa Real de la Santa Fé de San Francisco de Asís) است که «شهر پادشاهی ایمان مقدس فرانسیس مقدس آسیسی» معنی می‌دهد.

بعد سرزمین آرام و ایمن جنوبی در ایالات متحده آمریکا پذیرفته شود.

نیومکزیکو در سال ۱۹۱۲ رسماً تبدیل به ایالت شد و با استقرار مرکز ساخت اولین بمب هسته‌ای در لس‌آلاموس طی جنگ جهانی دوم، اقتصاد نیومکزیکو رونق بسیاری یافت. استقرار آزمایشگاه هسته‌ای لس‌آلاموس که امروزه نیز از کارفرمایان بزرگ این ایالت است، آغازی بود برای احداث شمار زیادی پژوهشگاه و آزمایشگاه مهم علمی در امتداد رود ریوگرانده که معروف به «راهگذر پژوهشی ریوگرانده» شده است. شاید بی تردید باید گفت که بسیاری از دستاوردهای علمی در این زمینه چه با کارکردهای نظامی و چه با هدف تحقیقات بشر دوستانه همچنان از مهمترین ارکان اقتصاد و نوآوری‌های علمی در این ایالت به شمار می‌رود. روندی که به رونق دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی، تحقیقاتی و آزمایشگاهی منجر شده است.

هم مرزی با کشور مکزیک این ایالت را در دوره ۶۰ ساله اخیر به یکی از گذرگاه‌های مهم قاچاق انسان و مواد مخدر از جنوب به آمریکا تبدیل کرده است که به رغم تلاش‌های انجام شده همچنان بر شدت برخی خشونت‌ها و جرایم و نیز مهاجرت غیر قانونی به آمریکا از طریق این ایالت افزوده است.

این روند موجب شد تا قوانین سختگیرانه‌ای در سطح ایالت برای مقابله با جرایم اعمال شود که برای مدت بیش از بیست سال با مخالفت و مبارزه گروه‌های مدافع حقوق بشر مواجه بوده است. یکی از این قوانین قانون مجازات اعدام در ایالت نیومکزیکو بود که با سال‌ها تلاش گروه‌های فعال در زمینه مقابله با آن سرانجام در تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۰۹ میلادی، بیل ریچاردسون فرماندار وقت ایالت نیومکزیکو، قانون لغو مجازات اعدام را در این ایالت امضا کرد. به این ترتیب از آغاز ماه ژوئیه ۲۰۰۹، در این ایالت تنها «حبس ابد بدون امکان عفو» به عنوان اشد مجازات اجرا می‌شود. تلاش‌های گسترده در کمپین ایالت‌های میزبان مهاجران اسپانیایی





عکاس: وفا خاتمی

## مراسم یادمان حسین یوسف زمانی

۱۲ ژانویه‌ای که گذشت به همت رامین و شاهین یوسف زمانی مراسم یادمان هنرمند ارزشمند ایران «حسین یوسف زمانی» در خانه فرهنگ و هنر ایران برگزار شد. در این مراسم تنی چند از چهره‌های فرهنگی به ایراد سخن پرداختند و فرزندان هنرمند آن گرامی به همراه گروهی دیگر از نوازندگان به اجرای برنامه پرداختند. وفا خاتمی گزارشی به روایت تصویر از این مراسم را در اختیار مجله ایران‌شهر قرار داده است.

